



اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

خصائص امیرالمومنین (ع) – سید رضی (ره)

ولایت نامه - ترجمه کتاب خصائص امیرالمومنین (ع)

نام کتاب: خصائص امیرالمومنین (ع)

نویسنده: سید رضی (ره)

موضوع: امیرالمومنین علی بن ابیطاب (ع)

زبان: فارسی

تعداد جلد: 1

ولایت نامه

تقدیم به پیشگاه:

برگزیده دو جهان حضرت محمد صلی الله علیه و آله

مظلوم عالم حضرت علی علیه السلام

همسر مظلومه اش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

و فرزندان ایشان ائمه معصوم علیهم السلام

به ویژه آخرین آنها حضرت حجه بن الحسن المهدی علیه السلام

«اللهم عجل فرجه، واجعلنا من انصاره، وامن علینا برضاه»

ص: 11

سخن مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا.

قرآن و عترت، دو گوهر گرانمایه اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مثابه چراغ هدایت در میان مسلمانان باقی گذارد تا هر کس به آن دو چنگ زند، گمراه نشود؛ دو شیء گران بها که شمار زیادی از مردم به آن ها اهمیت ندادند

و گروهی، از روی ستیزه جویی و کینه ورزی، عَلم مخالفت برداشته، خواستند دین پیامبر صلی الله علیه و آله را به طور کامل تحریف کنند.

عترت، در هدایت و جلوگیری از گمراهی، همتای قرآن و مفسر و مبین آن است؛ عمل به دستورهای امامان معصوم علیهم السلام عمل به قرآن و تمسک به آن است.

قرآن درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: وما ینطق عن الهوی؛(1) «از روی هوس سخن نمی گوید» و عترت پاکش نیز چنینند.

اهل بیت علیهم السلام، یعنی حاملان ومفسران قرآن، در ظلمت ها و بی راهه ها و هر جا

1- 1. نجم (53): 3 ..

ص: 12

چراغ راهی لازم است، پناه ره جویان اند.

آیا تاکنون از خود پرسیده ایم که تا چه اندازه با این دو گوهر گران بها همراه شده و از آن ها بهره برده ایم؟

مبادا از گروهی باشیم که پیامبر گرامی، از آن ها به پروردگار خویش شکایت می کند که رَبَّ انَّ قَوْمی اِتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا(1)، یا کسانی که فقط در ظاهر خود را پیرو اهل بیت می دانیم. توسل به این دو ثقل همراه یکدیگر، در هر زمان و با هر موقعیت ضروری است.

مقابله با تهاجم فرهنگی بیگانگان و تبلیغات افزون تر برای نسل جوان، نیاز تمسک به این دو ثقل را بیش تر نمایان می سازد؛

اما مقدمه تمسک به قرآن و عترت، شناخت آنان در ابعاد گوناگون (به اندازه توان) است.

کتاب حاضر ترجمه کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام اثر سید شریف رضی رحمه الله که زندگانی امام امیرالمؤمنین علیه السلام اسامی پدران حضرت، گوشه ای از وقایع پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، دلایل اثبات ولایت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام، بیان برخی معجزات و قضاوت های حضرت، وسخنان گهربار ایشان را در بردارد و در شناساندن مقام ولایت و شخصیت مولا امیرمؤمنان علیه السلام تأثیری بسزا دارد، تقدیم شیفتگان ولایت می شود.

متنی که ترجمه از روی آن صورت گرفته، متنی با تحقیق و تعلیق مرحوم دکتر محمد هادی امینی قدس سره چاپ انتشارات آستان قدس رضوی است که آن را با نسخه سید ضیاءالدین ابن رضا فضل الله حسنی راوندی کاشانی، متوفای

570

1- 1. پروردگارا قوم من این قرآن را رها کردند، فرقان (25): 30 ..

ص: 13

مقابله و تصحیح کرده اند. در انتها؛ کاتب خود را عبدالجبار بن الحسین معرفی می کند که در چهارم شوال 553 ق استنساخ را پایان داده و بخش افزوده ها را در 19 جمادی الاولی 553 ق از روی همین نسخه به پایان رسانیده است.

در این ترجمه، از توضیح سخنان حضرت خودداری و به صرف ترجمه واژه ها بدون کم و زیاد و بدون بر هم خوردن ترکیب جمله ها بسنده شده است.

برای خوانندگانی که قصد مراجعه به شرح سخنان حضرت را دارند، نشانی آن ها از ترجمه و شرح نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام (انتشارات فیض الاسلام، بهمن 1366) ذکر شده است.

نیز در برخی موارد سندهایی - بطور کامل یا به تعبیر باسناد ومانند آن - در متن عربی موجود بود، که از ذکر آن در ترجمه صرف نظر شده است. عناوین و پاورقی های توضیحی، از آن مترجم است.

نکته ای که نباید از نظر دور بماند این که بعضی از سخنان حضرت که در این کتاب، به شکل واژه به واژه ترجمه شده، نیاز به دقت بیش تر و مراجعه به اهل فن دارد و نباید بدون بررسی و تحقیق، فقط به ترجمه ظاهری بسنده شود.

در پایان از همه دوستانی که با نظرات ارزشمند خود در غنای این ترجمه یاری رساندند قدردانی و تشکر می نمایم.

قم

محمد مهدی کافی

زمستان 1380

ص: 14

شریف رضی رحمه الله

شیخ مفید رحمه الله شبی حضرت صدیقہ طاهره علیها السلام را در عالم رؤیا دید که با دو فرزندش (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) به سوی مسجدی که در آن تدریس می کند آمد و فرمود: شیخ! دو فرزند مرا بگیر، و به آن ها فقه بیاموز.

شیخ شگفت زده شد؛ اما بامداد هنگامی که مادر سید مرتضی و سید رضی با دو فرزندش به محل درس او آمد و آن دو را به شیخ سپرد تا به آن ها فقه بیاموزد رؤیایش تعبیر شد.

سید رضی، ابوالحسن محمد، فرزند طاهر ابی احمد الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. مادرش فاطمه، دختر ناصر صغیر بن احمد ابی الحسین بن ناصر الکبیر ابی محمد الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن عمر بن علی زین العابدین ابن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. نسب او از پدر، به امام موسی بن جعفر علیه السلام و از مادر به امام سجاد علیه السلام می رسد. وی در سال 359 هجری چشم به جهان گشود و جلالت و بزرگواری را از پدر و مادر علوی خود به ارث برد.

پدرش از رجال برجسته و سیاسی بود و منصب نقابتِ آل ابی طالب و رسیدگی به امور، شکایات و امیرالحاجی آنان را به عهده داشت.

وی به سبب مقام بلند و مقبولیت در میان حکم رانان، سفارت آن ها را به عهده می گرفت.

سید رضی، علوم بلاغت، ادبیات، فقه، کلام، تفسیر، و حدیث را نزد علمای

ص: 15

مشهور بغداد، مثل ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ابی فتح عثمان بن جنّی، ابی سعید سیرافی، ابی علی فارسی، و قاضی عبدالجبار و ابی بکر خوارزمی فراگرفت.

ذکاوت و تیزهوشی او به حدی بود که سیرافی (استادش) و دیگران را به شگفت وا می داشت. او در مدت کوتاهی، قرآن را حفظ کرد و از همان کودکی شعر می سرود.

استعداد فوق العاده، استفاده از استادان مشهور و تربیت عالی، از سید، ادیبی توانا، فقیهی کاردان، متکلمی ماهر و مفسری چیره دست برای کتاب خدا و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ساخت. او دارای مهابت و جلالت بود. پارسایی وی به حدی بود که گویند: حتی عمل مباحی نیز از او سر نزد.

در بین آل ابی طالب و بلکه قریش، از همه در سرودن شعر مهارت بیشتری داشت؛ با آن که در میان آنان شاعر کم نبود. شعر رضی رحمه الله، شخصیت او و نیز اوضاع زمانه اش را به تصویر می کشید. همراه با جایگاه

علمی بلند در سنین جوانی، وظایف پدر را به نیابت، و پس از او به طور مستقل به عهده گرفت؛ با این حال بسیار منیع الطبع بود و هدیه هایی را که از سوی حاکمان ارسال می شد نمی پذیرفت. محدث قمی می گوید:

امر او در علم، فضل، ادب، ورع، عفت نفس و همت عالی و بزرگی، مشهورتر از آن است که ذکر شود. مقام بلندش در مراتب علمی (باوجود عمر کم او) مخفی نمانده است. به علت کمی نسخه های تألیفاتش و منتشر نشدن آن ها، آن چه از او مشهور است، نهج البلاغه و کتاب خصائص است که آن هم مسائل نقلی است.

ص: 16

تألیفات سید رضی به این شرح است:

1. حقائق التأویل فی متشابه التنزیل؛

2. تلخیص البیان عن مجاز القرآن؛

3. نهج البلاغه؛

4. الزيادات فی شعر ابی تمام؛

5. تعلیق خلاف الفقهاء؛

6. مجازات الآثار النبویه؛

7. تعلیق علی الايضاح لابی علیّ الفارسی؛

8. الجید من شعر ابی الحجاج؛

9. الزيادات فی شعر ابی الحجاج؛

10. مختار شعر ابی اسحق الصابی؛

11. کتاب مدار بینه و بین ابی اسحق من الرسائل (شعر)؛

12. معانی القرآن؛

13. دیوان شعر؛

14. سیره والده الطاهر ابی احمد؛

15. اخبار قضاہ البغداد؛

16. حجازیات (اشعاری که در حجاز سروده است)؛

17. طیف الخیال؛

18. انشراح الصدر؛

19. خصائص الائمة.

مؤلف، در آغاز نهج البلاغه، درباره کتاب خصائص الائمة چنین می نگارد: من

ص: 17

در آغاز زندگی و طراوت جوانی، تألیف کتابی درباره ویژگی های امامان علیهم السلام را آغاز کردم که دربردارنده احادیث و گوهرهای کلامشان باشد. هدفی که مرا بر این کار واداشت، در اول آن کتاب ذکر شده است. او در ادامه می نویسد: ویژگی های امیرمؤمنان علیه السلام را به پایان رساندم؛ ولی موانع ایام و گرفتاری های روزگار، مرا از اتمام بقیه کتاب بازداشت؛

پس از آن ذکر می کند که سخنان جالب حضرت علیه السلام در موعظه و حکمت و امثال و آداب در آخر کتاب، به نظر دوستان جالب آمد و از من خواستند تا کتابی مشتمل بر تمام بخش های مختلف کلام علی علیه السلام، تألیف کنم. وی در مقدمه کتاب، بخش های مختلف آن را بر می شمرد.

سرانجام، سید رضی رحمه الله در روز ششم محرم سال 406 هجری، پس از عمری تلاش و خدمت به تشیع و جامعه انسانی، در 47 سالگی وفات یافت. پیکر شریفش، در منزل او (بغداد) مدفون شد؛ سپس به کربلا انتقال یافت. عاش سعیداً و مات سعیداً. (1)

1-1. در تهیه این قسمت، از کتاب اعیان الشیعه، ج 9، ص 216-224 و کتاب های هدیه الاحباب، نقدالرجال، رجال علامه حلی و مقدمه مصحح استفاده شده است ..

ص: 18

قصیده ای به مناسبت ولادت حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام

عجب، عجب که در امشب سروش سبجانی

رسد ز عالم پنهان، به گوش انسانی

نمود جلوه، جمال جمیل عز و جلّ

ز کعبه چون بدرخشید، ماه پنهانی

سزد که رشک برد، عرش بر زمین امشب

قدم نهاد بر او، چون علی عمرانی

همای طلعت او، چون زمینِ مکه بدید

نمود، بهر قُدمش، هزار قربانی

گذاشت منت بی حد، خدای حیّ قدیر

چو داشت، نعمتِ ذاتش به خلق ارزانی

فرشتگان همه مسرور از ولادت او

جهانیان همه مسّت از شرابِ روحانی

هر آن که لب، ز شرابِ ولای او تر کرد

بشد منزّه و پاک از قیود جسمانی

گدای درگه او را چه عزّت است و مقام

که بر، شَهانِ جهان کرده است سلطانی

خَدیوِ مُلک ولایت، قسیمِ جنت و نار

شهی که عتت ایجاد را بُود ثانی

ز فضل و بخشش او، گر طلب کنی، گویم

به سائلی بدهد، خاتم سلیمانی

اگر که عطفِ توجه، به خاکِ راه کند

شفاعتش طلبد، کافی صفاهانی

مرحوم حجه الاسلام والمسلمین

حاج آقا طه کافی

ص: 19

قصیده پیشین سروده یکی از عاشقان مولا امیر مؤمنان علیه السلام، مرحوم حجه الاسلام والمسلمین طه کافی (والد مترجم) است که در ذیل خلاصه ای از زندگی ایشان ذکر می گردد:

ایشان به سال 1318 شمسی در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. پدرش از تجار نمونه ای بود که مکاسب را خوانده و تجارت را همراه با تفقه در دین، پیشه خود ساخته بود و اهل علم را بسیار دوست می داشت و سادات را محترم و اهل مراعات کامل حدود شرع و برپاداری مراسم اهل بیت علیهم السلام بود حتی در مواقع دشوار اجتماعی مانند زمان پهلوی و فرزند مخلوعش این مراسم را برگزار می نمود خدایش رحمت کند. مادر مرحوم کافی نیز از زنان بسیار باتقوا و پارسا، حساس به گناه خصوصاً غیبت بود در سفر حج بیت الله به دیدار حق شتافت و در حریم امن الهی مدفون گردید.

مرحوم کافی در حوزه علمیه اصفهان، به تحصیل علوم دینی پرداخت و مدتی نیز در بازار، دستیار پدرش بود. دروس سطوح عالی را به طور عمده از آیت الله فیاض فرا گرفت و در درس خارج آیت الله خادمی شرکت می جست. از مرحوم آیت الله بهبهانی که در فصل تابستان به حوزه اصفهان رونق می بخشید، استفاده بُرد و تقریراتی نیز از دروس ایشان تهیه کرد. در سال 1348 به قم مهاجرت کرد و از درس حضرات آیات گلپایگانی، حاج شیخ مرتضی حائری یزدی و فلسفه آیت الله جوادی آملی بهره گرفت.

ص: 20

وی در اصفهان، افزون بر دروس رسمی و معمول حوزه، علم هیأت و طبّ قدیم را نیز فرا گرفت. در ادبیات، دستی توانا داشت و بخش هایی از نهج البلاغه را حفظ کرده بود. او دارای استعدادی قوی، بیانی نیکو و سابقه ای طولانی در تدریس بود. حرف های دیگران را نقّادی می کرد و در حالی که صاحب نظر بود، از تظاهر و هیاهو اجتناب می ورزید. در حوزه علمیه قم به تدریس سطح عالی و در دانشکده سپاه، به آموزش اصول عقاید اشتغال داشت.

ایشان تألیفات چندی داشت که عمدتاً به چاپ نرسید:

1. عدّات الكلینی در رجال (بررسی عدّه های کلینی رحمه الله و مشایخ او) چاپ شده؛

2. حاشیه بر کفایه (تا واجب مشروط)؛

3. تقریرات درس آیت الله بهبهانی؛

4. شناخت؛

5. توحید؛

6. عدل؛

7. علم امام؛

8. معاد؛

9. ادب النبی.

او اهل تهجد و توسل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و احتیاط و پرهیز از موارد شبهه ناک بود. یکی از دوستان فاضل او می گوید: بیش از بیست سال که کم و بیش با این مرد بزرگ بودم، از او غیبت و

دروغ یا زخم زبان نسبت به کسی نشنیدم. حجت الاسلام کافی سرانجام پس از سال ها خدمت در ترویج مکتب اهل بیت علیهم السلام، شب جمعه، دهم رجب سال 1406 ق / اول فروردین 1365 ش، بر

اثر سانحه رانندگی به لقاء الله پیوست و پیکر شریفش در گلستان شهدای اصفهان، جنب مسجد لسان الارض به خاک سپرده شد.

ثواب این نوشته را به ارواح پاک چهارده نور الهی تقدیم می کنم و امیدوارم روح پرفتوح آن عزیز از این عمل بهره مند گردد. رحمه الله عليه رحمه واسعة، و حشره مع اولیاءه الطیبین الطاهرین.

مترجم

ص: 22

ص: 23

مقدمه مؤلف

ص: 24

ص: 25

(تو ای عزیز) که خدا دینت را برایت محافظت، و در محبت ذریه پاک پیامبر صلی الله علیه و آله یقینت را قوی سازد، از من خواستی کتابی برایت گرد آورم در بردارنده اخبار ویژه دوازده امام که رحمت، برکت ها، شفقت، و درود فراوان خدا بر آن ها باد؛ کتابی براساس ترتیب روزگار و درجه منزلت ایشان، که زمان تولد و مدت عمر آنان و تاریخ های وفاتشان علیهم السلام، مکان قبور، نام مادران، و خلاصه ای از فضیلت زیارت هایشان را در آن بیاورم؛ سپس شمه ای از پاسخ سؤال هایی که از ایشان پرسیده شده و گفتارشان را در آن موارد به دست آورده، بیان کنم و نیز فروغی از رموز سخنان و آشکار و نهان

شخصیت بزرگ آن ها و بخشی از ادله بر تعیین ایشان از طرف خداوند و برهان حقیقی در اشاره به آن ها را بیاورم؛ در حالی که از آن ها آن چه را به دوست دار مخلص، صفای در دوستی و نورانیت و علاقه می افزاید و از چشم دشمن آن ها نابینایی و از دل هایشان پرده برمی دارد، توضیح دهم تا نورهای آن امامان نمایان شود و مردم به سوی آن

رهسپار شوند و آثارشان روشن شود تا از آن پیروی کنند؛ و در همه این موارد، خلاصه گویم و از زیاده گویی بپرهیزم؛ زیرا صفات برجسته سروران پاک ما که درود خدا بر همه آن ها باد،

ص: 26

به شمار نیاید و به اندازه ای محدود نگردد و این صفات محدود به زمان خاصی نباشد. من معتقدم این نخبگان - که پایه های اسلام، و چراغ تاریکی اند و کسانی که خداوند مردم را از جایگاه آنان پایین تر قرار داده، و زبان ها و دست ها را از رسیدن به آن ها کوتاه نموده، میان جهانیان و آنان فرق گذارده و عیب و رسوایی را از آن ها دور داشته است - دو گروه دشمن دارند: اولی، آن دل فرو رفته در نادانی، بیمار چشم گمراه که از مستی هوس بهبود نمی یابد تا راه برتر را بشناسد. و دیگری آن که برتری آنان را می داند و به پاکی شاخه و ریشه آنان آگاه است؛ اما به سبب دشمنی، شناخت خود را پنهان می کند و فریب کارانه، خود را به اشتباه می افکند تا نهالی را که کاشته تقویت، و ساختمانی را که بنیان نهاده محکم کند و بازاری (1) را که برایش بر پا شده، رونق دهد و از عده ای که به او توجه کرده اند اجرتی بطلبد.

این همه کارها برای طلب اشیای بیهوده این دنیا است که جاهای خوش آن روبه نابودی، چشمه آب آن رو به گذر، و نعمت ها و شادی هایش تلخ، و روشنایی و نورش تاریکی است. با وجود نزدیک بودن رستاخیز و نبود توشه، ساکنان خود را به خشن ترین جاهای نابودی - پس از آن که در نرم ترین خوابگاه ها بوده اند - در می آورد، و آن ها را به ترسناک ترین خانه ها - بعد از آنی که در دژهای ایمن بوده اند - منتقل می کند، آنان را به جایی درآورد که: هر کس کار نیکی به جای آورده و هر بدی را که مرتکب شده، حاضر شده می یابد و آرزو می کند، کاش میان او و آن (کارهای بد) فاصله ای دور بود. (2)

1- 1. ترجمه «سوق» است که از چاپ دیگر، ترجمه شد ..

2- 2. آل عمران (3): 30 ..

اما ای عزیز! موانع زمانه و ناملايمات روزگار که پیوسته سبب تأخیر در کار است، مرا از پاسخ به خواهش تو باز داشت، تا آن که اتفاقی مرا به این کار واداشت.

غیرتم را بر انگیخت و تصمیمم را نیرومند ساخت و مرا به نشاط آورد و آتش گیره اراده ام را بر افروخت.

یکی از سرکردگان که هدفش عیب جویی در صفات من، و خدشه در استواری من و پوشاندن صفات خوبم و اشاره به عیبی - اگر در من باشد - بود، مرا ملاقات کرد. در حالی که من در شام (عرفه سال سی صد و هشتاد و سوم هجری) عازم بارگاه سرورمان، ابی الحسن موسی بن جعفر و ابی جعفر، محمد بن علی بن موسی

علیهما السلام، برای درک عرفه در آن جا بودم. از جایی که عازم بودم پرسید. من مقصدم را گفتم. او گفت: کی این اعتقاد شما صحیح بوده است؟

منظورش این بود که همه سادات موسوی، در نظریه وقف، و بیزاری از کسی که به قطع (1) معتقد است، بر یک اعتقادند؛ در حالی که می دانست من امامی مذهبم و اعتقاد و دل بستگی ام بر آن است. فقط می خواست بر من عیب جویی و به دینم انتقاد کند.

من در همان حال، به مقتضای سخنش و آن چه گفتارش می طلبید، پاسخ دادم و در حالی بازگشتم که تصمیمم بر انجام این کتاب قوی شد تا مذهب خود را

1-1. اصطلاح وقف و قطع، به اختلاف شیعه پس از امام کاظم علیه السلام اشاره دارد؛ چرا که پس از شهادت حضرت علیه السلام، عده ای معتقد شدند که نمی دانیم آیا امام کاظم علیه السلام شهید شده یا زنده اند؟ و به فرقه «مطموره» شهرت یافتند. گروه دیگر قطع به شهادت حضرت علیه السلام پیدا کردند و قطعیه نام گرفتند و در نتیجه، امامت حضرت رضا

علیه السلام را پذیرفتند. فرقه دیگری بر امام کاظم علیه السلام توقف کرده، معتقد شدند که شهید نشده؛ بلکه غایب شده و پس از غیبت خروج خواهد کرد و به واقفیه مشهور شدند. (ملل و نحل شهرستانی، ج 1، ص 169).

ص: 28

اعلام کنم و از سرّ خود پرده بردارم و به دشمنی که بر من عیب می جوید و قصد مذمت و خورد کردن مرا دارد، پاسخ دهم.

من به یاری خداوند، آن چه را بیان کردم را با همان ترتیبی که تعهد نمودم، آغاز می کنم.

خداوند، نجات دهنده از گمراهی و راهنما به راه هدایت است و همو- که بلند مرتبه است- ما را بس، و چه نیکو و کیل، سرپرست و کمک کاری است.

ص: 29

ویژگی های امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام

اشاره

ص: 30

ص: 31

ویژگی های مولای ما، امیر مؤمنان، ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام

اشاره

امیر مؤمنان علیه السلام در مکه، شب سیزده رجب، سی سال پس از عام الفیل در خانه خدا متولد شد. مادرش فاطمه، دختر اسد، پسر هاشم، پسر عبد مناف است.

علی علیه السلام نخستین هاشمی در اسلام است که پدر و مادرش هر دو، هاشمی اند. جز حضرتش علیه السلام کسی را سراغ نداریم که در کعبه متولد شده باشد. شب جمعه، نه شب باقی مانده از ماه رمضان سال چهارم هجری در کوفه، به شهادت رسید و در آن هنگام (بنا بر نقل درست) 63 سال داشت.

وی، سی و سه سال با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زندگی کرد و پس از او، سی سال حجت خدا در زمینش بود. نقش انگشتر آن حضرت که عقیق قرمز رنگی بود، «اللّه المَلِک و علیّ عبده» (1) و گفته شده «المَلِک لله» بوده است.

در جای قبر آن حضرت اختلاف است. عده ای گفته اند: در رجبه القضاء (2)

1- 1. «خدا پادشاه و علی بنده اوست» و جمله بعدی به معنای «سلطنت از آن خداست» می باشد ..

2- 2. رجبه: رُحِب، و رَحِب، به معنای وسعت است و رجبه مسجد یعنی حیاط وسیع آن. (مجمع البحرین، ماده رجب).

ص: 32

است و عده ای دیگر گفته اند: در دار العماره است. عده ای نیز گفته اند: بدن شریفش به مدینه حمل شد. نظر درست که شک و اشتباهی در آن نیست، آن است که قبر آن حضرت علیه السلام در غری، (1) از نجف کوفه است. دلیل آن که؛ امام صادق، جعفر بن محمد علیهما السلام هنگامی که منصور او را به سوی خود کوچ داد، علی علیه السلام را در این مکان زیارت کرد.

فضیلت زیارت حضرت علیه السلام

از امام صادق علیه السلام، از پدرانشان، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، نقل شده که فرمود:

هر کس علی علیه السلام را بعد از وفاتش زیارت کند، بهشت، از آن او است.(2) امام صادق علیه السلام فرمود:

به طور قطع، هنگام دعای زائر امیرمؤمنان علیه السلام، درهای آسمان باز می شود(3). و فرمود علیه السلام: هر کس زیارت امیرمؤمنان علیه السلام را ترک کند، خداوند متعالی، به او نگاه رحمت نمی کند. چرا کسی را که ملائکه و پیامبران علیهم السلام زیارت می کنند، زیارت نمی کنید؟ به تحقیق امیرمؤمنان علیه السلام، از

همه امامان برتر است و همانند پاداش کار آن ها برای او نیز هست و آنان بر اساس میزان کارهایشان، برتری داده شده اند.(4)

1- 1. غری: یکی از دو ساختمان مشهور کوفه که اکنون، محل دفن علی علیه السلام است.(مجمع البحرین، ماده غرا).

2- 2. مَنْ زَارَ عَلِيًّا بَعْدَ وَفَاتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ ..

3- 3. إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ لَتَفْتَحُ عِنْدَ الدَّعَاءِ لِلزَّائِرِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ..

4- 4. مَنْ تَرَكَ زِيَارَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ، أَلَا تَزُورُونَ مَنْ تَزُورُهُ الْمَلَائِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ مِنْ كُلِّ الْأَئِمَّةِ وَلَهُ مِثْلُ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ وَعَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِمْ فَضَّلُوا ..

ص: 33

شمه ای از ادله بر تعیین قطعی امیر مؤمنان علیه السلام

از دلیل ها بر این سخن، این که شیعه، گروه فراوانی هستند که به شمار نمی آیند و در شهری خاص نمی گنجند؛ در حالی که در شهرها هستند، سرزمین ها را پر کرده و به شرق و غرب عالم مسافرت کرده اند و در خشکی و دریا پراکنده اند، وطنهایشان مختلف و شهرها دور، و تصمیم ها و خواسته ها متفاوت است، و با وجود اختلاف در گفته ها و نظرهایشان؛ انگیزه هایی که موجب دو دلی ما و مکث در صحت گزارش دادن آن ها شود وجود ندارد، افزون بر این در میان آنان شمار زیاد و جمعیت بسیاری از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیکان و یاران و دوستان حضرت نیز هستند و همه به طور

پیوسته و فراوان نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را جانشین پس از وفات خود قرار داد و بر این جانشینی تصریح کرد و اطاعتش را در همه امور دین واجب فرمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را آشکارا و بی پرده انجام داد؛ پس، پذیرش این خبر، بر اساس علم و یقین، لازم است.

اگر گفته شود: اینان در این زمان زیاد شده اند و نیاکانشان افرادی کم و پیشینیان آن ها اندک و گمنام بوده اند، پاسخ به او این است: چه فرقی بین تو و آن کافر و دیگر مخالفان اسلام است که با اشکالی شبیه به همین، بر تو اعتراض می کنند؟ ومی گویند: نشانه پیامبر صلی الله علیه و آله درست نیست؛ چون عده مسلمان هایی که آن ها را نقل کرده اند، در ابتدا کم بوده و اکنون زیاد شده اند؛ میان این دو، تفاوتی نمی یابی.

ص: 34

اشعار

اشعار پیرامون تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر جانشینی علی علیه السلام

که در روز غدیر نقل شده است

از جمله این سروده ها، شعری است که تاریخ نگاران نقل کرده اند. حسان بن ثابت انصاری،(1) در روز غدیر، پس از اتمام کار (/ تعیین جانشین)، از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست در این باره شعری بسراید. حضرت صلی الله علیه و آله نیز اجازه دادند و او چنین سرود:

روز غدیر، در خُم، پیامبرشان، آن ها را ندا داد

و به پیامبر صلی الله علیه و آله، هنگامی که می خواند، گوش فرا ده

فرمود: چه کسی سرپرست و عهده دار امرِ شما است؟

[و ایشان] در حالی که در آن جا، آن دشمنی را آشکار نکردند، [در جواب] گفتند:

خدای تو مولای ما، و تو عهده دار امر ما هستی

و در این سخن از میان ما، نافرمانی نمی یابی

به او فرمود: ای علی! برخیز، که من

قطعاً، برای امام و راهنمای پس از خود، تو را می پسندم

1- 1. حسان بن ثابت بن منذر بن حزام انصاری خزرجی، شاعر رسول الله صلی الله علیه و آله کنیه اش ابوولید واز بزرگان شعر است. نقل شده که او 120 سال (شصت سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام) زندگی کرد. پس از آن که اشعارش در روز غدیر تمام شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای حسان! تا وقتی با زبانت ما را یاری کنی، از سوی روح القدس تأیید خواهی شد. شیخ مفید فرموده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دعا، شرط نمود؛ چرا که فرجام کار او را در مخالفت می دانست. او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از دوست داری اهل بیت به سازش با طرف مقابل کشیده شد و به قهقرا برگشت. (سفینه البحار، ج 1، ص 278- / 279).

ص: 35

پس کسی که من پیشوای اویم، این [علی علیه السلام] پیشوای اوست؛

بنابراین، برای او دوست دار و یاورانی راستین باشید

آن جا دعا فرمود: خداوندا! دوست دارش را دوست بدار

و برای کسی که با او دشمنی کند، دشمن باش. (1)

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای حسان! تا هنگامی که با زبانت ما را یاری کنی، پیوسته از سوی روح القدس تأیید می شوی.

راویان اخبار، شعر قیس بن عباده (2) را که در برابر امیرمؤمنان علیه السلام، پس از بازگشت آن حضرت از بصره سرود، نقل کرده اند. آغاز آن قصیده چنین است:

وقتی دشمن به ما تجاوز کرد، گفتم:

پروردگار ما، ما را بس و چه خوب و کیلی است

برای ما بس است پروردگاران، کسی که

1- 1 . يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِحَمٍّ وَأَسْمَعَ بِالرَّسُولِ مَنَادِيًا فَقَالَ: فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيَّكُمْ فَقَالُوا: وَلَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَادِيَا
الْهَكَ مَوْلَانَا، وَأَنْتَ وَلِيْنَا وَلَمْ تَرَمِنَا فِي الْمَقَالَةِ عَاصِيَا فَقَالَ لَهُ: قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي أَمَامًا وَهَادِيَا فَمَنْ كُنْتَ
مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيَّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صَدَقَ مَوْلِيَا هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالْ وَلِيَّهُ وَكُنْ لِلذِّي عَادِيًا عَلِيًّا مَعَادِيَا

2-2. قیس بن سعدبن عباده، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردی بلند قد، بخشنده و شجاع بود. پدرش سعدبن عباده، رئیس خزرج بود که با ابابکر بیعت نکرد. قیس از بزرگان شیعه علی علیه السلام بود و در همه جنگ های حضرت حضور داشت. پس از آن نیز در لشکر امام حسن علیه السلام بود، و در جواب تطمیع معاویه، پاسخ داد: نه، به خدا قسم، هیچ گاه مرا نخواهی دید؛ مگر آن که بین من و تو نیزه باشد. (سفینه البحار، ج 2، ص 457)

ص: 36

بصره را دیروز فتح کرد و این سخن طولانی است (1)

تا به این سخنش می رسد:

علی علیه السلام پیشوای ما و پیشوای غیر ماست.

این [سخن] را قرآن آورده است.

روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من سرپرست اویم،

پس این [علی علیه السلام] مولای اوست. [این] گفتاری شکوهمند است.

براستی این را [که] پیامبر صلی الله علیه و آله بر امت فرمود. [امری] حتمی است که در آن، هیچ گونه گفت و گویی نیست. (2)

این دو شاعر، دو صحابی پیامبرند صلی الله علیه و آله که به امامت امیرمؤمنان علیه السلام گواهی داده اند. گواهی کسی که در آن مکان حاضر بوده و محلی را که آن سخن از آن برآمده و جای انطباق آن را می دانند؛ پس از آن، کمیت، پسر زید اسدی، (3) که در زیباگویی و شناختش به زبان عربی شکی نیست، می گوید:

روز درخت، درخت غدیر خم

ولایتش آشکار گشت، اگر از او اطاعت شود

1- 1. قلت لَمَّا بَغِيَ الْعَدُوَّ عَلَيْنَا حَسْبُنَا رَبَّنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ حَسْبُنَا رَبُّنَا الَّذِي فَتَحَ الْبَصْرَةَ بِالْأَمْسِ وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ

2- 2. وعلى امامنا و امام لسوانا اتي به التنزيل يوم قال النبي من كنت مولاه فهذا مولاه خطب جليل انما قاله النبي على الأمة حتم ما فيه قال و قيل

3- 3. کمیت بن زید الاسدی کوفی که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام شمرده شده است، در زمان حیات امام صادق علیه السلام دار فانی را وداع گفت. جلالتش و دوستی او درباره اهل بیت علیهم السلام مشهور است. (معجم رجال الحدیث، ج 14، ص 125)

ص: 37

شخصیت ها، اگر چه اطاعت نکردند اما با آن (/ ولایت علی علیه السلام) بیعت نمودند

و من چیزی را چون آن، با اهمیت و بلند مرتبه ندیدم (1)

و این سید بن محمد حمیری (2) است که رتبه اش در زیباگویی پایین نیست و در سخنوری کم سابقه نیست، در قصیده مشهورش می گوید:

به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند- اگر خواهی- ما را آگاه کن

که پس از تو به کدام ملجأ و پناه رو آوریم؟

پس در غدیر خم، پیامبر که

آن چه به او گفته می شد، (/ وحی می شد) آشکارا بیان می کرد- برخاست

او در حالی که به این کار مأمور بود و دست علی علیه السلام در دستش

برای آن ها می درخشید، فرمود:

کسی که من مولای اویم، این علی علیه السلام

برای او مولاست ولی آن ها نپسندیدند و قانع نشدند.(3)

1-1 . ویوم الدوح دوح غدیر خم أبان له الولایه لو اطیعا ولكن الرجال تبایعوها فلم أر مثلها خطراً منیعا

2-2 . ابوهاشم، اسماعیل بن محمد الحمیری، لقبش سید است؛ در حالی که نه علوی و نه هاشمی بوده است. روایت شده است: امام صادق علیه السلام او را دید و فرمود: «مادرت تو را سید نامید و در آن توفیق یافتی. تو سید شعرا هستی». وی مورد اعتماد و دارای منزلت بود و اشعار بسیاری درباره اهل بیت دارد. او از کیسانیه بوده و درباره این مذهب، اشعار زیادی دارد؛ سپس به برکت امام صادق علیه السلام از آن دست شسته و تبری جسته است. (سفینه البحار، ج 1، ص 336)

3-3 . قالوا له لو شئت أعلمتنا إلى من الغایه والمفزع فقام فی خمّ النبیّ الذی کان بما قیل له یصدع فقال مأموراً وفي كفه كفّ علی لهم تلمع من كنت مولاه فهذا له مولی فلم یرضوا ولم یقنعوا

افزون بر بیان این، حدیث شگفتی را که به معنا شنیده ام، و به آن ابیات مربوط است، می آورم: حکایت شده که زید، پسر موسی بن جعفر بن محمد علیهم السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید. گویا

حضرتش با امیرمؤمنان علیه السلام، در جای بلندی شبیه به تپه که پله هایی دارد، نشسته است. ناگاه نغمه سرایی، همین شعر سید بن محمد حمیری را می خواند که آغاز آن چنین است:

برای ام عمرو، در شنزار، شکارگاهی است

که نشانه هایش محو شده و بیابانی خشک است (1)

تا به این کلامش رسید:

به او گفتند- اگر خواهی- ما را آگاه کن

که پس از تو مقصد و پناه به سوی چه کسی است (2) زید گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام نگاه و تبسمی کرد؛ سپس سه مرتبه فرمود: آیا آن ها را آگاه نکردم؟ آیا آن ها را آگاه نکردم؟ آیا آن ها را آگاه نکردم؟ و به زید فرمود: تو به شمار هر پله ای که بالا رفتی، یک سال زندگی خواهی کرد.

زید می گوید: من پله ها را شمردم، نود و چند پله بود و زید، نود و چند سال زندگی کرد و لقب او، زید النّار است. او بدین سبب به این اسم نامیده شد که چون بر بصره چیره گشت، گروهی از اهالی بصره و بسیاری از بازارهای آن را به آتش کشید.

1- 1. لَمْ عَمرو بِاللّوٰی مَرَبْعُ طَامِسَهٗ اَعْلَامُهٗ بَلَقُعُ .

2- 2. قالوا له لو شئت اعلمتنا إلی من الغایه والمفزع

ص: 39

پاسخ یکی از پیشینیان شیعه را در جواب آن که درباره نشستن امیرمؤمنان علیه السلام و طلب نکردن رهبری و نخواندن مردم به سوی خویش، از او سؤال کرده بود، چه قدر زیبا یافتیم؛ او می گفت: امیرمؤمنان علیه السلام در این کار، همچون نماز و روزه و زکات و حج، واجبی از واجبات خداوند متعالی بوده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به قوم خود رسانده است و بر واجبات وظیفه نیست که مردم را به سوی خود دعوت، و بر خواستن خویش تشویق کنند؛ بلکه بر مردم است که واجبات را پاسخ گویند و به سوی آن ها بشتابند و عذر

امیرمؤمنان علیه السلام در این کار از هارون بیش تر بوده است؛ چرا که موسی علیه السلام وقتی به میقات رفت، به هارون گفت:

جانشین من در میان طایفه من باش و اصلاح کن، و راه کسانی را که فساد می کنند پیروی نکن. (1) و او را مراقب و رهبر بر ایشان قرار داد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای این امت علامتی قرار داده، آنان را به سوی او فرا خوانده و بر پیوستن به او تشویق کرده است؛ پس علی علیه السلام در خانه نشینی و مخفی شدنش معذوراست، و مردم تا هنگامی که او را از مخفی گاهش بیرون آورند و از جایش بلند کنند و در همان جایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را قرار داد، قرار دهند، درسختی خواهند بود.

1- 1. اعراف (7): 142.

ص: 40

ص: 41

بخشی از آثار و نشانه های امامت حضرت علی علیه السلام

اشاره

ص: 42

ص: 43

به صورت چکیده و کوتاه سخن بر برخی از آن ها؛ زیرا اگر آن چه را که پوشیده است باز می کردم، مردم با یک دست و از یک کمان متفقا مرا هدف قرار می دادند و در برابرم می ایستادند؛ اگر چه در آوردن دیگر امامان نیز چنینم.

مرد خارجی که سگی سیاه شد

روایت شده امیر مؤمنان علی علیه السلام در مسجد نشسته بود؛ دو نفر بر او وارد شدند و نزد حضرتش علیه السلام شکایت آوردند. یکی از آن دو از خوارج بود. در دادرسی محکوم شد و امیر مؤمنان علیه السلام علیه او قضاوت کرد. خارجی به حضرت علیه السلام گفت: به مساوات قضاوت نکردی و در دادرسی عادلانه رفتار نمودی و قضاوتت در پیشگاه خدای تعالی، پسندیده نبود.

علی علیه السلام در حالی که با دست به او اشاره می کرد، فرمود: (اخصاً) دور شو، ای دشمن خدا! ناگهان خارجی به صورت سگ سیاهی در آمد. حاضران گفتند: به خدا قسم، لباسش را دیدیم که از تن او در آمد، و در هوا پراکنده شد و در حالی که

ص: 44

از چشمان او اشک به صورتش جاری بود، شروع به تکان دادن دم برای امیر مؤمنان علیه السلام کرد.

امیر مؤمنان علیه السلام را- که دلش به حال او سوخته بود- دیدیم به آسمان نگاه کرد و لبانش را با گفتن سخنی که نشنیدیم، تکان داد. به خدا قسم، مشاهده کردیم آن شخص به صورت انسانی برگشت، و لباسش از هوا برگشت و بر کتف های او افتاد. او را در حال خروج از مسجد، دیدیم که پاهایش می لرزید و ما شگفت زده، به امیر مؤمنان علیه السلام نگاه می کردیم. به ما فرمود: چه شده که نگاه می کنید و شگفت زده اید؟ گفتیم: ای امیر مؤمنان! با دیدن کار شما، چگونه تعجب نکنیم؟ فرمود: آیا نمی دانید آصف بن برخیا، جانشین سلیمان بن داود علیه السلام، کاری همانند این انجام داد که خداوند جلّ اسمه داستانش را در قرآن نقل فرمود؟ آن جا که می گوید:

کدام یک از شما، تخت [بلقیس] را قبل از آن که مطیعانه، نزدم آیند، پیش من می آورد؟ عفریتی از جن گفت: من پیش از آن که از جای خود برخیزی، آن را پیش تو می آورم و من به یقین، بر این عمل، توانا و مورد اعتمادم و کسی که دانشی از کتاب نزد او بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می آورم.

پس وقتی [سلیمان] آن را نزد خود ثابت دید، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس گزارم یا ناسپاسی می کنم.... (1) حال کدام یک نزد خداوند احترام بیش تری دارد: پیامبر شما یا سلیمان؟

آن ها گفتند: ای امیر مؤمنان! بلکه پیامبر ما صلی الله علیه و آله، شخصیت برتری دارد. فرمود:

پس، جانشین پیامبر شما نیز از جانشین سلیمان علیه السلام، شخصیتش بالاتر است. نزد

1- 1. نمل (27): 39 و بخشی از آیات 38 و 40.

ص: 45

جانشین سلیمان، فقط یک حرف از اسم اعظم خدا بود که از خداوند جلّ اسمه خواست و در نتیجه زمین را، میان او و تخت بلقیس برایش فرو برد و در کم تر از به هم خوردن چشم، آن را به دست آورد؛ اما نزد ما هفتاد

و دو حرف از اسم اعظم خدا وجود دارد؛ و یک حرف هم، پیش خداوند است که آن را به خود (نه مخلوقاتش) اختصاص داده است.

به او علیه السلام عرض کردند: ای امیر مؤمنان! پس اگر این اسم اعظم پیش تو هست، در برابر معاویه و غیر او، به یار و یاور، و کوچ دادن مردم به جنگ دوباره با او، چه نیازی داری؟ علی علیه السلام فرمود: بلکه فرشتگان بندگانی ارجمندند که در سخن، بر او پیشی نمی گیرند، و خود به فرمان او کار می کنند. (1) من، این گروه را فقط برای محکم شدن دلیل و کامل شدن آزمایش، به جنگ با او دعوت می کنم و اگر در نابود کردن او به من اجازه داده می شد، به تأخیر نمی افتاد؛ اما خداوند متعالی، بندگانش را به آن چه بخواهد، امتحان می کند.

حاضران گفتند: ما در حالی که آن چه را او علیه السلام انجام داد، بزرگ می شمردیم، از اطرافش برخاستیم.

امیر مؤمنان علیه السلام در کربلا

عبدالله بن میمون از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل می کند: امیر مؤمنان علیه السلام در میان گروهی از یارانش از کربلا می گذشت. هنگام عبور، دو چشمش از گریه پر اشک شد و فرمود:

این جا، اقامت گاه سوارانشان و این جا، محل افتادنِ جهازِ شترانشان است

1- 1. انبیاء (21): 27.

ص: 46

و همین جا خون های آنان می ریزد. خوشا به حالت! ای خاکی که خون عاشقان، بر آن می ریزد (1).

تَبَسَّم عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَام

اصبغ بن نباته، (2) از عبدالله بن عباس نقل کرد: در زمان عمر بن خطاب، مردی در منطقه آذربایجان، اسب هایی داشت که چموش گشته بودند و از سوار شدن، ممانعت می کردند. از آن چه به او رسیده بود شکایت کرد و خبر داد که روزی اش از سوی همان اسب ها تأمین می شد. عمر به او گفت: برو، و از خدای عزّ

وجلّ فریادرسی کن. آن مرد گفت: همیشه به پیشگاه خداوند دعا و تضرّع می کنم ولی با این حال هرگاه نزدیک آن ها می شوم، به من حمله می کنند.

ابن عباس می گوید: عمر در کاغذی برای او نوشت: از عمر امیرالمؤمنین به جنّ ها، و شیطان های رانده شده: این چارپایان را برای او رام کنید. ابن عباس گفت: آن مرد، کاغذ را گرفت و رفت. من از این حادثه به شدت ناراحت شدم، امیرمؤمنان علی علیه السلام را ملاقات کرده، آن چه را اتفاق افتاده بود، به او خبر دادم.

حضرت علیه السلام فرمود: «قسم به آن که دانه را شکافت و آدمی را پدید آورد، به یقین، این شخص، ناامید باز خواهد گشت». ناراحتی درونم آرام شد؛ ولی سال بر

1- 1. هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ، وَهَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ، وَهَاهُنَا تَهْرَاقُ دِمَاؤُهُمْ، طُوبَى لِكَ مِنْ تُرْبَةٍ عَلَيْهِا تَهْرَاقُ دِمَاءُ الْأَحِبِّهِ.

2- 2. اصبغ بن نباته مجاشعی، از اصحاب خاصّ امیرمؤمنان علیه السلام و ذخیره های ایشان و مورد اطمینان بود. پس از علی علیه السلام زندگانی کرد و از قهرمانان عراق و کسانی بود که با علی علیه السلام بر مرگ بیعت نمود. (سفینه البحار: ج 2، ص 7 و 8)

ص: 47

من طولانی گذشت. مراقب هر کسی از اهالی جبال (1) می آمدم. ناگهان آن مرد را دیدم که رسید و در پیشانی اش شکافی بود به قدری که گویا دست در آن داخل می شد. چون او را دیدم، به سویش شتافته، گفتم: چه خبر؟ گفت: من به همان مکان رفتم و نوشته را انداختم، عده ای از اسب ها به من حمله کردند. کارشان مرا به وحشت انداخت و در برابرشان

قدرتی نداشتیم. نشستیم و یکی از آن ها به صورتم ضربه ای زد. در این حال گفتم: خدایا! مرا از شر آن ها حفظ کن؛ سپس، هر یک از آن ها به من یورش می آورد و می خواست مرا بکشد و می رفت. من افتادم.

برادری داشتم. آمد و مرا برد. من بی هوش بودم؛ سپس پی در پی معالجه می کردم تا بهبود یافتیم و این اثر در صورت من باقی است و آمده ام تا به او (/ عمر) خبر دهم. گفتم: پیش او برو و ماجرا را به او بگو.

وقتی نزد عمر- که عده ای گرد او بودند- آمد و آن چه را اتفاق افتاده بود، به او خبر داد. عمر با تندی با او برخورد کرد و به او گفت: دروغ می گویی. تو نوشته مرا نبردی. ابن عباس گوید: آن مرد سوگند خورد، به آن خدایی که جز او خدایی نیست و به حق صاحب این قبر یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن چه به او امر کرده بود- که آن نوشته را ببرد، انجام داده است، و گفت: آن چه می بیند، از آن اسب ها به او رسیده است.

عمر با تندی برخورد کرد و او را از نزد خود بیرون راند. همراه او پیش امیرمؤمنان علیه السلام رفتیم. حضرت علیه السلام تبسم کرد و فرمود: به تو نگفتم؟! آن گاه رو به

1- 1. جبال، نام شهرهایی است که در اصطلاح عجم به عراق معروفند، و میان اصفهان تا زنجان، وقزوین و همدان و دینور و قرمیسین و ری قرار گرفته اند. (معجم البلدان، ج 2، ص 99)

ص: 48

آن مرد فرمود: وقتی باز گشتی، به محل اسب ها برو و بگو:

اللهم، انی اتوجهُ إلیک

بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، وَأَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ فَذَلِّ لِي

صُعُوبَتَهَا وَحَزَانَتَهَا، وَكَفَنِي شَرَّهَا، فَإِنَّكَ الْكَافِي الْمُعَافِي وَالْغَالِبُ الْقَاهِرُ. (1)

آن مرد باز گشت و سال بعد در حالی که مال فراوانی از قیمت آن اسب ها را برای امیرمؤمنان علیه السلام می آورد، نزد حضرت علیه السلام رفت؛ من همراه او بودم، علی علیه السلام به او فرمود: تو به من خبر می دهی یا من ماجرا را برای تو بگویم؟ آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان! شما بفرمایید. فرمود:

گویا تو نزدشان رفتی و آن ها خاضعانه و ذلیل به تو پناه آوردند و تو، یکی پس از دیگری، موی پیشانی آن ها را می گرفتی. مرد گفت: درست فرمودی، ای امیر مؤمنان علیه السلام! گویا شما با من بودید. ماجرا همین بود، منت گذارده، آن چه آوردم را قبول فرما. علی علیه السلام فرمود: خداوند در آن به تو برکت دهد. برو که راهنمایی شدی. این خبر به گوش عمر رسید و به طوری او را ناراحت کرد که آثار این ناراحتی در صورتش آشکار شد. آن مرد بازگشت؛ هر سال حجّ به جا می آورد و خداوند مال او را زیاد کرده بود.

ابن عباس گوید: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هرکس چیزی (از مال یا عیال یا فرزند یا کار ستمگری از ستمگران) بر او دشوار شود، با این دعا خدا را ملتمسانه بخواند- به خواست خدا- از آنچه می ترسد کفایتش کند که تنها نیرودهنده اوست. (2)

1- 1. خدایا! من به واسطه پیامبرت به تو رو می آورم. پیامبر رحمت و خاندانش، آن کسانی که از روی علم خود آنان را بر جهانیان اختیار نمودی. خدایا! سختی و ناهمواری آنان را بر من نرم و مرا از شرّ آن ها محافظت فرما؛ چرا که فقط تو، کفایت کننده و عافیت دهنده و پیروز و چیره هستی.

2- 2. ر. ک: بحار، ج 95، ص 284، ح 9.

ص: 49

امیرمؤمنان علیه السلام و پرداخت بدهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

با سندی روایت شده است که امیرمؤمنان علیه السلام، پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در مدینه، در جایگاه خود نشسته بود و مردم گرد او بودند. مردی عرب آمد بر او سلام کرد و گفت: شخصی هستم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من وعده ای داده است. من درباره کسی که بدهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پس از وفات، ادا و به وعده هایش وفا می کند، پرس و جو کردم، به سوی شما راهنمایی شدم. همین گونه است؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آری، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم من به وعده های او وفا می کنم و بدهی اش را من می پردازم. حال بگو آن چه به تو وعده داده، چیست؟ گفت: صد شتر قرمز، و به من فرمود: وقتی از دنیا رفتم، نزد پرداخت کننده بدهی و جانشین من بیا، او آن ها را به تو

خواهد داد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ نمی گوید؛ پس اگر آن چه را ادعا می کنم، حقیقت دارد، آن ها را فوراً به من بده.

این در حالی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آن شترها، حتی تعدادی از آن ها را هم به جا نگذاشته بود. امیرمؤمنان علیه السلام مدتی طولانی ساکت شد؛ سپس به فرزندش فرمود: حسن! و امام حسن علیه السلام با شتاب، به سویش رفت. فرمود: برو و فلان چوب دستی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بگیر و به سوی بقیع حرکت کن و با آن سه بار به فلان صخره بکوب و ببین چه چیزی از آن بیرون می آید؟ آن را به این مرد بده و به او بگو: آنچه را دیده است، پنهان کند.

امام حسن علیه السلام، با چوب دستی، به همان جا رفت و کاری را که امیرمؤمنان علیه السلام به او دستور داده بود، انجام داد. از آن صخره، سر شتری با افسارش بیرون آمد و امام حسن علیه السلام آن را کشید. آن شتر تمام قد آشکار شد؛ سپس به دنبال آن، پی در پی، شتری بعد از شتر می آمد تا سلسله شتران بر صد عدد قطع شد؛ و صخره به هم آمد. امام حسن شترها را به آن مرد داد و به او فرمود که آن چه را دیده است پنهان کند. عرب بادیه نشین گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پدرت علیه السلام راست گفتند. پدر تو

رحمت خدا و برکاتش، بر شما اهل بیت باد. او ستوده و با مجد است.(1)

اسلام آوردن راهب

روایت شده است که در بازگشت از صفین امیرمؤمنان علیه السلام را حدود هفتاد تن همراهی می کردند، از سرزمینی بدون آب عبور کرد. همراهان گفتند: ای امیرمؤمنان! این جا آب نیست و بیم آن داریم که از تشنگی بمیریم. حاضران نقل کردند که در آن جا، گذارمان به راهبی افتاد، از او پرسیدیم: آیا در این نزدیکی آب هست؟ گفت: به غیر از فرات، آب دیگری نیست. گفتیم: ای امیرمؤمنان! ما تشنه ایم و آبی نزدیک ما نیست. فرمود: به زودی خدای متعالی، شما را سیراب خواهد کرد. پس برخاست و حرکت کرد، در جایی ایستاد و شخصی آشنا به اندازه گیری زمین خواست و فرمان داد او را بکند او خاک را کنار زد و تخته سنگی را نمایان ساخت. وقتی سنگ نمایان شد، حضرت علیه السلام فرمود: آن را برگردانید. با همه توان، خواستیم آن را برگردانیم؛ ولی نتوانستیم. وقتی همه ما را خسته کرد، حضرت علیه السلام نزدیک شد و گوشه آن را گرفت و پس زد- انگار، گویی بود- و آن را پرت کرد. آبی پیدا شد که سفیدتر و شفاف تر و خوش گوارتر از آن دیده نشده بود.

مردم یک دیگر را صدا زدند که آب پیدا شد. ظرف ها را پر کردند، به یک دیگر آب دادند و نوشیدند و بردند؛ سپس حضرت علیه السلام آن تخته سنگ را گرفت و به جای خود بازگرداند. پس از آن، حرکت کردند و پس از پیمودن مسافت کمی، حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کدام یک از شما جای آن چشمه را می داند؟ گفتند: همه ما جای آن را می دانیم. فرمود: بروید تا ببینید. بسیاری از ما رفتیم و بقدری گشتیم تا خسته شدیم؛ ولی به چیزی دست نیافتیم.

1- 1. اشاره به سوره هود (11): 73.

ص: 51

نزد راهب آمدیم و گفتیم: وای بر تو! تو نبودی که گمان می کردی، این نزدیکی آبی نیست؟ در حالی که ما همین جا آب بیرون آوردیم و نوشیدیم و با خود بردیم. گفت: به خدا قسم، فقط پیامبر یا جانشین پیامبر، آن آب را بیرون می آورد. گفتیم: در میان ما جانشین پیامبرمان هست. گفت: نزد او بروید و بگویید که پیامبر، هنگام وفات، به او چه فرمود؟ ما نزد حضرت علی علیه السلام آمدیم و گفتیم:

این راهب چنین و چنان گفت.

فرمود به او بگویند: اگر به تو بگویم، از عقیده ات دست می کشی و اسلام می آوری؟ به او گفتیم و او گفت: بله.

نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمدیم و عرض کردیم: سوگند خورد که اسلام بیاورد.

فرمود: بروید به او خبر دهید، آخرین چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود، این بود: نماز، نماز. پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را در دامان من گذاشته بود و پیوسته می گفت: نماز، نماز، تا این که رحلت کرد. این کلام را به راهب گفتیم و او هم اسلام آورد.

سید بن حمیری قسمتی از قصیده بانیه خود (معروف به مذهب) را درباره همین ماجرا سروده است:

و در مسافرت خود، یک شب پس از عشا

تمام شب را فرو رفته در میان گروهی راه پیمود

تا این که پیش راهبی در صومعه ای

که در بیابان خشکی بنا شده بود، آمد

[حضرت علیه السلام] نزدیک آمده او را صدا زد

[راهب] مانند کرکس (بالای کوه) از مکان بلند، ایستاده سرکشید.

آیا نزدیک صومعه ای که در آن اقامت داری

آبی در دسترس هست؟ گفت: آبشخوری نیست

مگر در فاصله دو فرسخی، و چه کسی برای ما

ص: 52

میان صحرای وسیع خشک و رمل، آب می آورد؟

مهار [مرکب ها] را به طرف شنزاری غیر قابل رفتن، برگرداند

[سنگ] سفیدی که مانند نقره زراندود، برق می زد، پدیدار شد

فرمود: آن را برگردانید، اگر این کار کنید

سیراب شده و اگر نه سیراب نخواهید شد

[همه] در کندن آن، هم دست شدند

سنگ، مانند چارپای چموشی که سوارشدن بر آن ممکن نباشد، مقاومت می کرد

تا وقتی، آن ها را خسته کرد

هماوردی آمد که هرگاه به میدان های مبارزه وارد می شد، پیروز می گشت

پس آن [سنگ در دست او] به مانند گویی در دست جوان نیرومند، با ساعدی درشت بود

که آن را در میدان بازی پرتاپ کند

پس از زیر آن، با آبی پیوسته [و] گوارا که

بر گواراترین و لذیذترین آب ها زیادتی داشت، آن [جمعیت] را سیراب کرد

تا چون همه نوشیدند. سنگ را به جای خود باز گرداند

و رفت که خیال می کردی، کسی به محل آن سنگ نزدیک نشده است

این فرزند فاطمه است. جانشین پیامبر

و هر کس در فضیلت و کارهای شگرف او سخن گوید، تکذیب نمی شود. (1)

1- 1 . وَلَقَدْ سَرَىٰ فِيمَا يَسِيرٌ بَلِيلُهُ بَعْدَ الْعِشَاءِ مَغَامِرًا فِي مَوَكِبٍ حَتَّىٰ أَتَىٰ مُتَبَتِّلًا فِي قَائِمٍ أَلْقَىٰ قَوَاعِدَهُ بِقَاعٍ مُّجَدَّبٍ فَدَنَا فَصَاحَ بِهِ فَأَشْرَفَ مَائِلًا كَالنَّسْرِ فَوْقَ شَظِيئِهِ مِنْ مَرْقَبٍ هَلْ قُرْبَ قَائِمِكَ الَّذِي بَوَّأْتَهُ مَاءٌ يُصَابُ فَقَالَ: مَا مِنْ مَشْرَبٍ إِلَّا بِغَايَةِ فَرَسَخَيْنِ وَمَنْ لَنَا بِالْمَاءِ بَيْنَ نِقَاقِيَّ سَبَسَبٍ فَثَنَى الْأَعْنَةَ نَحْوًا وَعَثَّ فَاجْتَلَىٰ بِيضَاءَ تَبْرُقٍ كَاللَّجِينِ الْمَذْهَبِ قَالَ: إِقْلَبُوهَا إِنَّكُمْ إِنْ تَفْعَلُوا تُرَوُّوا وَلَا تُرَوَّوْنَ إِنْ لَمْ تُقْلَبْ فَاعْصُوا صَبُوا فِي قَلْعِهَا فَتَمَنَعَتْ مِنْهُمْ تَمَنَعَ صَعْبِهِ لَمْ تُرْكَبْ حَتَّىٰ إِذَا أُعِيَتْهُمْ أَهْوَىٰ لَهَا كَفُوَّ مَتَى تَرِدُ الْمُغَالِبُ تُغْلَبُ فَكَأَنَّهَا كُرْهَ بَكَفٍ حَزْوَرٍ عِبِلِ الذَّرَاعِ دَحَابِهَا فِي مَلْعَبٍ فَسَقَاهُمْ مِنْ تَحْتِهَا مُتَسَلِّسًا عَذْبًا يَزِيدُ عَلَى الْأَلْدِّ الْأَعْدَبِ حَتَّىٰ إِذَا شَرِبُوا جَمِيعًا رَدَّهَا وَمَضَىٰ فَخَلَّتْ مَكَانَهَا لَمْ يُقْرَبِ ذَاكَ ابْنُ فَاطِمَةَ الْوَصِيَّ وَمَنْ يَقُلْ فِي فَضْلِهِ وَفِعَالِهِ لَا يُكْذِبُ

ص: 53

منظورش فاطمه بنت اسد رضی الله عنه مادر حضرت علی علیه السلام است. او در این قصیده همچنین، بازگردانده شدن خورشید، برای امیرمؤمنان علیه السلام را ذکر می کند- که بیان آن، به خواست خداوند، پس از این، خواهد آمد- و آن این سخن او است:

هنگامی که وقت فضیلت نماز از دست او رفت، در حالی که مغرب

نزدیک شده بود، خورشید بر او باز گردانده شد؛

به طوری که روشنایی وقت عصر آن، درخشید

پس از آن، مانند پایین افتادن ستاره، فرو افتاد

و بار دیگر بر آن حضرت خورشید در بابل

نگه داشته شد که برای هیچ آفریده بشری نگاه داشته نشده بود

مگر، برای احمد صلی الله علیه و آله یا برای علی علیه السلام و برای نگه داشتن

و باز گرداندن خورشید تأویل امری، شگفت است (1)

1- 1 . رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ لَمَّا فَاتَهُ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَقَدْ دَنَّتْ لِلْمَغْرِبِ حَتَّى تَبْلُغَ نُورُهَا فِي وَقْتِهَا لِلْعَصْرِ ثُمَّ هَوَتْ هَوَى الْكُوكَبِ وَعَلَيْهِ قَدْ حُبِسَتْ بِبَابِلَ مَرَّةً أُخْرَى وَمَا حُبِسَتْ لِخَلْقٍ مَعْرَبٍ إِلَّا لِأَحْمَدِ أَوْلِهِ وَلِحَبْسِهَا وَلِكَرْدِّهَا تَأْوِيلُ أَمْرٍ مُعْجَبٍ

ص: 54

پرچم دار معاویه

ام حکیم، دختر عمرو(1) گفت: از منزل- در حالی که میل داشتم سخن علی بن ابی طالب علیه السلام را بشنوم- خارج شدم. وقتی حضرت علیه السلام بر منبر سخن می گفت، به او نزدیک شدم؛ نرمشی در دل مردم بود، کلام علی علیه السلام را شنیدم. مردی گفت: ای امیرمؤمنان! برای خالد بن عرفطه (2) آمرزش بطلب؛ او در سرزمین تیماء(3) در گذشت. علی علیه السلام جوابش را نداد. دوباره گفت و باز حضرت جوابش را نداد؛ سپس برای بار سوم گفت که حضرت علیه السلام، متوجه او شد و فرمود: ای کسی که خبر مرگ خالد بن عرفطه را می دهی، دروغ گفتی. به خدا قسم، او نمرده است و نمی میرد تا از این در، در حالی که پرچم گمراهی با خود دارد، داخل شود. ام حکیم می گوید:

من خالد بن عرفطه را دیدم که پرچم معاویه را حمل می کرد تا در نخيله (4) منزل کرد و از باب الفیل (5) آن را داخل مسجد نمود.

صدمین نفر

از اصبع بن نباته با سندی نقل شده است که گفت: در صفین، همراه امیرمؤمنان علیه السلام بودم، نود و نه نفر، با او بیعت کردند؛ سپس فرمود: آن که با او صد

1-1. ام حکیم، دختر عمرو بن سفیان خولیه، از اصحاب علی علیه السلام بوده است. (معجم رجال الحدیث، ج 23، ص 176)

2-2. خالد بن عرفطه: ابن ابرهه بن سنان لیثی است که از طرف معاویه به وسیله سعد بن ابی وقاص بر کوفه گمارده شد و در سال 60 یا 61 مُرد. (اسد الغابه، ج 2، ص 102، ش 1378)

3-3. شهرکی در اطراف شام، بین شام و وادی القری است. (معجم البلدان، ج 2، ص 67)

4-4. مکانی نزدیک کوفه به سمت شام. (معجم البلدان، ج 5، ص 278)

5-5. یکی از درهای مسجد کوفه است. (مجمع البحرین ماده فیل)

ص: 55

نفر پایان می یابد، کجا است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به من وعده داد که در این روز، صد مرد با من بیعت خواهند کرد. اصبع گفت: مردی که قبای پشمین به تن داشت و دو شمشیر به خود آویخته بود، آمد و گفت: دستت را بیاور تا با تو بیعت کنم. علی علیه السلام فرمود: بر چه چیز با من بیعت می کنی؟ گفت: بر این که خون قلبم را نزد تو بریزم.

فرمود: تو کیستی؟ گفت: اویس قرنی (1)؛ آن گاه با حضرت بیعت کرد و پس از آن پی در پی در برابر دیدگان حضرت جنگید تا کشته شد و پیکرش در میان پیاده ها یافت شد.

روایت میثم تمار رضی الله عنه

روایت (2)

پسر میثم تمار، گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: امیرمؤمنان علیه السلام روزی مرا خواست و فرمود: میثم! چه حالی خواهی داشت هنگامی که فرزند نامشروع بنی امیه از تو بخواهد از من بیزاری بجویی؟ گفتم: (به خدا قسم) صبر می کنم و این در راه خدا چیز کمی است. فرمود: میثم! در این صورت فردای قیامت با من و در

1- 1. اویس قرنی: از حواریون امیر مؤمنان علیه السلام بود. همراه وی در صفین حاضر شد و به شهادت رسید. او از کسانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او بهشت را بشارت داده و نقل شده است که می فرمود: بوهای بهشت از قرن پراکنده می شود. اویس قرنی! چقدر مشتاق تو هستم. هرکس او را دید، سلام مرا به او برساند. روایات در مدح او فراوان است. (سفینه البحار، ج 1، ص 53)

2- 2. میثم تمار، غلام زنی از بنی اسد بود که علی علیه السلام او را خرید و آزاد کرد. حضرتش علیه السلام او را بر دانش بسیار و اسرار مخفی وصایت آگاه ساخت که میثم، برخی از آن ها را می گفت و بدین سبب، مردم کوفه در آن تشکیک می کردند و به علی علیه السلام نسبت فریب و سادگی می دادند. روزی علی علیه السلام در میان مردم به او فرمود: میثم! تو پس از من دستگیر شده، به دار آویخته خواهی شد و همین گونه نیز شد. شهادت میثم رحمه الله، ده روز قبل از آمدن امام حسین علیه السلام به عراق بود. (سفینه البحار، ج 2، ص 524)

ص: 56

مرتبه من خواهی بود. میثم بر رئیس قبیله اش می گذشت و می گفت: فلانی! گویا تو را می بینم که زنا زاده و فرزند زنا زاده بنی امیه، احضارت می کند و مرا از تو می خواهد. تو می گویی: او در مکه است. می گوید: نمی دانم چه می گویی، تو باید او را بیاوری و تو به سوی قادسیه (1) خارج شده و مدتی آن جا می مانی. وقتی من بر تو وارد شدم، مرا پیش او می بری و مرا بر در خانه عمرو بن حرث، (2) به قتل می رسانی. چون سه روز گذشت، از بینی من خون تازه بیرون می آید.

فرزند میثم می گوید: میثم، در شوره زار، از کنار درخت خرمایی می گذشت.

با دست به آن می زد و می گفت: ای نخل! تو فقط برای من تغذیه می شوی و به عمرو بن حرث می گفت: وقتی همسایه ات شدم، با من خوش رفتار باش. عمرو که گمان می کرد او، خانه یا زمینی برای خود در کنار زمین او می خرد، در جواب می گفت: همین کار را خواهم کرد.

عاقبت عبیدالله بن زیاد (3) ستمگر، به دنبال رئیس قبیله میثم فرستاد و میثم را از او خواست. او به عبیدالله خبر داد که میثم در مکه است. عبیدالله گفت:

اگر او را پیش من نیاوری، یقیناً تو را خواهم کشت و برای تحویل میثم وقتی را تعیین کرد. رئیس قبیله به سوی قادسیه بیرون رفت و منتظر میثم

1- 1. مکانی که در آن، حادثه قادسیه بین مسلمانان و ایرانی ها، در سال 16 هجری در زمان عمر خطاب اتفاق افتاد. فاصله آن تا کوفه پانزده فرسخ است. (معجم البلدان، ج 4، ص 291)

2- 2. عمرو بن حریث، فردی منافق و خبیث بود که علی علیه السلام را ساحر و کاهن می دانست. او پیش ابن زیاد، از میثم رحمه الله بدگویی و از او به عنوان کذاب و دوست دار کذاب، یاد کرد. (سفینه البحار، ج 2، ص 260)

3- 3. عبیدالله بن زیاد، فرزند مرجانه (زانیه مشهور) است و نقش او، در ماجرای کربلا و اعمال قبیح و جنایاتش آشکار و مشهور است. وی به دست ابراهیم بن اشتر کشته شد. او سرش را جدا کرد و به سوی مختار فرستاد. (سفینه البحار، ج 1، ص 580)

ص: 57

بود. وقتی میثم وارد شد، دست او را گرفت و نزد عبیدالله بن زیاد آورد.

عبید الله گفت: میثم! گفت: بله. گفت: از ابوتراب بیزاری بجوی. میثم گفت: من ابو تراب را نمی شناسم. گفت: از علی بن ابی طالب. میثم گفت: و اگر نکنم؟ عبید الله گفت: در این صورت به خدا تو را می کشم. میثم گفت: بدان! به من گفته می شد که تو مرا خواهی کشت و بر در خانه عمرو بن حریث به دار خواهی کشید و چون سه روز بگذرد، از بینی من خون تازه بیرون می آید.

فرزند میثم می گوید: عبیدالله دستور داد او را نکشند و بر در خانه عمرو بن حریث به دار کشند. او در حالی که بردار بود، می گفت: از من بپرسید. از من بپرسید؛ پیش از آن که بمیرم. به خدا سوگند، حتماً بخشی از فتنه های آینده را برای شما می گویم. وقتی مردم از او سؤال کردند و او به ایشان پاسخ گفت، فرستاده ای از

سوی ابن زیاد- که لعنت خدا بر او باد- آمد و با دهنه ای آهنین بر دهانش لجام زد. او نخستین شخصی بود که بالای دار بر دهانش لجام زده شد. پس از آن، کسی را به سوی او فرستاد که با چاقو شکمش را پاره کرد تا از دنیا رفت و این پیش گویی، از نشانه های امامت امیرمؤمنان علیه السلام بود.

سفارش پیامبر

اسماعیل فرزند عبدالله بن جعفر،(1) از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرد و فرمود: ای علی! چون از دنیا

1- 1. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه- پدرش جعفر در راه اسلام شهید شد، و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: خداوند به او دو بال می دهد که در بهشت با آن ها پرواز می کند. عبدالله از بزرگان بود و برتری اش مشهور و بسیار بخشنده بود. و نخستین فرزند از مسلمانان بود که در حبشه متولد شد. در سال هشتاد هجری (سال جحاف) در مدینه وفات یافت. (سفینه البحار، ج 2، ص 126)

ص: 58

رفتم، مرا از چاه خودم دوبار، با هفت مشک آب، غسل بده. چون از آماده سازی من فارغ شدی، گوش خود را بر دهان من بگذار و در آن چه به تو می گویم، تدبّر کن. علی علیه السلام فرمود: من کاری را که پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داده بود، انجام دادم و آن حضرت هر چه تا روز قیامت رخ دهد را، برایم بیان فرمود.

با سندی نقل شده است که امیرمؤمنان علیه السلام می فرمود: هیچ شخص بالغی از قریش نیست؛ مگر این که یک یا دو آیه، درباره او نازل شده است که او را یا به بهشت می کشاند، یا به سوی جهنم می راند.

مسند قضاوت

نیز می فرمود آیه ای نیست که در خشکی یا دریا، یا دشت، یا کوه نازل شده باشد؛ مگر این که می دانم، چه وقت و درباره چه کسی نازل شده است. و نیز می فرمود: اگر تکیه گاه قضاوت برایم نهاده شود، میان یهودیان با توراتشان و میان مسیحیان با انجیلشان و میان اهل زبور با زبورشان و میان مسلمانان با قرآنشان، قضاوت خواهم کرد.

باز گرداندن خورشید

خبر باز گرداندن خورشید اگر چه از اخبار مشهور است، آن را ذکر می کنیم. جویره بن مسهر(1) گفت: با امیر مؤمنان علیه السلام، عصر از پل

1- 1. جویره بن مسهر عبدی، دوست دار علی علیه السلام بود و حضرت نیز به او علاقه داشت. با او خصوصی بود و در مورد آینده اش به او خبر داد و فرمود: آگاه باش. به خدا قسم، تو را به سوی زورگوی فرومایه می برند، و او دست و پایت را قطع و تو را به شاخه درخت شخص کافری به دار می آویزد. روزگاری نگذشت که ابن زیاد همین کار را کرد. (سفینه البحار، ج 1، ص 193)

ص: 59

صرات (1) گذشتیم. فرمود: این زمینی عذاب شده است و برای پیامبر و جانشین پیامبری شایسته نیست که در آن نماز بخواند. هر کس از شما می خواهد نماز بخواند، بخواند. مردم به چپ و راست پراکنده شدند و من گفتم: دین خود را از این مرد تقلید می کنم و نماز نمی خوانم تا او بخواند.

جویره گفت: ما رفتیم و خورشید نیز به رفتن و غروب کردن آغازید و نزدیک بود از این بابت، امری بزرگ (/ شک) بر من وارد شود، خورشید پایین رفت و آن سرزمین هم پیموده شد. آن گاه علی علیه السلام فرمود: جویره! اذان بگو. گفتم: حال که خورشید پنهان شده، به من فرمان می دهی که اذان بگویم؟ جویره گفت: اذان گفتم؛ سپس به من فرمود: اقامه بگو. من هم اقامه گفتم. وقتی گفتم «قد قامت الصلوه»، دیدم لبانش حرکت می کند و کلامی مثل سخن عبری شنیدم. جویره گوید:

پس خورشید برگشت، تا در جایی که مانند وقت عصر آن است، قرار گرفت. او نماز خواند و چون از نماز فارغ شد، خورشید به جای خود فرو افتاد و ستاره ها در هم آمیختند.

در حدیث دیگری از جویره بن مسهر است که گفت: وقتی نمازمان تمام شد، شنیدم که خورشید- در حالی که پایین می رفت- صدایی مانند صدای آسیای حبوبات داشت تا آن که پنهان شد و ستاره ها درخشیدند. جویره گفت: در این هنگام گفتم: من گواهی می دهم که تو جانشین رسول خدایی صلی الله علیه و آله. فرمود: ای جویره! مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: پس به نام پروردگار بزرگت، تسبیح

1-1. صرات، نهری در بغداد است که از یک فرسخی بغداد شروع شده، نهرهای زیادی از آن سرچشمه می گیرند و به دجله می ریزد. (معجم البلدان، ج 3، ص 399)

ص: 60

بگو(1). گفتم: بله. فرمود: از پروردگارم با اسم بزرگ او خواستم و خداوند هم خورشید را بر من بر گرداند.

هدیه خداوند

از حسین بن علی علیه السلام نقل شده که فرمود: قنبر،(2) غلام علی بن ابی طالب علیه السلام برای من نقل کرد و گفت: با امیرمؤمنان علیه السلام در کنار فرات بودم. پیراهنش را در آورد و داخل آب شد. موجی آمد و پیراهن را گرفت. امیرمؤمنان علیه السلام خارج شد. پیراهن را پیدا نکرد و ناراحت شد. در این هنگام، هاتفی صدا زد:

ای ابالحسن! به سمت راست خود بنگر و آنچه را که می بینی بگیر. پس ناگاه در سمت راست خود دستمالی را دید که در آن پیراهن تاشده ای قرار داشت.

حضرت آن را برداشت و پوشید از جیب آن، کاغذی بیرون افتاد که در آن نوشته بود: به نام خداوند بخشنده مهربان، هدیه ای از طرف خداوند قدرتمند و با حکمت به علی بن ابی طالب. این پیراهن هارون بن عمران است و: این چنین آن را به گروه دیگری ارث دادیم. (3)

1- 1. واقعه (56): 74.

2- 2. قنبر ابو همدان: امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام غلامی به نام قنبر داشت که به حضرتش علیه السلام بسیار علاقه مند بود؛ به طوری که وقتی امام علیه السلام از منزل خارج می شد، او نیز با سلاح پشت سر او می رفت. مقام والای او از حضورش در مجلس وصیت امام حسن علیه السلام پدیدار است. به دست حجاج شهید شد. از جمله سخنان میان او و حجاج، این بود که قنبر گفت: امیرمؤمنان علیه السلام به من خبر داد که کشته شدن من، سر بردن به ناحق و ستم خواهد بود. حجاج هم همین دستور را داد و سرش را بردند. (سفینه البحار، ج 2، ص 449)

3- 3. دخان (44): 28.

ص: 61

لرزش زمین

عمرو بن منهال گفت: روزی با امیرمؤمنان علیه السلام در «حیاط قصر» نشسته بودیم که ناگهان، زمین لرزید. امیرمؤمنان علیه السلام با دست بر زمین زد و فرمود: تو را چه شده است؟ به خدا قسم، اگر تو آن زمین بودی، خبرهایت را به من می گفتی. و من (یا یکی از فرزندان من است) که زمین خبرهایش را به او می گوید.

طغیان آب فرات

اصبغ بن نباته گفت: مردی پیش امیرمؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آب فرات زیاد شده است و الان غرق می شویم. حضرت علیه السلام فرمود:

غرق نمی شوید؛ سپس شخص دیگری آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! فرات طغیان کرده است و الان غرق می شویم. فرمود علیه السلام: غرق نمی شوید؛ علی علیه السلام استر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را خواست. بر آن سوار شد و چوب دستی به دست گرفت و حرکت کرد تا به کنار فرات رسید. پیاده شد و با

چوب دستی ضربه ای به فرات زد، پنج ذراع کم شد. برخی گویند: ده وجب کم شد. اصبع گوید: همان روز از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر به فرات ضربه ای زده و رفته بودم، قطره ای از آن باقی نمی ماند.

علی علیه السلام در بستر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

نقل شده که ابن کواء(1) به امیرمؤمنان علیه السلام عرض کرد: هنگامی که خداوند پیامبرش و ابوبکر را یاد کرد و فرمود: یکی از آن دو، هنگامی که آن دو در غار

1- 1. ابن کواء، نامش عبدالله و قبلاً از یاران امیرمؤمنان علیه السلام بود. او جزو خوارج و لعنت شده بوده و از حضرت سؤال های زیادی کرده است. (سفینه البحار، ج 2، ص 499)

ص: 62

بودند، آن هنگام که به همراه خود می گفت: ناراحت نباش، خدا با ما است (1) کجا بودی؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: وای بر تو ابن کواء! من در جای خواب پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که رو اندازش به رویم افکنده شده بود، خوابیده بودم. قریش هر کدام با چوب دستی هایی تیغ دار در دستانشان به سویم آمدند؛ اما نفهمیدند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کجا خارج شد. و با آن چه در دست داشتند، به من می زدند تا بدن من آبله دار شد و تورم کرد؛ پس از آن مرا بردند و می خواستند بکشند. شماری از آنان گفتند: امشب او را نکشید. مهلتش دهید و به دنبال محمد صلی الله علیه و آله بگردید.

علی علیه السلام فرمود: مرا با آهن بستند و در اتاقی گذاردند و از اندیشه من و در اتاق، با قفلی، مطمئن شدند. در این حال بودم که شنیدم صدایی از گوشه اتاق می گفت: یا علی! بعد از این صدا دردی که داشتیم، آرام و تورمی که در بدنم بود زایل شد؛ سپس آوای دیگری شنیدم که می گفت: یا علی! ناگاه آهنی که بر پایم بود، تکه تکه شد؛ سپس صدای دیگری شنیدم که می گفت: یا علی! و در این هنگام آن چه بر در بود، افتاد و در باز شد. من برخاستم و خارج شدم. آن ها پیرزنی شب کور را که نه می دید و نه می خوابید، برای نگهبانی در گمارده بودند. من خارج شدم و او در آن وقت، از شدت خواب، چیزی نفهمید.

نشان دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

ابان بن تغلب (2) از ابی عبدالله، جعفر بن محمد (امام صادق) علیه السلام، نقل کرده

1-1. توبه (9): 40؛ آیه در مورد هجرت حضرت صلی الله علیه و آله به مدینه است، آنهنگام که با ابوبکر از دست مشرکان در غار پنهان شده بودند.

2-2. ابان بن تغلب کوفی، مورد اطمینان و دارای مقامی بلند در میان امامیه بوده و امام سجاد، و امام باقر و امام صادق علیهم السلام را ملاقات و از آن ها روایت کرده است. امام باقر علیه السلام به او فرمود: در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده. دوست دارم در میان شیعیانم مانند تو را ببینم. او در هر علمی رتبه برتر داشت و از امام صادق علیه السلام سی هزار حدیث روایت کرد. (سفینه البحار، ج 1، ص 7)

ص: 63

است که فرمود: پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام با یکی از صحابه، درباره حقی که آن شخص از او ضایع کرده بود، کشمکش کرد و میان آن دو در این باره سخن هایی ردّ و بدل شد. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: به چه کسی راضی هستی که میان من و تو قضاوت کند؟ گفت: انتخاب کن. حضرت علیه السلام فرمود: آیا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راضی می شوی؟ گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کجا است؟ حال آن که ما او را دفن کرده ایم. فرمود: آیا اگر او را ببینی، می شناسی؟ گفت: بله. حضرت علیه السلام او را به مسجد قبا (1) برد. ناگاه، هر دو، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رو به رو شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به نفع امیرمؤمنان علیه السلام حکم فرمود و آن مرد، با چهره ای زرد باز گشت. در راه، دوستش را دید و ماجرا را به او گفت. دوست او گفت: از جادوی بنی هاشم خبر نداشتی؟

در جنگ نهروان

گوشه ای از نشانه های حقانیت حضرت علیه السلام هنگام جنگ با خوارج در نهروان

جندب فرزند عبدالله بجلی گفت: روز جنگ نهروان، به تردید افتادم و دست از جنگ کشیدم؛ زیرا دیدم گروهی که با ما می جنگند همه، کلاه زاهدان بر سر دارند و پرچم هایشان قرآن است؛ به گونه ای که خواستم به سوی آن ها بر گردم. در این بین که متحیر ایستاده بودم، امیرمؤمنان علیه السلام آمد و کنار من نشست. در این حال، اسب سواری به تاخت آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! چرا نشسته ای؟ دشمن از نهر

1- 1. قُبا، جایی در نزدیک مدینه، از سوی جنوب، و مسجد قُبا، مسجدی است که از روز اول بنیانش بر تقوا قرار داده شد. (سفینه البحار، ج 2، ص 394)

ص: 64

عبور کرد. فرمود: تو آن ها را دیدی؟ گفت: بله. فرمود: به خدا قسم نگذشته اند و هیچ گاه نمی گذرند. پیش خود گفتم: الله اکبر، گواهی شخص بر زبان خود کافی است. به خدا قسم اگر از نهر گذشته باشند، با او (علی) جنگی کنم که از هیچ کوششی در آن فرو نگذارم و اگر نگذشته باشند، با نهروانیان به گونه ای جنگ خواهیم کرد که خدا داند برای او دشمناک شده ام.

سپس، چندی درنگ نکرده بودم که سوار دیگری به تاخت آمد و با تازیانه خود علامت می داد. چون به علی علیه السلام رسید، گفت: ای امیرمؤمنان! تا همه آن ها عبور نکردند، نیامدم و این پیشتاز لشکر آن هاست که رو کرده است و می آید.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خدا و پیامبرش راست گفتند و تو دروغ گفتی. عبور نکرده اند و نخواهند کرد. پس از آن در میان لشکر ندا داد و آن ها سوار شدند و یاران نزدیک حضرت نیز سوار شدند و به سوی

دشمن حرکت کرد. من - در حالی که دستم در قبضه شمشیر بود - حرکت کردم و با خود می گفتم: در نخستین لحظه ای که دیدم سواری از آن ها پیدا شد - به سبب خشمی که از علی علیه السلام در درونم افتاده بود - با شمشیر براو حمله می کنم.

وقتی به نهر رسید، همه آن گروه پشت نهر بودند و یکی از آن ها هم عبور نکرده بود. علی علیه السلام رو به من کرد. دست بر سینه ام گذارد و فرمود: جنذب! شک کردی؟ چطور دیدی؟ گفتم: ای امیرمؤمنان! از شک به خدا پناه می برم و از خشم خدا و خشم پیامبر خدا و خشم امیرمؤمنان علیه السلام نیز به خدا پناه می برم. فرمود:

جنذب! من جز با علم خدا و علم پیامبر کار نمی کنم. در این روز به جنذب دوازده ضربه، از ضربه های خوارج، اصابت کرد.

در حدیث دیگری آمده است که جنذب گفت: وقتی امیرمؤمنان علیه السلام نهروانیان

ص: 65

را کشت، به یارانش فرمود: شخصی را که یک دستش ناقص و بر گوشه دست سالم او پستانی، مانند پستان زن است که وقتی کشیده شود، بزرگ می شود و وقتی به حال خود رها شود، جمع می شود و بر آن مویی قرمز است، برایم بیابید. همو پرچم دار آن ها، در روز قیامت است که آن ها را داخل آتش می کند: و به بد جایگاهی وارد می شوند. (1)

دنبال او گشتند؛ ولی پیدا نکردند. گفتند: او را پیدا نکردیم. فرمود علیه السلام: قسم به کسی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید و کعبه را قرار داد، نه من دروغ می گویم، نه به من دروغ گفته شده و من به یقین: بر دلیلی آشکار از طرف پروردگارم می باشم. (2)

جنذب گفت: وقتی او را پیدا نکردند، علی علیه السلام برخاست- در حالی که عرق از پیشانی اش سرازیر بود- آمد تا به گودالی رسید که حدود سی کشته درون آن بود. فرمود علیه السلام: این ها را برایم بالا بیاورید. ما شروع به بالا آوردن آن ها کردیم تا سرانجام زیر همه آن ها شخصی را دیدیم که نشانی اش آن بود و آن را بیرون آوردیم. امیرمؤمنان علیه السلام پایش را بر پستانش که مانند پستان زن بود، گذارد؛ سپس آن را به زمین مالید؛ پس از آن با یک دست آن را و با دست دیگر، دست سالم آن مرد را گرفت و کشید تا هر دو مساوی شدند؛ آن گاه رو به مردی که پیش او آمده بود و تردید داشت فرمود: و این نشانه ای برای تو است؛

سپس فرمود: طرف دیگری که دست ندارد، پستان هم ندارد. پس گوشه پیراهنش را پاره کردند، به جای دست او، چیزی مثل انگشتی درشت بود و در

1- 1. هود (11): 98.

2- 2. انعام (6): 57.

ص: 66

این طرف پستانی نبود. حضرت به مردی که شک داشت، فرمود: این هم نشانه ای دیگر برای تو.

اجازه برای عمره

امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرمود: وقتی عبدالله بن عامر بن کریز (1) به مدینه آمد، با طلحه (2) و زبیر (3) ملاقات کرد و به آن ها گفت: با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردید؟

سپس گفت: بدانید، همیشه زنان باردار بنی هاشم منتظر این موقعیت که چه وقت به سوی شما بیایند، بوده اند. بدانید، قسم به خدا، بر این کار نیامدم مگر این که برای بیعت دست خود را بر دستان چهار هزار از اهالی بصره که همه آن ها

1- 1. عبدالله بن عامر بن کریز قرشی: او پسر دایی عثمان است که از سوی او، پس از ابوموسی، در سال 29 ق بر بصره گمارده شد. او در این وقت 24 یا 25 سال داشت. در جنگ جمل شرکت داشت و به واسطه او و نفوذ کلمه و اموالش این جنگ برپا شد. او همه دارایی اش را در این راه داد و در 57 یا 58 سالگی مُرد. (سفینه البحار، ج 2، ص 135)

2- 2. طلحه بن عبیدالله که نسب او به مره بن کعب قرظی تمیمی می رسد. در مکه اسلام آورد و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کرد. در بیش تر جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام راجانشین خود ساخت، نخستین کسی بود که بیعت نمود؛ و پس از او، نخستین کسی بود که بیعت را شکست. او در 64 سالگی، (36 هجری) کشته شد. علی علیه السلام در روز خطبه جمل، او و زبیر را نفرین کرد و هر دو در کمال خواری کشته شدند. قبر او در بصره است. (سفینه البحار، ج 2، ص 91)

3-3. زبیر بن عوّام بن خوید بن اسد القرشی، مادرش صفیّه، دختر عبدالمطلب بود. او پسر عمه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فرزند برادر خدیجه کبری علیها السلام بود. همراه طلحه بیعت شکست و در روز جنگ جمل به دست عمرو بن جرموز در 75 سالگی کشته شد. این هنگامی بود که در وادی سباع برای نماز از مرکب پیاده شده بود. (سفینه البحار، ج 1، ص 543)

ص: 67

خون خواهی عثمان می کردند، زدم؛ پس بشتابید و از مطلوب خود استقبال کنید.

آن دو به محضر علی علیه السلام آمده، گفتند: به ما اجازه بده، به عمره برویم. فرمود:

شدیدترین پیمانی که خدا از پیامبرانش گرفته بر گردن شما باشد، شما را به خدا می خواهید به عمره بروید و قصد پیمان شکنی و جدایی از امت خود را ندارید؟

گفتند: بله. فرمود: بروید، به شما اجازه دادم. امام باقر علیه السلام فرمود: کمی رفتند؛ سپس علی علیه السلام فرمود: آن دو را برگردانید و مثل همین پیمان را از آن ها گرفت؛ و فرمود: بروید، من به شما اجازه

دادم. آن دو رفتند تا به در رسیدند. فرمود: آن ها را برای بار سوم برگردانید؛ سپس فرمود: شدیدترین پیمانی که خدا از پیامبرانش گرفته بر گردن شما باشد و خدا بر این پیمان مراقب و ضامن باشد، شما را به خدا، قصد عمره دارید و نمی خواهید بیعتتان را بشکنید و از امت خود جدا شوید، گفتند: بار الهی شاهد باش، بله. فرمود علیه السلام: خدایا شاهد باش. بروید و رهسپار شوید. به خدا قسم، شما را جز در گروهی که با من می جنگد، نمی بینم.

فرزند تو، حسین علیه السلام را می کشد

امام باقر علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام خطبه خواند وضمن آن فرمود: پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید. به خدا سوگند از هیچ امتحانی که در آن صد نفر گمراه، و صد نفر راهنمایی شوند، از من نمی پرسید مگر آن که پیش برنده و آواز دهنده آن را تا روز قیامت به شما می گویم، تا خطبه اش پایان یافت.

امام باقر علیه السلام فرمود: ناگهان یکی از حاضران (1) برخاست و گفت: ای

1- 1. او سعد ابی وقاص، مالک بن اهیب بن کلاب قرشی بوده است. یکی از اصحاب شورا که نزد مردم، بزرگ شمرده می شد. او از بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام سر باز زد و خلافت را برای خود می خواست. بنا به نقلی با سمّ معاویه مسموم و کشته شد. (سفینهبالحار، ج 1، ص 619)

ص: 68

امیرمؤمنان! به من بگو، در ریش من چند بند مو هست؟ فرمود علیه السلام: بدان که دوستم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به من خبر داد: تو در این باره، از من سؤال می کنی.

به خدا قسم، در سر تو بند موئی نیست؛ مگر این که زیر آن فرشته ای است که تو را لعنت می کند و موئی در بدن تو نیست؛ مگر در آن شیطانی است که تو را تحریک می کند. در خانه تو کودک فرومایه ای است که حسین علیه السلام فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می کشد.

ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: و عمر سعد- لعنه الله علیه- در آن روز با دست و شکم راه می رفت.

هنگام شهادت

و از نشانه های امامت علی علیه السلام در هنگام وفاتش اینکه حسن بن ابی الحسن بصری (1)، گفت: شبی که صبح آن علی علیه السلام ضربت خورد، حضرت علیه السلام بیدار بود و فرمود: صبح کشته می شوم. مؤذن

حضرت اذان گفت علی علیه السلام کمی رفت. دخترش زینب علیها السلام گفت: ای امیرمؤمنان! به جعده (2) دستور دهید که با مردم نماز بخواند.

1-1. حسن بن یسار بن ابوسعید ابن ابی الحسن، غلام زید بن ثابت انصاری است. مادرش خیره، کنیز ام سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او شاگردان و عقاید باطلی داشت. امام علی علیه السلام درباره او فرمود: آگاه باشید، هر گروهی یک سامری دارد و این (حسن بصری) سامری این امت است. او در 89 سالگی مرد و به سبب نفرین علی علیه السلام در حقش، تا آخر عمر غمگین بود. (سفینه البحار، ج 1، ص 262- / 263)

2-2. جعده بن هبیره مخزومی، مادرش ام هانی، دختر ابوطالب و خواهر علی علیه السلام است. علی علیه السلام دایی او و سخن دختر امیرمؤمنان علیه السلام دلالت بر وثاقت اوست. دارای شرافت و بزرگی در میان قریش، و از محبوب ترین افراد نزد دایی اش بود. نقل شده که عتبه بن ابوسفیان به او گفت: سخت کوشی تو در جنگ از سوی دایی توست. او در جواب گفت: اگر دایی تو مثل دایی من بود، پدرت را فراموش می کردی. (سفینه البحار، ج 1، ص 157)

ص: 69

علی علیه السلام فرمود: از مرگ گریزی نیست؛ سپس خارج شد.

در حدیث دیگری آمده است که: علی علیه السلام پیوسته به جای خوابش باز می گشت و نمی خوابید؛ مکرر به آسمان نگاه کرده، می فرمود: به خدا سوگند نه دروغ می گویم و نه به من دروغ گفته اند. امشب، همان شبی است که به من وعده داده اند. وقتی سپیده دمید، کمر بند خود را محکم کرد و در این حال می فرمود:

کمر بند خود را برای مرگ، محکم کن

که مرگ تو را ملاقات خواهد کرد

از مرگ، بی تابی نکن

اگرچه در محل تو درآید(1)

علی علیه السلام خارج شد. وقتی ابن ملجم- لعنه الله علیه- به او ضربت زد، فرمود: به خدای کعبه، رستگار شدم ... و از ماجرای حضرت- صلوات الله علیه- آن بود که اتفاق افتاد.

از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده است که فرمود: وقتی امیرمؤمنان علیه السلام غسل داده شد، از گوشه اتاق خطاب شد: اگر جلو تابوت را بگیرد، احتیاجی به گرفتن پشت آن نیست و اگر پشت آن را بگیرد، از گرفتن جلو آن بی نیازیست. امام صادق علیه السلام اشاره فرمود که این را فرشته ها گفتند.

1- 1. اشد حیا یمک للموت فإن الموت لاقیکا ولا تجزع من الموت اذا حلّ بوا د یکا

ص: 70

ص: 71

حکایت های ویژه

اشاره

ص: 72

ص: 73

اینک، پس از بیان ادله و نشانه های حقانیت، به خواست خداوند حکایت های ویژه حضرت علیه السلام و بخش هایی از سخنان و ارشادهای، و سخنان حکمت آمیز و پاره ای از قضاوت های شگفت آور و جواب های آن حضرت از مسائل مشکل را

بنابر قراری که گذاردم، به صورت مختصر و کوتاه می آورم؛ بدون این که از خطبه های طولانی و نامه های حضرت به کارگزاران نواحی چیزی بیان کنم و از روش حضرت در زمام داری، و بیان وقایع و جنگ ها در دوران او، و برتری هایی که همه در نقل آن ها مشترکند، سخنی به میان آورم. این ها، آشکارتر از آن است که به آن اشاره شود؛ چرا که همه بدیهی و در جای خود مشهور است.

مژده تولد جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله بن مسکان (1) از امام صادق ابو عبدالله علیه السلام نقل کرد که فرمود: فاطمه بنت اسد، نزد ابو طالب علیه السلام آمد تا تولد پیامبر صلی الله علیه و آله را به او مژده دهد. ابو طالب علیه السلام گفت:

یک سبت صبر کن، مانند او رابه دنیا خواهی آورد؛ جز این که او پیامبر نیست.

1- 1. عبدالله بن مسکان کوفی، از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام و مردی با جلالت بود. هنگامی که بر حضرت وارد می شد، او را بسیار احترام می فرمود. (سفینه البحار، ج 2، ص 138)

ص: 74

امام صادق علیه السلام فرمود: سبت، سی سال است و میان تولد پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام سی سال فاصله بود.

نیکوکارترین مردم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

امام صادق ابی عبدالله علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد، مادر امیرمؤمنان علیه السلام نخستین زنی بود که از مکه به مدینه با پای پیاده به سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هجرت کرد. او نیکوکارترین مردم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنید که می فرمود: مردم روز قیامت، همان طور که زاینده شده اند (برهنه) محشور می شوند. گفت: وای از شرمساری.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: من از خدا می خواهم که تو را پوشیده محشور کند. او شنید که حضرت از فشار قبر یاد می کرد. گفت: وای از ناتوانی!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از خدا می خواهم که تو را از این فشار رهایی بخشد.

روزی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: می خواهم این کنیزم را آزاد کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: اگر این کار را انجام بدهی، خداوند در برابر هر عضوی از او، عضوی از تو را از آتش جهنم نجات می دهد.

چون فاطمه بیمار شد، به پیامبر خدا وصیت کرد و کنیزی را که پیش تر ذکر شد، آزاد ساخت. در آن حال زبانش بند آمد؛ به گونه ای که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشاره می کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز وصیت او را پذیرفت.

روزی حضرت صلی الله علیه و آله نشست. ناگاه امیرمؤمنان علیه السلام گریان پیش او آمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا گریه می کنی؟

عرض کرد: مادرم فاطمه در گذشت.

ص: 75

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند، مادر من؛ آن گاه برخاست و با شتاب آمد و داخل جایی شد که فاطمه علیها السلام بود، به او نگاهی انداخت و گریست.

سپس به زن ها دستور داد او را غسل دهند و فرمود صلی الله علیه و آله: وقتی از غسل دست کشیدید، کاری نکنید تا به من خبر دهید. وقتی دست کشیدند، به حضرت اطلاع دادند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از دو پیراهن خود- همان که به بدنش چسبیده بود- را به آن ها داد و فرمان داد که او را در آن کفن کنند و به مسلمان ها فرموده بود: وقتی دیدید کاری انجام می دهم که پیش از آن انجام نداده ام، بپرسید چرا انجام دادی؟

چون از غسل و کفن کردن او فارغ شدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داخل شده، جنازه را بر شانه (1) خود حمل نمود و پیوسته زیر جنازه او بود (2) تا او را وارد قبر کرد؛ سپس او را بر زمین گذارد و خود داخل قبر شد. در آن خوابید؛ پس از آن برخاست. او را بر دو دستش گرفت و در قبر گذارد؛ سپس مدتی طولانی- در حالی که با او راز می گفت- بر رویش خم شد و می فرمود: فرزندت، فرزندت؛ پس از آن بیرون آمد و خاک بر او ریخت؛ سپس خم شد و حاضران شنیدند که حضرت می فرمود: «لا اله الا الله، خدایا من او را به تو سپردم»؛ پس از آن برگشت.

مسلمان ها گفتند: ای پیامبر خدا! دیدیم، کارهایی را شما انجام دادید که پیش از امروز انجام نداده بودید.

فرمود: من امروز ابو طالب را از دست دادم. اگر چیزی نزد فاطمه بنت اسد علیها السلام می بود، مرا در آن، بر خود و فرزندانم مقدم می داشت. من قیامت و این که مردم برهنه محشور می شوند را ذکر کردم، فاطمه بنت اسد گفت: وای از

1- 1 دو جمله «علی عاتقه» و «فلم یزل تحت جنازتها» از چاپ دیگر، به متن افزوده شد.

2- 2 دو جمله «علی عاتقه» و «فلم یزل تحت جنازتها» از چاپ دیگر، به متن افزوده شد.

ص: 76

شرمساری! پس ضمانت کردم که خدا او را پوشیده از قبر بیرون آورد. و چون از فشار قبر گفتم، گفت: وای از ناتوانی! برای او ضمانت کردم که خدا او را از فشار قبر نجات دهد و او را با لباس خود کفن کردم و در قبر او خوابیدم و بر روی او خم شدم و جواب آن چه را از او سؤال می شد، به او تلقین کردم. از او درباره پروردگارش سؤال شد، گفت. از پیامبرش سؤال شد، جواب داد. و چون از مولا و امامش سؤال شد، بر او لرزه افتاد و من به او گفتم: فرزندت، فرزندت.

راز گویی خدا با علی علیه السلام

روایت شده است هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اصحاب را برای رفتن به تبوک (1) جمع کرد، با امیرمؤمنان علیه السلام آهسته سخن گفت. ابو بکر به عمر گفت: راز گویی با پسر عمویش را طول داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من با او پنهانی سخن نگفتم؛ بلکه خدا با او راز می گفت. حسان در همین باره می گوید:

روز ثنیه (2) وقت وداع

در حالی که اصحاب را برای رفتن به سوی تبوک جمع کرده بود

کنار رفت تا با علی علیه السلام به تنهایی وداع کند

در حالی که مسلمان ها مرکب ها را متوقف کرده بودند

1- 1. تبوک، سرزمینی میان شام و مدینه است. (سفینه البحار، ج 1، ص 120) دژ بلند و استواری که در کنار چشمه آب، در نوار مرزی کشور سوریه در میان راه «حجر» و «شام» قرار داشت تبوک می گفتند این مکان دورترین نقطه ای بود که پیامبر در غزوات خود بدانجا مسافرت نمودند و چون حضرت صلی الله علیه و آله احساس نمودند در غیاب ایشان، در مدینه توطئه ای انجام گیرد حضرت علی علیه السلام را باقی گذاردند، و این تنها جنگی بود که علی علیه السلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. (ر. ک: فرازهایی از تاریخ اسلام، ص 475 و 477)

2- 2. ثنیه، به معنای راه بلند، مانند گردنه در کوه است. (مجمع البحرین، ماده ثنا)، در این جنگ سی هزار نفر در لشکرگاه مدینه «ثنیه الوداع» اجتماع نمودند. (فرازهایی از تاریخ اسلام، ص 476)

گفتند: جدای از مردم با او، راز می گوید

اما خداوند او را که محرم راز بود، به پیامبر نزدیک کرد

بر دهان احمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام

کلامی رسا، و پیامی سرّی را الهام می کند(1)

امیر مؤمنان

علی علیه السلام در زمان زندگانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امیرمؤمنان نام گذاری شد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - پیش از آن که زن ها حجاب بیندازند- وارد شدم و عده ای نزد او بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دست به من اشاره فرمود که میان من و عایشه بنشین. عایشه گفت: فلانی! کنار بنشین. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از «امیرمؤمنان» علیه السلام چه می خواهی؟

از بریده اسلمی (2) نقل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یاران خود فرمان داد؛ به علی علیه السلام با عنوان امیرمؤمنان سلام کنند. عمر بن خطاب گفت: ای پیامبر خدا! آیا این فرمان از سوی خدا است یا از سوی پیامبرش؟

فرمود صلی الله علیه و آله: خیر بلکه از سوی هر دو، خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله.

1-1 . و یوم الثنیه عند الوداع واجمع نحو تبوک المضیّا تنحی یودّعه خالیا وقد وقف المسلمون المطیّا فقالوا یناجیه دون الانام بل اللّٰه ادناه من نجیّا علی فم أحمد یوحى إلیه کلاما بلیغا ووحیا خفیّا

2-2. بریده اسلمی، ابوسهل، صاحب پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله، هنگام مهاجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، درمیانه راه، به حضرت ایمان آورد. در جنگ خیبر شرکت داشت و شدیداً مجروح شد. از جلالت او این که، هنگام دفن فاطمه زهرا علیها السلام حضور داشت. به سال 63 ق در مرو وفات یافت. (سفینه البحار، ج 1، ص 69)

ص: 78

نام پدران امیر مؤمنان علیه السلام

نام پدران حضرت علی علیه السلام که تقریباً بیش تر مردم آن ها را نمی دانند؛

روایت شده است که امیرمؤمنان علیه السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! هر کس دودمان مرا می شناسد، که می شناسد وگرنه، من دودمانم را برایش معرفی می کنم. ابن کواء (رو به حضرت) برخاست و گفت: تو علی فرزند ابی طالب، فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم هستی، تا به قصی بن کلاب رسید.

علی علیه السلام فرمود: نسبی غیر از این برای من می شناسی؟ گفت: نه.

علی علیه السلام فرمود: پدرم مرا زید (به نام قصی) نامید؛ پس من زید، فرزند عبد مناف، فرزند عامر، فرزند عمرو، فرزند مغیره، فرزند زید، فرزند کلاب هستم. نام ابی طالب، عبد مناف بود، و نام عبدالمطلب، عامر بود. شاعر درباره او گفته است:

آن زن بر مزار عامر برخاست تا بر او بگرید

می گفت: ای عامر! من پس از تو چه کسی را دارم؟

مرا در این خانه ای که غربتکده است، جا گذاری

کسی که کمک کار ندارد، به یقین ذلیل است (1)

نام هاشم، عمرو است و شاعر درباره او می گوید:

عمرو، بلند مرتبه، برای طایفه خود، نان خیس خورده، تگه می گرفت

در حالی که مردان مکه مسکین هایی لاغر اندام بودند(2)

نام عبد مناف، مغیره است وشاعر درباره او و برادرانش می گوید:

1-1 . قامت تبکیه علی قبره من لی من بعدک یا عامر ترکنتی فی الدار ذا غربه قد ذلّ من لیس له ناصر

2-2 . عمر العلی هشم الثرید لقومه ورجال مکه مسنتون عجاف

ص: 79

مغیره ها و فرزندانشان

غیر زنده ها و مرده هاینند(1)

منظور او، عبد مناف و برادران اوست و همه آن ها را مغیره نامید؛ چون مغیره در میان آن ها بود. این گونه کاربرد در گفتار عرب، زیاد است.

نام قصی، زید بوده است. شاعر می گوید:

پدر شما قصی، جمع کننده نامیده می شد

به وسیله او بود که خدا قبیله هایِ فہر را جمع نمود

و شما فرزندان زید، و زید پدر شماست

که به واسطه او، افتخار بر افتخار بطحاء(2) افزوده شد(3)

پارسایی امیر مؤمنان علیه السلام

گوشه ای از احادیث روایت شده، درباره وجوب محبت امیرمؤمنان علیه السلام و شمه ای از احادیث پارسایی حضرت علیه السلام و احادیث ویژه اش که در این راستا قرار می گیرد؛

از احادیث ویژه درباره امیر مؤمنان علیه السلام حدیثی است از سهل بن کھیل از پدرش، در مورد فرموده خدای عزوجل: و ما به انسان در مورد پدر و مادرش، سفارش به نیکی کردیم (4).

1- 1. إنَّ المَغیراتِ وابناءہم من غیر اَحیاءِ وأموات

2- 2. بطحاء، مسیل بزرگ و واسعی است که سنگریزه دارد. و منظور، مکه است. (معجم البلدان، ج 1، ص 446)

3- 3. قُصیّ أبوکم کان یدعی مجمعاً به جمع اللّٰہ القبائلَ من فہر وأنتم بنوزید وزید أبوکم به زیدت البطحاء فخرأ علی فخر

4- 4. احقاف (46): 15.

ص: 80

روایت شده است که یکی از والدین، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

وارثان زمین

ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از قول امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

دنیا پس از سرکشی و چموشی اش (مانند باز گشتن شتر ضروس (1) به سوی بچه اش) به ما باز می گردد (2)؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: و اراده کردیم بر کسانی که در زمین ضعیف شده اند، منت گذارده، آنان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم و به آن ها در زمین قدرت دهیم... (3)

اشک معاویه

آورده اند که ضرار بن ضمیره ضبابی (4) در موسم حجّ بر معاویه بن ابی سفیان، وارد شد. معاویه گفت: علی علیه السلام را برایم وصف کن.

ضرار گفت: آیا مرا معاف می کنی؟

گفت: باید او را برایم وصف کنی.

ضرار گفت: به خدا قسم، امیرمؤمنان علیه السلام پایان و عمقی طولانی و دست نیافتنی، عقلی نیرومند، اندیشه ای زیاد و اشکی ریزان داشت.

1- 1. ضروس، شتری بد خلق است که بچه خود را گاز می گیرد.

2- 2. لتعطفنّ علينا الدنیا بعد شماسها عطف الضروس علی ولدها ثمّ قرأ: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» ...

3- 3 قصص (28): 5 و 6.

4- 4. ضرار بن ضمیره ضبابی، یار امیرمؤمنان علیه السلام بوده، در وصف ایشان، نزد معاویه سخنانی زیباگفته است. (سفینه البحار، ج 2، ص 72 و 657)

ص: 81

سخن قاطع می گفت و به عدالت قضاوت می کرد. دانش از زوایای وجودش سرازیر و حکمت از زوایای وجودش به زبان می آمد. از دنیا و شکوه آن وحشت داشت و با شب و خلوت آن انس می گرفت. در میان ما، مانند یکی از ما بود. وقتی او را صدا می زدیم، جوابمان می داد و چون از او چیزی می خواستیم، به ما می داد. به خدا سوگند، با این که با ما خودمانی بود، به سبب مهابتش، با او سخن نمی گفتیم و برای احترامش، به او نزدیک نمی شدیم.

اگر تبسم می کرد، از سر خوشی و خودپسندی نبود و اگر سخن می گفت، کلامش از روی حکمت و گفتار نهایی بود. دین داران را بزرگ می داشت، و به تهی دستان محبت می کرد. ثروتمند را در باطلش به طمع نمی انداخت و ضعیف را از حقش ناامید نمی کرد. من گواهی می دهم، او را در یکی از جایگاههایش - در حالی که شب، پرده های ظلمت خود را فرو افکنده بود- در محرابش ایستاده دیدم که ریش خود را در مشت گرفته، مانند مار گزیده به خود می پیچید، و مانند فردی محزون، گریه می کرد و می گفت:

ولایت نامه ؛ ص81

دنیا! ای دنیا! از من دور شو. آیا مرا طلب می کنی یا عاشق من شده ای؟ مجال تو نزدیک نشده، دور است. غیر مرا فریب ده. به تو احتیاجی ندارم. تو را سه طلاقه کردم که رجوعی در آن نیست؛ چرا که زندگانی تو کوتاه، ارزش تو کم، و آرزویت کوچک است. آه از توشه کم و درازی گذرگاه، و دوری سفر و بزرگی جای ورود. (1)

1- 1. یا دنیا، یا دنیا، إلیک عنی اُبی تعرّضتِ؟ أم لی تشوّقتِ؟ لآحانَ حینک، هیهات، غری غیرِی، لآحاجه لی فیک، قد طَلَّقْتُک ثلاثاً لارجعهَ فیها، فعیشُک قصیر، وخطرُک یشیر، وأملُک حقیر، آه من قَلَّه الزّاد وطولِ المِجاز، وبعدِ السّفرِ وعظیمِ المورِد .

ضرار گفت: اشک های معاویه بی اختیار قطره قطره می ریخت؛ و می گفت:

ضرار! علی علیه السلام این گونه بود؟ پس اندوه تو بر از دست دادن او چگونه است؟

ضرار گفت: اندوه من بر او (به خدا قسم) مانند اندوه کسی است که یکی از اعضای خانواده اش را در دامانش سر بریده باشند که اشک او قطع نمی شود و حرارتش فرو نمی نشیند.

علی علیه السلام در دل مؤمنان

عبدالله بن عباس گفت: این آیه در مورد امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است: به تحقیق کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، به زودی خداوند رحمان برای آنان دوستی قرار می دهد. (1) عبدالله می گوید: یعنی محبتی از او در دل افراد با ایمان قرار می دهد.

در برابر صاحب عرش

ضریب گفت: ابی الحسن امام کاظم علیه السلام از پدرش علیه السلام برای من نقل فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هنگام وصیت به علی علیه السلام فرمود: ای علی! فردا در برابر صاحب عرش، پاسخی برای این وصیت آماده کن؛ زیرا روز قیامت، به واسطه کتاب خدا، برای حلال و حرام و متشابه آن، بر اساس آن چه خدا نازل کرده، از تو دلیل می خواهم و همچنین بر رساندنش به آن کس که دستور رساندن دادم و بر واجبات الهی - آن گونه که نازل شده است - و بر تمام احکامش؛ از امر به معروف و نهی از منکر و تشویق بر آن و زنده کردن آن، و بر پا داشتن همه حدود الهی و اطاعت خدا در تمام کارها و به پا داشتن نماز در وقت آن، و پرداخت زکات به مستحقانش، و حجّ خانه

خدا، و جهاد در راه او از تو دلیل خواهم خواست. ای علی! چه خواهی کرد؟

علی علیه السلام فرمود: گفتم: پدر و مادرم فدایت. من به کرامت خدای متعالی و مقامت نزد او، و نعمتش بر شما امید دارم که پروردگار عزیز و بلند مرتبه ام مرا یاری کند و ثابت دارد که مبدا شما را در برابر خداوند در حالی دیدار کنم که کوتاهی یا سستی یا زیاده روی کرده باشم و مبدا به سبب کوتاهی من روی شما زرد گردد. آبروی من و پدران و مادرانم نگاه دار آن است؛ پدر و مادرم فدایت باد بلکه مرا در حالی که برای وصیت شما آماده شده باشم، خواهید یافت. من تا زنده ام بر روش شما هستم تا بر شما وارد شوم. پس از آن،

یکایک فرزندانم، نه کوتاهی و نه زیاده روی کنند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله بی هوش شد. من بر سینه و صورت او افتادم و گفتم: پدر و مادرم به فدایت. وای از تنهایی و تنهایی دختر و دو پسر! ای دلبر من! وای از غم طولانی پس از تو! خبرهای آسمان از خانه ام قطع شد و جبرئیل را پس از شما از دست دادم. دیگر او را احساس نمی کنم؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به هوش آمد.

ضریر بجلی گوید؛ ابی الحسن امام کاظم علیه السلام، فرمود: از پدرم پرسیدم؛ پس از به هوش آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله چه اتفاق افتاد؟ فرمود: زن ها گریه کنان بر او وارد شدند.

صداها بلند شد و مردم (از مهاجر و انصار) در آستان در ضجه می زدند. علی علیه السلام فرمود: در این حال، ناگاه صدا بلند شد: علی کجاست؟ بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد و رویش خم شدم. به من فرمود: برادرم! خداوند به تو بفهماند و راه راست را به تو بنمایاند و توفیقت دهد و تو را راهنمایی و کمک کند. گناهت را بیامرزد و آوازه ات را بلند گرداند. پس از آن فرمود:

برادرم! به زودی این عده را متاع دنیایی که در پی آنند، از اندیشه درباره من

غافل می کند. و بر آن توانایند. مبدا آن چه آن ها را سرگرم می کند، تو را از من بازدارد. همانا مثل تو در این امت، مثل کعبه است که خداوند متعالی آن را علامتی قرار داد و جز این نیست که از هر درّه عمیق و زمین دوری به سوی آن می آیند. آن علامت فقط تو هستی؛ علامت هدایت و نور دین و آن نور خداست. برادرم! سوگند به کسی که مرا به حق برانگیخت، همانا آنان را هشدار دادم و به فرد فرد آن ها، حق تو را که خداوند بر آن ها واجب کرده و فرمان برداری تو را که ملزمشان نموده، گوشزد کردم، همه به تو پاسخ مثبت دادند و کار را به تو واگذار کردند؛ اما من می دانم که خلاف گفته شان عمل خواهند کرد. هنگامی که جانم گرفته شد و همه آن چه را که به تو وصیت کردم، به پایان رساندی و درون قبر پنهانم نمودی، پیوسته در خانه ات باش و قرآن را بر اساس هماهنگی آن و واجبات و احکام را بر اساس نزولشان، گردآوری کن؛ این کار را- مطابق تصمیم های قاطع آن دستورات من- انجام بده و بر آن چه از اینان به تو می رسد، صبر پیشه کن تا آن هنگام که بر من وارد شوی (1).

ماجرای نماز ابوبکر

عیسی می گوید: از آن حضرت علیه السلام سؤال کرده، گفتم: فدایت شوم. سخن درباره این که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر و سپس به عمر دستور داد به جای او نماز

1- 1. يا اخی إنّ القومَ سيشغلّهم عنی ما یریدون من عرضِ الدنیا، وهم علیہ قادرون، فلا یشغلّک عنی ماشغلّهم، فإتما متلک فی الأمّہ مثل الکعبه نصبها الله علماً، وإتما تؤتی من کلّ فجّ عمیقٍ، ونادٍ سحیقٍ، وإتما أنت العلم علم الہدی، ونور الدین، وهو نور الله، یا اخی والذی بعثنی بالحقّ لقد قدّمتُ إلیهم بالوعید، ولقد اخبرتُ رجلاً رجلاً بما افترضَ الله علیهم من حقّک، وألزمهم من طاعتک فکلّ أجاوب إلیک وسلّم الأمر إلیک، وإتی لأعرف خلاف قولهم .

ص: 85

بخوانند فراوان است. حضرت علیه السلام مدتی طولانی از پاسخ به من ساکت شد و پس از آن فرمود: این طور که مردم می گویند، نیست؛ اما تو ای عیسی! درباره کارها زیاد پرس و جو می کنی و تا آشکار نشود، راضی نمی شوی.

گفتم: پدر و مادرم فدایت، درباره مسائلی که در دینم از آن ها سود می برم و با آن ها هدایت می شوم، از چه کسی سؤال کنم؟ که می ترسم غیر شما مرا گمراه کند و آیا کسی مانند شما می یابم که از مشکلات، پرده بردارد؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدید شد، علی علیه السلام را صدا زد. سرش را در دامان او گذاشت و بی هوش شد. وقت نماز فرا رسید و اذان نماز گفته شد.

عایشه بیرون آمد و به عمر گفت: ای عمر! برو و با مردم نماز گزار. او به عایشه گفت: پدرت برای نماز، از من شایسته تر است. عایشه گفت: درست می گویی؛ اما او مردی نرم خو است و من نگرانم که این عده بر او هجوم آورده، مانع او شوند؛ پس تو نماز بخوان. عمر گفت: نه، او نماز بخواند و اگر مهاجمی هجوم آورد یا کسی حرکت کرد، من جلوگیری می کنم.

افزون بر آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بی هوش است و گمان نمی کنم از آن حال بهبود یابد، و آن مرد (منظورش علی علیه السلام) سرش به او گرم است و نمی تواند از او جدا شود. پس قبل از آن که به هوش آید، به نماز سبقت گیرید؛ زیرا اگر به هوش آید، بیم آن دارم دستور دهد که علی نماز بخواند و من راز گویی پیامبر صلی الله علیه و آله را با علی علیه السلام از دیشب تاکنون شنیده ام و در پایان سخنش به علی علیه السلام می گفت: نماز، نماز.

امام علیه السلام فرمود: ابوبکر خارج شد تا با مردم نماز گزارد، و آن ها تصور کردند این کار به دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. هنوز تکبیر نگفته بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هوش آمده، فرمود: عمویم - یعنی عباس - را صدا بزنید. او را صدا زدند. عباس و

ص: 86

علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را حمل کرده، بیرون بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته با مردم نماز گزارد؛ سپس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را برداشته، بر منبر قرار دادند. برای این سخنرانی همه اهل مدینه (از مهاجر و انصار) جمع شدند؛ حتی دختران هم از پس پرده هایشان بیرون آمدند.

آن ها بعضی گریان بودند و بعضی فریاد می زدند و بعضی «آنا لله و آنا الیه راجعون» می گفتند و بعضی زبانشان بند آمده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله لختی سخن می گفت و لختی ساکت می ماند و در خطبه ای که حضرت ایراد کرد فرمود: (1)

ای گروه مهاجر و انصار و هر کس از جن و انس که در این روز و این لحظه حاضر است!

حاضران شما باید به غایبانتان برسند. آگاه باشید، من کتاب خدا را که در آن نور و هدایت و بیان واجبات خداوند- تبارک و تعالی- است، در میان شما به ارث گذاردم که آن حجّت خدا، و حجّت من و حجّت سر پرست از سوی من بر شما است. نیز در میان شما آن علامت بزرگ تر، علامت دین و نور و روشنایی هدایت، علی بن ابی طالب علیه السلام را باقی گذاردم و آگاه باشید که او ریسمان خدا است: پس همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرّق نشوید و نعمت خدا

1- 1. يا معشرَ المهاجرين والأنصار، ومن حضر في يومى هذا، وفي ساعتى هذه من الإنس والجن ليبلغ شاهدكم غائبكم، ألا إني قد خلفت فيكم كتاب الله فيه النور والهدى، والبيان لما فرض الله تبارك وتعالى من شىء حجّه الله عليكم وحجتي وحجّه وليّى وخلفت فيكم العلم الأكبر، علم الدّين، ونور الهدى، وضيائه وهو على بن أبى طالب، ألا وهو حبل الله فاعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرّقوا وأذكروا نعمه الله عليكم إذ كنتم أعداءً فألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخواناً وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون .

ص: 87

را بر خود یاد آورید، آن هنگام که دشمن بودید؛ پس خداوند دل های شما را به هم مانوس کرد و به واسطه نعمت او برادر شدید و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید که شما را از آن نجات داد. خداوند، این گونه نشانه هایش را برای شما بیان می کند تا شاید هدایت شوید. (1)

ای مردم! این علی علیه السلام است. هر کس او را امروز، و پس از این، دوست بدارد و ولایتش را بپذیرد، به عهدی که با خدا بسته، وفا کرده است و هر کس امروز و پس از این، با او دشمنی کند و از او نفرت داشته باشد، روز قیامت در حالی که کر و کور است و دلیلی در پیشگاه خدا ندارد، خواهد آمد. ای مردم! مبدا فردا، دنیا را آن گونه که خود از آن کام گرفته اید به من هدیه کنید؛ حال آن که اهل بیت من ژولیده و خاک آلوده، شکست خورده و ستم شده و در حالی که خون هایشان

جاری است، بیایند. از پی رفتن گمراهی و مشورت برای حاکم کردن نادانی بپرهیزید. آگاه باشید، برای این کار (/ پیشوایی امت) یارانی هست که خدای- عزوجل- آن ها را برای من نام برده و به من معرفی کرده است و من آن چه برایش به سویتان فرستاده

شدم، به شما رساندم: اما شما را گروهی که نادانی می ورزید، می بینم.(2) پس از من، کافر و مرتد به گذشته باز نگردید که قرآن را بدون شناخت تفسیر کنید و سنت را به میل خود نوآورید، که هر قانون و سخن و کلامی مخالف با قرآن، نادرست و باطل است.

قرآن، پیشوایی هدایتگراست و برای آن، رهبری است که به وسیله آن راهنمایی می کند و با حکمت و پندی نیکو به سوی آن دعوت می نماید و او، علی ابن ابی طالب علیه السلام است. او پس از من سرپرست و وارث دانش و حکمت و وارث پنهان

1- 1. آل عمران (3): 103.

2- 2. احقاف (46): 23.

ص: 88

و آشکار من و وارث هرآن چیزی است که پیامبران قبل از من به ارث گذاشته اند و من ارث برده ام و به ارث می گذارم؛ پس خود شما، خود را تکذیب نکنید.

ای مردم! در مورد خاندانم، خدا را، خدا را به یاد شما می آورم که آنان، پایه های دین و چراغ های تاریکی ها و گنج های دانشند. علی علیه السلام برادر من و وزیر و مورد اعتماد من و پس از من بر پا دارنده امر خدا و وفا کننده به عهدهایم، و زنده کننده روش من است. او نخستین ایمان آوردنده به من از میان مردم، و آخرین فرد است که هنگام رحلت دیدارش می کنم. و نخستین دیدار کننده من در روز قیامت است، پس حاضران شما باید به غائبانتان برسانند. ای مردم! هر کس از من شکوه ای دارد، پس این منم (آماده) و به هر کس وعده یا بدهی دارم، به علی بن ابی طالب علیه السلام مراجعه کند که او همه را برایش ضامن است تا برای هیچ کس در ذمه من دین و تعهدی نماند(1).

با سران کفر بجنگید

نقل شده است که معاویه بن ابی سفیان، از ابن عباس رضی الله عنه درباره امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید. ابن عباس گفت: هیبهات زن ها از آوردن مانند او عقیمند. به خدا قسم، رهبری کار آزموده که با او مقایسه شود، ندیده ام. او را در یکی از روزهای نبرد صفین دیدم که عمامه سفید برآقی بر سر داشت و دو سوی آن را بر سینه و پشت خود رها کرده بود و گویا دو چشم او چراغی درخشان

1-1. بحارالانوار، ج 22 ، ص 487. أَيُّهَا النَّاسُ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، وَإِنَّهُمْ أَرْكَانُ الدِّينِ، وَمَصَابِيحُ الظُّلَمِ، وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ .
عَلِيٌّ أَخِي وَوَزِيرِي وَأَمِينِي وَالْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي بِأَمْرِ اللَّهِ وَالْمَوْفِيُّ بِذِمَّتِي وَمَحْيِي سُنَّتِي وَهُوَ أَوَّلُ النَّاسِ إِيمَانًا بِي وَأَخْرَهُمْ بِي
عَهْدًا عِنْدَ الْمَوْتِ وَأَوْلَهُمْ لِقَاءَ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلْيَبْلُغْ شَاهِدَكُمْ غَائِبِكُمْ، أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ كَانَتْ لَهُ تَبِعَةٌ فَهَا أَنَاذَا، وَمَنْ كَانَتْ لَهُ عِدَةٌ
أَوْ دِينَ فَلْيَأْتِ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ فَإِنَّهُ ضَامِنٌ لَهُ كُلَّهُ حَتَّى لَا يَبْقَى لِأَحَدٍ قَبْلِي تَبِعَةٌ .

ص: 89

همچون زلال زیتون بود و بر سر هر گروه، گروه از سپاه خود می ایستاد تا به من که در گوشه جمعیت بودم، رسید. می فرمود:

جمعیت مسلمانان! ترس از خدا را شعار خود قرار دهید و جامه آرامش به تن نمایید و دندان ها را به هم فشارید که این کار، شمشیرها را از سرها دورتر نگه می دارد و زره ها را کامل کنید، و شمشیرها را پیش از بیرون کشیدن، در غلاف ها حرکت دهید. با گوشه چشم به نشانه غضب نگاه کنید و به چپ و راست نیزه بزنید و با تیزی شمشیر کارزار کنید و شمشیرها را، با جلو بردن گام ها به دشمنان متصل کنید و بدانید که شما در دید خدا و همراه پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستید؛ پس، یورش را از سر بگیرید و از فرار شرم کنید که آن ننگی بر آیندگان و موجب آتش روز جزا است. از جان هایتان به نیکویی دست کشید و به سوی مرگ، آسان رهسپار شوید. و بر شما باد حمله به لشکر بزرگ و خیمه محکم شده با طناب (لشکر معاویه). وسط آن را بزنید که شیطان در گوشه آن پنهان شده و برای یورش، دستی جلو گذارده و پای برای عقب نشینی، عقب برده است؛ پس دشمن را هدف بگیرید تا وقتی که ستون حق و حقیقت بر شما آشکار شود: و حال آن که شما بالاترید، و خدا با شما است و از اعمال شما، کم نمی کند(1). (2)

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 158 ، خ 65. معاشرَ المسلمین إستشعروا الخشیه، وتجلببوا بالسکینه وعضوا علی النواجذ فإنه أنبی للسیوف عن الهام واکملوا اللّامه وقلقلوا السیوف فی أعمادها قبل سلّها والحظوا الخزر واطعنوا لشزر ونافحوا بالظبا وصلوا السیوف بالخطی واعلموا أنّکم بعین الله ومع ابن عمّ رسول الله صلی الله علیه و آله فعاودوا الکره واستحیوا من الفرّ فإنه عار من الاعقاب ونار یوم الحساب وطیبوا عن أنفسکم نفساً، وامشوا إلى الموت مشیاً سَجْحاً وعلیکم بهذا السّواد الأعظم والرّواقی المطنب فاضربوا ثبجه فانّ الشیطانَ کامنٌ فی کسرّه قد قدّم للوثبه یداً وأخّر للتکوص رجلاً فصمداً صمداً حتی ینجلی لکم عمود الحقّ وأنتم الأعلون والله معکم ولن یترککم أعمالکم .

2- 2. محمد صلی الله علیه و آله (47): 35.

ص: 90

و بالبداهه این اشعار را سرود:

آن هنگام که مشکلات در برابرم می آید

پیچیدگی های آن را با فکر کشف می کنم

و اگر در گمان های مشکل، نقطه کوری

که اندیشه آن را روشن نمی کند، جرقه زند

و با امور پنهانی، پوشیده شده باشد

شمشیر عبرت ها را بر آن ها می گذارم

همراه من، دل هوشیاری، مانند تیزی شمشیر بُرنده هست

که با آن، پرده فکرهای بکر را می درم

و نیز همراه من زبانی مانند شقشقه شتر نجیب

یا مانند شمشیر یمنی خوش جنس است

و اما من، خانه قلب و زبانم

که امور مبهم را با وقایع گذشته می سنجم

و من شخص بدون رأیی (در میان مردان) نیستم

که از این و آن بپرسم: چه خبر؟ (1)

1- 1 . إذا المشكلات تصدین لی کشفْتُ غوامضها بالنظر وان برقتُ فی مخیل الظنون عمیاء لا تجتلیها الفکر مقنعه بغيوب
الأمر وضعت علیها حسام العبر معی اصمع کظبی المرهفات افری به عن بنات السّتر لسان کشفشقه الأرحبی أو کحسام
الیمانی الذّکر ولکننی مدره الاصغرين أقیس بما قد مضی ما غیر ولست بأمّعه فی الرّجال اسائل هذا وذا ما الخبر

سپس از دید من پنهان شد. پس از آن دیدم که رو کرده، می آمد و از شمشیرش قطره قطره خون می چکید، و این آیه را تلاوت می کرد: با سران کفر بجنگید که آن ها پیمانی ندارند تا شاید از عملشان دست کشند. (1)

شایسته تر برای خلافت

عطیه (2) گوید: وقتی عمر بن خطاب به سوی شام خارج شد، عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همراهش بود و با او سفر می کرد. هر کس پیشواز می آمد، از مرکب پایین می آمد و ابتدا به عباس سلام می کرد. مردم به سبب زیبایی، شکوه، و وقارِ عباس، او را خلیفه مسلمانان می پنداشتند.

عمر گفت: گویا تصور می کنی که به این امر (خلافت) از من شایسته تری؟

عباس بن عبدالمطلب به او گفت: شایسته تر از من و تو به خلافت، کسی است که او را در مدینه باقی گذاشتیم. عمر گفت: او کیست؟

عباس گفت: آن کس که ما را با شمشیرش زد تا به اسلام راهبری مان کرد. (منظورش امیرمؤمنان علیه السلام بود.)

شبهات اهل بیت به کشتی نوح و خانه خدا

امام حسن عسکری علیه السلام از پدران خود از امیرمؤمنان علیه السلام و آن حضرت علیه السلام

1- 1. توبه (9): 12.

2- 2. ابوالحسن عطیه بن سعد بن جناده کوفی، از بزرگان دانش و حدیث است. از او حدیث های بسیاری در فضایل امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است. نقل شده که نام او را امام علی علیه السلام انتخاب کرد. او به سال 111 هجری در کوفه وفات یافت. (سفینه البحار، ج 2، ص 205)

به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی (1)! مثل شما در میان مردم، مَثَل کشتی نوح است. هر کس بر آن سوار شود، نجات یابد و هر کس از آن عقب بماند، غرق خواهد شد. ای علی! هر کس شما را دوست دارد، نجات می یابد و هر کس با شما دشمنی ورزد و محبت شما را ترک کند، در آتش جهنم سرنگون شود.

وَمَثَلْ شِمَا اِی عَلِی! مَثَلْ خَانِه مَحْتَرَم خِدَاسْت. هَر کَس دَر اَن دَاخِل شُود، اِیْمَنِی دَاَرْد؛ پَس کَسِی کِه شِمَا رَا دُوسْت بَدَاَرْد و وِلَايَتَان رَا بَیْذِیْرْد، اَز عَذَاب جَهَنَّم دَر اَمَان اَسْت و هَر کَس بَا شِمَا دَشْمَنِی کَنْد، دَر اَتَش جَهَنَّم اَفکَنْدِه شُود.

ای علی! و برای انجام فرمان خدا، حج خانه خدا بر مردم - آن کس که توانایی دارد - واجب شده است. (2) هر کس عذری دارد، عذرش، دلیلی برای اوست و هر کس فقیر است، عذر او دلیل برای اوست و هر کس بیمار

اَسْت عَذْرَش دَلِیْل بَرَا اِوَسْت؛ اَمَّا خِدَاوَنْد، نِه دَاَرَا و نِه فَقِیْر و نِه بَیْمَار و نِه سَالْم و نِه کُور و نِه بَیْنَايِی رَا کِه دَر مَتَابَعْت و دُوسْتِی شِمَا کُوتَاهِی کَنْد، مَعذُور نَمِی دَاَرْد.

ادای بدهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

امام حسن بن علی علیه السلام، فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام به من خبر داد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا و مردم را در بیماریش خواست و فرمود: چه کسی، بدهی مرا پرداخته، به

1- 1. یا عَلِیَّ مَثَلْکُمْ فِی النَّاسِ مَثَلُ سَفِیْنِه نُوْح، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا و مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، فَمَنْ أَحَبَّکُمْ یا عَلِیَّ نَجَا، وَمَنْ أَبْغَضَکُمْ وَرَفَضَ مَحَبَّتْکُمْ هُوَ فِی النَّارِ . وَمَثَلْکُمْ یا عَلِیَّ مَثَلُ بَیْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ، مَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا فَمَنْ أَحَبَّکُمْ وَاوَلَاکُمْ کَانَ

أَمَّا مِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ أَلْقَى فِي النَّارِ . ر . ك (مستدرک حاکم، ج 2 ، ص 373 و ذخائر العقبی، ص 20 و فضائل الخمسه، ج 2 ص 83 و 87).

2- 2. آل عمران (3): 97.

ص: 93

وعده هایم وفا می کند و جانشینی پس از مرا در میان امت و اهل بیتم به عهده می گیرد؟ مردم از جواب او خودداری کردند و من نماینده شدم و انجام آن کارها را ضمانت کردم؛ پس شتر خود (عضباء)، اسبش (مرتجز)، استر و الاغ خود، شمشیرش (ذی الفقار)، و زره خویش (ذات الفضول) و همه آن چه را که در جنگ به آن ها احتیاج است را خواست. در این میان پارچه ای که به وسیله آن شکم خود را در جنگ می بست، گم شد. فرمان داد دنبال آن بگردند، و آن را به من داد؛ سپس فرمود: ای علی! این ها را در زمان زندگی ام بگیر. مبادا پس از من، در آن، کسی با تو کشمکش کند. پس از آن فرمود آن ها را به خانه ام ببرم، من نیز آن ها را منتقل کردم.

اهمیت بیت المال

گفته شده است که یکی از کارگزاران امیرمؤمنان علیه السلام در کنار مالیات جمع آوری شده ای که برای حضرت علیه السلام فرستاده بود، عباهای ضخیم پرز داری را نیز ارسال کرده بود روش علی علیه السلام این بود که هر چه مالیات برای او می آوردند، همان موقع توزیع می کرد و به تأخیر نمی انداخت.

عباهای پرزدار، عصرگاهان برای حضرت رسیده بود. دستور داد آن ها را بشمرند و در حیاط قرار دهند تا فردا توزیع کند. صبح هنگام آن ها را شمرد و یکی کم بود. حضرت درباره آن پرسید. عرض کردند: حسن بن علی علیه السلام آن را شبانه عاریه گرفته تا امروز باز گرداند. حضرت علیه السلام خشمناک دوان دوان به سوی منزل حسن بن علی علیه السلام آمد؛ به طوری که نفس نفس می زد. آن حضرت وقتی به خانه امام حسن علیه السلام می آمد، اجازه می گرفت. این بار بدون اجازه و ناگهانی داخل شد.

عبا را در منزل او پیدا کرد و گوشه آن را گرفت و در حالی که می کشید، می فرمود:

ای ابا محمد! از آتش جهنم بترس، ابا محمد از آتش جهنم؛ از آتش جهنم بترس تا آن را خارج ساخت. (1)

هم چنین گفته شده است که یکی از کارگزاران (در میان مالیات جمع آوری شده) دانه های مروارید برای او آورد. حضرت علیه السلام آن ها را به بلال (2) که خزانه دار بیت المال او بود، سپرد تا اشیای دیگری به آن ها افزوده شود و آن ها را توزیع کند.

روزی داخل منزل شد و به گوش یکی از دختران کوچکش، دانه ای از این دانه های مروارید را دید. با دیدن آن، او را به دزدی متهم کرد و دستش را گرفت و فرمود: به خدا قسم، اگر حدی بر تو واجب شود، آن را به اجرا درمی آورم.

دخترش عرض کرد: ای امیرمؤمنان! بلال آن را تا وقت توزیعش با بقیه اموال، به من عاریه داد تا بدین وسیله مرا شاد کند. علی علیه السلام با عصبانیت، او را محکم به طرف بلال کشید و از بلال درباره درستی سخنش سؤال کرد. بلال گفت: ای امیرمؤمنان!

1- 1. این حدیث را غیر صحیح و از احادیث مجعول دانسته اند؛ چرا که این انوار مقدسه، دارای مقام بلند امامت و بالاتر از سطح بشری اند و از هر عملی که به این مقام بسیار بلند، خدشه وارد آورد، دورند. درباره حدیث پس از آن نیز خدشه کرده اند و آن را مجعول و غیر صحیح دانسته اند.

2- 2. بلال بن رباح، کنیه او ابو عبدالله ابو عمرو یا عبدالکریم بود. از پیشگامان در اسلام و از کسانی بود که در راه اسلام، شکنجه بسیار دید. مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و در همه جنگ ها با حضرت همراه بود. در شصت و چند سالگی در سال 18 یا 20 هجری در دمشق به مرض طاعون وفات کرد و در باب الصغیر مدفون گشت. نقل شده است که او از بیعت با ابوبکر سرباز زد. عمر به او گفت: آیا این است پاداش کسی که تو را آزاد کرده است؟ بلال جواب داد: اگر او مرا برای خدا آزاد کرد پس برای خدا آزادم گذارد؛ و اگر برای غیر خدا آزاد کرد. که من این جا در اختیار هستم. اما درباره بیعت با او، من با کسی که پیامبر او را جانشین نکرده، بیعت نمی کنم.... (سفینة البحار، ج 1، ص 104 و 105)

ماجرا همان طور است که او می گوید. حضرت علیه السلام فرمود: به خدا قسم، دیگر هیچ گاه از سوی من به کاری گمارده نخواهی شد و دست آن دختر را رها کرد.

و درست آن است که این داستان درباره ابن ابی رافع است؛ چون او کسی است که بر بیت المال حضرت علیه السلام گمارده شده بود.

غذای یک شب

روزی حضرت علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: چه کسی این شمشیر مرا می خورد؟ و اگر غذای یک شب را داشته ام آن را نمی فروختم؛ در حالی که آن وقت در آمد صدقه او در هر سال مشتمل بر چهل هزار دینار بود.

شبی خدمت گزار حضرت علیه السلام عبایی پُرزدار به او داد که گرمای آن برایش نامأنوس بود. فرمود: این چیست؟ گفت: از عباهای زکات است. حضرت علیه السلام آن را انداخت و فرمود: با این کار در باقی مانده شب ما را سرما دادید.

روزی حضرت علیه السلام در حالی که خطبه می خواند، فرمود: ای مردم! این امر (/ رهبری) شما را به گردن گرفتیم. به خدا سوگند، با کم و زیاد آن خود را نیاراستم؛ مگر شیشه کوچکی از عطر روغنی که آن را دهقانی (1) از یکی از مناطق به من هدیه کرده است. (2)

سخنرانی امام حسن علیه السلام پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام

چون امیر مؤمنان علیه السلام شهید شد، امام حسن بن علی علیهما السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: دیروز، مردی از شما جدا شد که کسی از پیشینیان در بردباری و

2- 2. معاشر الناس انی تقلدتُ أمرکم هذا فوالله ما حلیت منه بقلیل ولا کثیر، الا قاروره من طیب أهداها الیّ دهقان من بعض النواحی . « قال : دهقان بالضم فاستفیدت منه علیه السلام »

ص: 96

دانش از او جلو نیفتاده است و کسی از آیندگان به پای او نخواهد رسید. هیچ زرد و سفید، دینار و درهم، و غلام و کنیزی به جای نگذاشت؛ مگر هفتصد درهم که از بخشش او زیاد آمده بود، می خواست با آن برای خانواده اش خدمت کاری خریداری کند. و او این گونه بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پرچم را به او می داد و باز نمی گشت تا خداوند بر دستان او گشایش می نمود.

خرید پیراهن

یکی از فرزندان اشتر نخعی (1) گوید: امیرمؤمنان علیه السلام را در دوران نوجوانی ام دیدم که به بازار کوفه آمده، به یکی از فروشندگان لباس فرمود: مرا می شناسی؟

گفت: بله. تو، امیرمؤمنان علیه السلام هستی. از او گذشت و از دیگری سؤال کرد. او هم مانند هم او جواب داد، تا این که از یک نفر پرسید و او گفت: نمی شناسمت. آن گاه از او پیراهنی خرید و پوشید؛ سپس فرمود: ستایش خدایی را سزد که علی بن ابی طالب را پوشاند.

علی علیه السلام فقط به این دلیل از ناشناس خریداری کرد که می ترسید او قیمت کالا را برای پیشکش پایین آورد.

1- 1. مالک بن حارث نخعی، مجاهد در راه خدا و شمشیر برهنه برضد دشمنان او بود . وی کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به ایمان او شهادت داد . فردی بسیار بخشنده، بردبار و فصیح بود . علی علیه السلام در جایی به او فرمود : تو مطمئن ترین و خیرخواه ترین مردم نسبت به من هستی . پس از شهادت محمد بن ابی بکر، علی علیه السلام او را به حکومت مصر گمارد . معاویه، پس از اطلاع از موضوع، به وسیله فردی که او را تطمیع کرده بود، در بین راه به او سم داد و به شهادت رساند . علی علیه السلام از شهادت او بسیار ناراحت شد و مدتی بر او می گریست و می فرمود : مانند او را نخواهم دید . (سفینه البحار، ج 1 ، ص 684-688)

ص: 97

قضاوت ها و جواب مسائل

اشاره

ص: 98

ص: 99

در این بخش گزیده ای از قضاوت ها و جواب مسائلی که درباره آن ها از علی علیه السلام سؤال شده است ذکر شده است

از امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیها السلام نقل شده است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله گاوی، الاغی را گشت. شکایت به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بردند و آن هنگام، حضرت با شماری از اصحاب خود از جمله ابوبکر و عمر بود. فرمود: ای ابوبکر! میان این ها قضاوت کن. گفت: ای رسول خدا! حیوانی حیوان دیگری را کشته است، و چیزی بر آن نیست. حضرت فرمود صلی الله علیه و آله: ای عمر! تو میان آن ها قضاوت کن. او هم مانند سخن ابوبکر را تکرار کرد.

آن گاه فرمود: ای علی علیه السلام! میان آن ها قضاوت کن. عرض کرد: بله یا رسول الله. اگر گاو، بر الاغ در جای استراحت او وارد شده، صاحبان گاو ضامنند؛ و اگر الاغ، بر گاو در استراحت گاه او وارد شده، ضمانی بر آن ها نیست. امام فرمود: در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله، دستش را به سوی آسمان بالا برد و گفت: ستایش خدایی را سزد که از من کسی را قرار داد که مانند داوری پیامبران قضاوت می کند.

ص: 100

نخستین داوری پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

امام صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان قضاوتی کرد که پیش از او کسی این گونه قضاوت نکرده بود و آن، نخستین قضاوت حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود و کار خلافت به ابوبکر رسید، مردی را که شراب خورده بود، پیش او آوردند. ابوبکر گفت: آیا شراب خورده ای؟ گفت: بله.

گفت: چرا- با این که حرام بود- خوردی؟ گفت: من اسلام آوردم و خانه ام در میان مردمی بود که شراب می نوشیدند و آن را حلال می شمردند، و من نمی دانستم که آن حرام است تا از آن دوری کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: ابوبکر، رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظر تو درباره این مرد چیست؟ گفت: این مسأله مشکلی است و ابوالحسن از عهده آن بر می آید. ابوبکر گفت: ای پسر! علی علیه السلام را صدا بزن. عمر گفت: نه بلکه قضاوت در خانه او پایان می یابد. آنان نزد علی علیه السلام آمدند؛ در حالی که سلمان هم پیش وی بود. ماجرای آن مرد را به او خبر دادند و خود او نیز قصه را باز گفت.

علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: کسی را با او بفرست تا او را در اجتماعات مهاجران و انصار بگرداند؛ هر کس آیه حرام شدن شراب را بر او خوانده است، بر ضد او گواهی دهد و اگر هیچ کس آیه حرمت را بر او تلاوت نکرده است، بر او چیزی نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: ابوبکر، همان کاری را که حضرت علیه السلام فرموده بود درباره آن مرد انجام داد. هیچ کس علیه او گواهی نداد و در نتیجه او را آزاد کرد.

سلمان به علی علیه السلام عرض کرد: به یقین آن ها را راهنمایی کردید. حضرت علیه السلام فرمود: من فقط می خواستم در مورد خود و آن ها تأکید این آیه را دوباره تازه کنم:

پس آیا کسی که به سوی حق راهنمایی می کند، برای پیروی سزاوارتر است یا کسی که هدایت نمی کند؛ مگر آن که خود هدایت شود. شما را چه شده است؟ چگونه داوری می کنید؟(1)

کیفر مرد انصاری

ابوالمعلی، از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: زنی را پیش عمر آوردند که به مردی از انصار دل بستگی پیدا کرده و عاشق او شده بود؛ ولی توانایی نیرنگ بر او را نداشت؛ آن زن تخم مرغی را گرفت و زرده آن را خارج کرد و سفیده را بر لباس و میان ران های خود ریخت؛ سپس نزد عمر آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! این مرد، مرا در فلان جا گرفت و رسوایم کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: عمر تصمیم

گرفت، آن مرد انصاری را مجازات کند؛ علی علیه السلام نیز نشسته بود. مرد انصاری، شروع به قسم خوردن کرد و می گفت: ای امیرالمؤمنین! درباره کار من مشورت و تحقیق کن.

چون این سخن را زیاد تکرار کرد، عمر گفت: ای ابالحسن! نظر تو چیست؟

علی علیه السلام به سفیدی که از روی لباس زن و بین ران هایش (جدا شده بود) نگاه کرد و او را متهم ساخت که برای این کار نیرنگ زده است و فرمود: برای من آب گرمی بیاورید که به شدت جوشیده باشد؛ پس چنین کردند و چون آب را آوردند، به آن ها دستور داد تا بر جای سفیدی بریزند. سفیدی که خوب داغ شد، حضرت علیه السلام آن را به دهانش گرفت و وقتی طعم آن را شناخت، آن را از دهانش بیرون انداخت.

آن گاه رو به آن زن کرده، از او پرسید تا به این کار اعتراف کرد و خداوند، به وسیله امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام مجازات عمر را از آن مرد انصاری دفع کرد.

اگر علی نبود، عمر هلاک می شد

عاصم بن ضمره سلولی گفت: شنیدم در زمان حکومت عمر بن خطاب، نوجوانی در مدینه می گفته: یا احکم الحاکمین! میان من و مادرم قضاوت کن. عمر گفت: ای نوجوان! چرا به مادرت نفرین می کنی؟ جوان گفت: ای امیرالمؤمنین! او نه ماه مرا در شکم خود حمل کرد و دو سال شیرم داد. وقتی رشد کردم و خوب را از بد و راستم را از چپ تشخیص دادم، مرا از خود راند و فرزندى مرا انکار کرد و به خیال خود مرا نمی شناسد. عمر گفت: این زن کجاست؟ گفت: در سقیفه فلان قبیله. عمر گفت: مادرِ نوجوان را نزد من آورید.

زن را با چهار برادرش در میان گروهی آوردند که قسم بخورند و به نفع او گواهی دهند که آن بچه را نمی شناسند؛ و این نوجوان، نوجوانی مدعی، ظالم، و ستمگر است و می خواهد زن را در میان اقوامش رسوا کند و این زن دختری از قریش است که تا به حال ازدواج نکرده و باکره است.

عمر گفت: جوانک! چه می گویی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! به خدا سوگند، او مادر من است. مرا نه ماه حمل کرده و دو سال به من شیر داده است. وقتی بزرگ شدم و خوب و بد و راستم را از چپم شناختم، مرا از خود دور کرد و فرزندى مرا انکار کرد؛ و پنداشت مرا نمی شناسد. عمر گفت: ای زن! این نوجوان چه می گوید؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! قسم به آن کس که با نور پنهان شده و چشمی او را نمی بیند و قسم به حق محمد صلی الله علیه و آله و فرزندانش، او را نمی شناسم و نمی دانم چه کسی از مردم است. او جوانی است که ادعای فرزندى می کند و می خواهد مرا در میان کسانم رسوا کند؛ در حالی که من دختری از قریش هستم که تا به حال ازدواج نکرده و باکره ام.

ص: 103

عمر گفت: شاهدانی داری؟ گفت: بله. این ها هستند. عده ای که برای قسم آمده بودند، پیش آمده و شهادت دادند، هدف این نوجوان مدعی این است که، او را در میان قبیله اش رسوا کند. او دختری از قریش است و تا کنون ازدواج نکرده و باکره است. عمر گفت: دست این نوجوان را بگیرید و به زندان ببرید تا از شاهدها پرس و جو کنیم. اگر گواهی آن ها راست شد، بر او حدّ بهتان جاری کنم.

دست آن نوجوان را گرفتند تا به زندان ببرند. امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در طول راه با آن ها روبرو شد، نوجوان صدا زد: ای پسر عم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! نوجوانی هستم که به من ستم شده است و همان سخنی را که به عمر گفته بود، برای علی علیه السلام نیز تکرار کرد، آن گاه گفت: و این عمر دستور داده است، مرا به زندان ببرند. علی علیه السلام فرمود: او را برگردانید. چون او را برگرداندند، عمر گفت: من دستور دادم او را به زندان ببرید، او را پیش من برگردانید؟

گفتند: ای امیرالمؤمنین! علی بن ابی طالب علیه السلام به ما دستور داد که او را پیش تو برگردانیم و از تو شنیدیم که می گفتی: هیچ یک از دستورهایی علی علیه السلام را سرپیچی نکنید. در این حال امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و فرمود: مادر این نوجوان را پیش من بیاورید. او را آوردند. حضرت علیه السلام فرمود: جوانک! چه می گویی؟ جوان همان سخن را تکرار کرد. علی علیه السلام به عمر فرمود: به من اجازه می دهی، میان این دو قضاوت کنم؟ عمر گفت: سبحان الله چگونه بگویم نه؛ در حالی که شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: داناترین شما علی بن ابی طالب علیه السلام است.

علی علیه السلام به زن فرمود: شاهدانی داری؟ گفت: بله. افرادی که برای قسم آمده بودند، پیش آمده، به همان گونه اول گواهی دادند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدا قسم، امروز میان شما قضاوتی کنم که مورد رضایت پروردگار از بالای عرش او

ص: 104

باشد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به من آموخت؛ سپس به زن فرمود علیه السلام: سرپرستی داری؟ گفت: بله! این ها هستند برادرانم. حضرت علیه السلام به برادران او فرمود: آیا فرمان من، در مورد او و شما گذرا است و شما اطاعت خواهید کرد؟ گفتند: بله، ای پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! فرمان شما، در مورد ما و خواهر ما قطعی است.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خدا و امیرالمؤمنین - منظورشان عمر بود- و مسلمانان حاضر را شاهد می گیرم که من این زن را به ازدواج این نوجوان در آوردم، بر چهارصد درهم و آن مهریه هم از مال من باشد.

قنبر! درهم ها را پیش من بیاور. قنبر آن ها را نزد حضرت علیه السلام آورد. حضرت آن ها را در دست نوجوان ریخت؛ سپس فرمود: آن ها را بگیر و در دامن زنت بریز و پیش ما نیا؛ مگر این که نشانه دامادی در تو باشد- منظورش غسل بود- نوجوان برخاست و درهم ها را در دامن آن زن ریخت؛ سپس دست به گردن او کرده و گفت: برخیز.

آن زن فریاد زد: آتش جهنم! آتش جهنم! پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! می خواهی مرا به ازدواج پسر (این نوجوان) درآوری؟ به خدا قسم او فرزند من است. برادرانم مرا به ازدواج فرد بی شخصیتی درآوردند و من از او این نوجوان را به دنیا آوردم. وقتی رشد کرد و جوان شد، به من دستور دادند که فرزندی او را انکار و او را از خود دور کنم. به خدا سوگند، این فرزند من است؛ و قلبم از اندوه فراق او می سوزد.

امام صادق علیه السلام فرمود: سپس دست آن نوجوان را گرفت و رفت و عمر با صدای بلند ندا داد:

وا عمراه لو لا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرٌ؛ وای بر عمر، اگر علی نبود، عمر هلاک می شد.

ص: 105

حل مشکل

(حفص بن غالب)(1) گفت: دو نفر در زمان عمر بن خطاب نشسته بودند.

غلامی در بند بر آن ها گذشت. یکی از آن دو گفت: اگر در زنجیر این مرد فلان و فلان مقدار آهن نبود، زنش سه طلاقه باشد. دیگری به او گفت: اگر آن قدر که گفتم، بود، زنش سه طلاقه باشد. هر دو پیش ارباب آن بنده رفته، گفتند: ما بر چنین و چنان قسم خورده ایم. زنجیر بنده ات را باز کن تا ما آن را وزن کنیم. ارباب در جواب گفت که زنم مطلقه باشد، اگر زنجیر بنده ام را باز کنم.

امام فرمود: دعوارا نزد عمر بردند و قصه را گفتند. او گفت: ارباب بنده به او شایسته تر است. بروید و از زن هایتان دوری جوئید. گفتند: ما را پیش علی بن ابی طالب علیه السلام ببرید؛ بسا در مورد این ماجرا، راه حلی پیش او باشد.

نزد حضرت علی علیه السلام آمده، ماجرا را گفتند. فرمود: این چه قدر آسان است؛ سپس ظرف بزرگی خواست و دستور داد که به زنجیرهای غلام، طناب بسته شود و دو پای او را همراه زنجیر داخل ظرف گذاشت؛ سپس آب را بر آن ریخت تا پر شد؛ بعد فرمود: زنجیر را بالا بیاورید. بالا آوردند تا از آب خارج شد. بعد پاره آهنی

خواست و آن را در آب فرو برد، تا آب به جای پیشین خود- وقتی که زنجیر در آن بود- برگشت؛ سپس فرمود: این آهن را وزن کنید که آن وزن زنجیر است.

1- 1. این ماجرا در کتابهای من لا یحضره الفقیه، مناقب آل ابی طالب و وسائل، ج 27، ص 287، ح 33772 و بحارالانوار، ج 40، ص 165 ذکر شده است و حفص بن غالب راوی ماجرا می باشد و در کتاب خصائص با سند مرفوع این داستان ذکر شده و نام حفص از قلم افتاده است .

ص: 106

چگونگی قطع دست

نقل شده است که وقتی امیرمؤمنان علیه السلام برای اجرای حدّ دزدی دست قطع می کرد، چهار انگشت را قطع، و کف و گودی دست و شصت را باقی می گذاشت و چون می خواست پا را قطع کند، آن را از قوزک قطع می کرد و پاشنه را باقی می گذاشت. به ایشان عرض شد: ای امیر مؤمنان! این کار برای چیست؟ فرمود:

من نمی پسندم که موفق به توبه شود و نزد خدا به من اعتراض کند که از اعضای ارزشمند بدنش، چیزی که با آن رکوع و سجود انجام دهد، باقی نگذاشتم.

از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: در روزگار امیر مؤمنان علیه السلام دو نفر، هر کدام ادعا می کرد دیگری بنده اوست و هیچ کدام، دلیل روشنی نداشتند. علی علیه السلام برای آن دو نفر اتاقی ساخت و برای آن، دو روزنه که نزدیک یک دیگر بود، قرار داد. هر دو را داخل آن اتاق کرد و سر آن دو را از روزنه ها بیرون آورد و به قنبر فرمود: با شمشیر بالای سر آن ها بایست و وقتی به تو گفتم گردن غلام را بزن، آن ها را بترسان؛ ولی سر هیچ کدام را نزن؛ سپس به او فرمود: گردن غلام را بزن. قنبر شمشیر را تکان داد. بلافاصله یکی از آن دو، سرش را داخل برد و سر دیگری بیرون روزنه ماند. علی علیه السلام آن که سرش را داخل برد، به همراهش داد و فرمود: برو که این بنده توست.

کسی که بترساند، معذور است

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: در دوران زمام داری علی علیه السلام عده ای کودک، با سنگ بازی می کردند. یکی از آن ها سنگش را پرتاب کرد و به دندان رباعی دوستش خورد. این شکایت نزد امیرمؤمنان علیه السلام برده شد. پرتاب

ص: 107

کننده سنگ، دو شاهد عادل آورد که گفته است مواظب باش، مواظب باش؛ از این رو علی علیه السلام قصاص را از او دفع کرد؛ سپس فرمود:

کسی که بترساند و برحذر دارد معذور است (1).

از بین بردن میوه

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: وقتی امیرمؤمنان علیه السلام از غسل دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فراغت یافت، خبرهای سقیفه برایش آمد؛ علی علیه السلام فرمود: انصار چه گفتند؟ عرض کردند؛ آن ها گفتند: از ما امیری، و از شما نیز امیری باشد.

علی علیه السلام فرمود: چرا بر آن ها دلیل نیاوردید، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سفارش فرمود به نیکوکار آن ها نیکی، و از گنه کار آن ها عفو شود؟ گفتند: در این سخن، چه دلیلی بر ضد آن هاست؟ علی علیه السلام فرمود: اگر حکم رانی در میان آن ها بود، دیگر نیازی به سفارش درباره آن ها نبود؛ سپس فرمود علیه السلام: قریش چه گفتند؟ عرض کردند: آن ها دلیل آوردند که قریش درخت و اصل پیامبر صلی الله علیه و آله (وبدین سبب برای پیشوایی سزاوارتر) است. علی علیه السلام فرمود:

به خود درخت استدلال کردند و میوه آن را از میان بردند(2).

سخن گفتن خدا با بندگان

گوشه ای از پاسخ مسائلی که از حضرت علیه السلام درباره آن ها سؤال شد

اصبغ بن نباته گفت: ابن کواء که در پرسش ها افراد را پریشان می کرد، نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! در مورد خدای - عزوجل - مرا آگاه کن.

آیا قبل از موسی علیه السلام او با هیچ یک از فرزندان آدم، سخن گفته است؟

1- 1. قد أَعذر من حذر .

2- 2. إحتجوا بالشجره وأضاعوا الثمره .

ص: 108

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: البته خداوند، با همه آفریده ها (چه خوب و چه بدشان) سخن گفته است و آن ها نیز به او جواب داده اند. اصبغ گفت: این جواب بر ابن کواء سنگین آمد و آن را نفهمید؛ گفت: این سخن گفتن چگونه بود؟ فرمود:

آیا کتاب خداوند متعالی را نخوانده ای، آن جا که به پیامبرش علیه السلام می فرماید: به یاد آور وقتی که پروردگارت از فرزندان آدم، از پشت آنان ذریه شان را گرفت و آنان را بر خودشان شاهد گرفت. (فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله. (1) او قطعاً سخن خود را به گوش آنان رساند و آنان نیز به او جواب گفتند. همان طور که ای ابن کوا! در سخن خداوند، می شنوی که «گفتند

بله» و خداوند به آن ها فرمود: همانا من خدا هستم که جز من خدایی نیست (2) و من بخشنده و مهربانم، آنان به فرمان برداری از او و پروردگاریش اقرار کردند و فرستادگان و پیامبران و جانشینان پیامبران را مشخص کرد و بندگان را به اطاعت آن ها فرمان داد و در آن پیمان، به این فرمانبرداری اقرار کردند و آنان را بر خودشان شاهد گرفت و فرشتگان را نیز بر آن ها گواه گرفت که مبدا روز قیامت بگویید: همانا از این مطلب غافل بودیم. (3)

سید رضی، مؤلف کتاب می گوید: این آیه تفسیری دارد که اکنون جای پرده برداری از حقیقت و بیان واقعیت آن نیست.

مکان خدا

مردی یهودی از علی علیه السلام پرسید: خدای متعالی، پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافریند، کجا بود؟ امام علیه السلام فرمود: کجا، سؤال از مکان است؛ در حالی که خداوند بود و مکانی نبود؛ پس او را با کوتاه ترین کلمه مجاب کرد.

1- 1. اعراف (7): 172.

2- 2. طه (20): 14.

3- 3. اعراف (7): 172.

ص: 109

سؤال های ابن کواء از امیر مؤمنان علیه السلام

فاصله میان مشرق و مغرب

ابن کواء گفت: میان مشرق و مغرب چه قدر فاصله است؟ علی علیه السلام فرمود:

مسیر یک روز پیوسته خورشید.

و این کوتاه ترین و رساترین سخن در پاسخ این سؤال است.

داناترین یاران محمد صلی الله علیه و آله

راوی گوید: عده ای از صحابه برابر در خانه عثمان بن عفان جمع شده بودند.

کعب الاحبار(1) گفت: به خدا قسم، دوست داشتم اینک داناترین یاران محمد صلی الله علیه و آله پیش من می بود تا درباره چیزهایی از او سؤال می کردم که بر روی زمین، به جز یکی دو نفر- اگر باشند- کسی نمی شناسم که آن ها را بداند. راوی گفت: ناگاه علی بن ابی طالب علیه السلام پدیدار شد و آن گروه لبخند زدند و گویا از این تبسم علی علیه السلام متأثر شد و فرمود: برای چه تبسم کردید؟ گفتند: ای ابالحسن! تبسم ما برای شک و ایرادی نبود. فقط کعب آرزویی کرد که ما از سرعت پاسخ خداوند به او در آرزویش در شگفت شدیم.

علی علیه السلام فرمود: آن آرزو چه بود؟ گفتند: آرزو کرد داناترین یاران محمد صلی الله علیه و آله

1- 1. کعب الاحبار، فردی یهودی بود که تورات و کتاب های انبیا را مطالعه کرده بود و در زمان عمر اسلام آورد. از علی علیه السلام روی گردان بود. اخباری نقل می کرد و مردم از حوادث آخرالزمان از او سؤال می کردند و او جواب می داد. علی علیه السلام در مورد او فرمود: او کذاب است. (سفینه البحار، ج 2، ص 482)

نزد او باشد تا از او چیزهایی بپرسد که می پنداشت بر روی زمین کسی که آن ها را بداند نمی شناسد. راوی گفت: علی علیه السلام نشست؛ سپس فرمود: مسأله هایت را عرضه کن. او گفت: ای ابالحسن! از نخستین درختی که بر روی زمین تکان خورد، مرا آگاه کن. حضرت فرمود: از نظر ما یا از نظر شما. او گفت: هم از نظر ما و هم از نظر خودتان. علی علیه السلام فرمود: ای کعب! تو و یارانت می پندارید، آن همان درختی است که کشتی حضرت نوح علیه السلام از آن جدا شد. کعب گفت: همین طور می گوییم. علی علیه السلام فرمود: ای کعب! دروغ گفتید؛ بلکه آن درخت خرمایی بود که خداوند متعالی همراه آدم علیه السلام از بهشت پایین فرستاد و آدم علیه السلام در زیر سایه آن قرار گرفت و از میوه اش خورد.

امام فرمود: ای کعب! سؤال را عرضه کن. گفت: ای ابالحسن! از نخستین چشمه ای که بر روی زمین جاری شد به من، خبر ده. علی علیه السلام فرمود: به نظر ما یا نظر شما؟ کعب گفت: از هر دو نظر مرا آگاه کن. فرمود علی علیه السلام: تو و یارانت می پندارید، آن همان چشمه ای است که صخره بیت المقدس بر روی آن قرار دارد. کعب گفت: همین گونه می گوییم. فرمود: ای کعب! دروغ گفتید؛ بلکه آن چشمه زندگانی است و همان است که خضر علیه السلام از آن خورد و در دنیا باقی ماند.

فرمود: ای کعب! سؤال را عرضه کن. گفت: ای ابالحسن! مرا از چیزی از بهشت که روی زمین است آگاه کن. فرمود: به گفته ما یا گفته شما؟ گفت: از هر دو نظر.

علی علیه السلام فرمود: تو و دار و دسته ات می پندارید آن سنگی است که خداوند، آن را از بهشت، (سفید) فرو فرستاد و از گناه بندگان سیاه شد. گفت: همین گونه می گوییم.

فرمود: کعب! دروغ گفتید؛ بلکه خداوند خانه کعبه را از مروارید سفید، درون خالی، از آسمان به زمین پایین فرستاد. هنگام طوفان، خداوند، خانه را بالا برد و پایه های آن باقی ماند.

ای کعب! سؤالت را عرضه کن. گفت: ای ابالحسن! مرا از شخصی که پدر ندارد و کسی که فامیلی ندارد واز کسی که قبله ای ندارد، آگاه کن.

فرمود: اما کسی که پدر ندارد، عیسی علیه السلام است و اما کسی که فامیلی ندارد، آدم علیه السلام است و کسی که قبله ندارد، بیت الحرام است که خود قبله است و قبله ای ندارد.

ای کعب! سؤالت را عرضه کن. گفت: ای ابالحسن! درباره سه چیز که در رحم حرکت نکرده و از بدنی خارج نشده، آگاهم کن. علی علیه السلام فرمود: آن سه، عصای موسی و شتر ثمود و قوچ ابراهیم علیهم السلام هستند.

پس از آن، فرمود علیه السلام: ای کعب! سؤال (بعدی) را عرضه کن. گفت: ای ابالحسن! یک خصلت دیگر باقی مانده که اگر مرا از آن آگاه سازی، تو همان هستی که من آرزوی دیدارش را داشتم. فرمود علیه السلام: آن را عرضه کن، کعب! گفت:

قبری که صاحبش را با خود برد؟ فرمود: آن یونس بن متی بود؛ هنگامی که خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرد.

پرسش های اسقف نجران

از ابی جعفر محمدبن علی، امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: اسقف نجران عمر بن خطاب را ملاقات کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! سرزمین ما سرد و زحمت زیاد دارد و سپاه تحمل آن را ندارد. من خود مالیات سرزمینم رابه عهده می گیرم و هر سال به طور کامل پیش تو می آورم. او هر ساله خودبا کمک کارانی که همراه داشت مال را می آورد و به طور کامل به بیت المال می پرداخت و عمر برای او تصفیه حساب می نوشت.

امام باقر علیه السلام فرمود: سالی اسقف، که پیرمردی خوش سیما بود آمد و عمر او

را به خدا و دین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعوت کرد و به بیان برتری اسلام و نعمت ها و بزرگواری هایی که مسلمان ها به آن دست پیدا می کنند، پرداخت.

اسقف گفت: ای عمر! شما در کتابتان می خوانید: خداوند بهشتی دارد که پهنای آن، مانند پهنای آسمان و زمین است؛ پس آتش جهنم کجاست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: عمر ساکت شد و سرش را از خجالت پایین انداخت. امیرمؤمنان علی علیه السلام که حاضر بود فرمود: جواب این نصرانی را بده. عمر گفت: تو جوابش را بده. علی علیه السلام فرمود: ای اسقف نجران! من پاسخ تو را می دهم. آیا اندیشیده ای وقتی روز می آید، شب کجا است و چون شب می آید، روز کجاست؟ اسقف گفت: گمان نمی کردم کسی این مسأله را به من پاسخ گوید؛ سپس گفت: ای عمر! این جوان کیست؟ گفت: این علی بن ابی طالب، داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و پسر عموی او، و نخستین ایمان آورنده به اوست. او پدر حسن و حسین علیهما السلام است.

اسقف گفت: ای عمر! درباره جایی از زمین که خورشید در آن، یک لحظه ظاهر شد و دیگر در آن جا، نه قبل و نه بعد از آن، ظاهر نشد، به من خبر ده. عمر گفت: از همان جوان بپرس. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من پاسخ تو را می دهم. آن دریا است؛ هنگامی که برای بنی اسرائیل شکافت و (نور) خورشید در آن قرار گرفت و دیگر نه قبل و نه پس از آن در آن جا قرار نگرفت. اسقف گفت: ای جوان! درست گفتی.

اسقف سپس گفت: ای عمر! درباره چیزی به من خبر ده که در دست مردمان دنیا و شبیه به میوه های اهل بهشت است. عمر گفت: از همان جوان بپرس.

علی علیه السلام فرمود: جواب تو را می دهم. آن قرآن است که مردم دنیا گرد آن آمده، نیاز خود را از آن می گیرند؛ در حالی که چیزی از آن کم نمی شود و همین گونه است میوه های بهشت. اسقف گفت: درست گفتی، ای جوان!

سپس اسقف گفت: ای عمر! به من بگو آیا آسمان ها، در دارند؟ گفت: از همان جوان بپرس. علی علیه السلام فرمود: بله، ای اسقف! آن ها در دارند. گفت: جوان! آیا این درها، قفل دارند؟ علی علیه السلام فرمود: بله، ای اسقف! قفل های آن شرک به خدا است.

اسقف گفت: درست گفתי، ای جوان! کلید این قفل ها چیست؟ علی علیه السلام فرمود:

شهادت به این که خدایی جز الله نیست که هیچ چیز جز عرش الهی حجاب آن نمی شود. گفت: درست گفתי، ای جوان!

اسقف سپس گفت: ای عمر! درباره نخستین خونی که روی زمین قرار گرفت، به من خبر بده؛ کدام خون بود؟. عمر گفت: از همان جوان بپرس. علی علیه السلام فرمود: ای اسقف نجران! من پاسخ تو را می دهم؛ اما ما، آن گونه که شما می گوئید- آن خون فرزند آدم بود که برادرش او را کشت- نمی گوئیم. آن طور که

شما می گوئید، نیست؛ بلکه نخستین خونی که بر زمین ریخت، زهدان حوا بود؛ هنگامی که قابیل- پسر آدم- را به دنیا آورد. آن اسقف گفت: جوان! درست گفתי.

اسقف سپس گفت: یک مسأله باقی مانده است. ای عمر! تو به من بگو، خداوند متعالی کجا است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: عمر خشمناک شد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من به تو جواب می دهم، و از هر چه می خواهی بپرس. روزی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فرشته ای پیش او آمد و سلام کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: از کجا فرستاده شدی؟ گفت: از آسمان های هفتگانه، از پیش پروردگرم؛ پس از آن، فرشته ای دیگر نزد او آمد و سلام کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از کجا فرستاده شدی؟ گفت: از زمین های هفتگانه، از پیش پروردگرم؛ سپس فرشته دیگری پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: از کجا فرستاده شدی؟ گفت: از محل طلوع خورشید، از نزد پروردگرم؛ پس از آن، فرشته ای دیگر به حضورش آمد و سلام

کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: از کجا فرستاده شدی؟ گفت: از جایی که خورشید غروب می کند، از پیش پروردگارم. پس خدا آن جا و آن جا و آن جا است: در آسمان معبود است، و در زمین معبود است و او با حکمت و داناست. (1)

ابوجعفر امام باقر علیه السلام فرمود: معنای آن این است: از ملکوت پروردگارم در هر مکان آمده ام و چیزی از علم او پنهان نیست. منزّه و بلند مرتبه است.

بخشی از سخن علی علیه السلام به مرد شامی

هنگامی که از او سؤال کرد، آیا سفرش به شام، به سبب قضا و قدر خدا است؟

این بخش پس از گفتاری طولانی از سخنان حضرت انتخاب شده است. امام فرمود:

خداوند منزّه، به بندگان خود، در حال اختیار، فرمان داده، و برای بر حذر بودن از عذاب الهی، آنان را نهی کرده است. برایشان، آسان را تکلیف کرد و مشکل بر عهده آن ها نگذاشت، و بر کم، پاداش زیاد داد و از سر شکست خوردگی و زبونی، نا فرمانی نشد و از سر اکراه و ناچاری اطاعت نگردید و پیامبران را برای بازی

نفرستاد، و کتاب را برای بندگان، بیهوده نازل نکرد و آسمان ها و زمین و آن چه میان آن دو است را پوچ نیافرید: این گمان کسانی است که کافر شدند؛ پس وای از آتش جهنّم بر کسانی که کافر شده اند (2). (3)

1- 1. زخرف (43): 84.

2- 2. ص (38): 27.

3- 3. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1119، ح 75. إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخِييراً وَنَهَاهُمْ تَحْذِيراً فَكَلَّفَ يَسِيراً، وَلَمْ يَكْلِفْ عَسِيراً وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً وَلَمْ يُطْعَ مَكْرَهاً وَلَمْ يَرْسَلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِباً وَلَمْ يَنْزِلِ الْكِتَابَ لِلْعِبَادِ عَبَثاً وَلَا خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ .

ص: 115

سخنان کوتاه امیر مؤمنان علی علیه السلام

اشاره

ص: 116

ص: 117

در این قسمت بخشی از سخنان کوتاه حضرت علی علیه السلام در گونه های سخنوری و پندها و پارسایی و مثل ها آورده شده است و اگر در این کتاب جز همین فصل نبود، قطعاً در سودرسانی کتاب بس بود.

خانه حکمت

علی علیه السلام فرمود:

خُذِ الْحِكْمَةَ أَنِّي أَتَتْكَ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ، فَتَلْجُجُ فِي

صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ؛(1)

حکمت را از هر جا پیش تو آمد بگیر؛ که حکمت در سینه منافق است و در سینه او بی قراری می کند تا خارج شود و در کنار دوستانش در سینه مؤمن آرام گیرد.

حکمت گم شده مؤمن

الْهَيْبَةُ حَيْبَةٌ، وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ (2)، وَالْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَكُلْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ؛ (3)

ترس [با] نومییدی [همراه] است، و فرصت، مانند عبور ابر می گذرد. حکمت گم گشته مؤمن است؛ پس حکمت را اگر چه از افراد دورو باشد [فرا] بگیر.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1122، ح 76.

2- 2. همان، 1096، ح 20. قرنت الهیبه بالخیبه .

3- 3. همان، 1122، ح 77.

ص: 118

پنج سفارش ارزشمند

علی علیه السلام فرمود:

أوصيكم بخمسي لوضربتم إليها أباط الإبل كانت لذلك أهلاً لا يرجون أحد

منكم إلهه ولا يخافن إلا ذنبه ولا يستحيين أحد منكم إذا سئل عما لا يعلم

أن يقول لا أعلم ولا يستحيين أحد إذا لم يعلم الشيء أن يتعلمه وعليكم

بالصبر فإن الصبر من الإيمان كالرأس من الجسد ولا خير في جسد لا رأس

معه ولا في إيمان لا صبر معه؛(1)

پنج چیزی را به شما سفارش می کنم که اگر به سویشان، به زیر بغل شتران بزنید [وشتابان به طرف آن ها حرکت کنید] مناسب است. هیچ یک از شما، به هیچ وجه جز به پروردگارش امید نداشته باشد و جز از گناهش نترسد و اگر درباره چیزی که نمی داند، از او سؤال شد، شرم نکند که بگوید نمی دانم و اگر کسی چیزی نمی داند، از یاد گرفتن آن شرم نکند، و صبر پیشه کنید که صبر در سنجش با ایمان، همانند سر به بدن است. در بدنی که سر نباشد، [هیچ] خیری نیست و نه در ایمانی که صبر همراه آن نباشد.

زیاده روی در ستایش

اصمعی می گوید: مردی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و در ستایش آن حضرت زیاده روی کرد. علی علیه السلام در حالی که او را متهم می کرد فرمود:

أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ؛(2)

من از آن چه تو می گویی پایین تر و از آن که در درون تو است، بالاترم.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1123، ح 79.

2- 2. همان، 1123، ح 80.

ص: 119

ارزش هر انسان

و فرمود:

قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ؛(1)

ارزش هر شخص به چیزی است که آن را نیک می داند.

سید رضی، ابوالحسن، مؤلف کتاب رضی الله عنه می گوید: این سخن، از بس بلند است بهایی ندارد و سخنی وجود ندارد که با آن سنجیده شود.

ماندگاری

[بقیه]

[السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَأَكْثَرَ وِلْدَانًا؛ (2)]

[باقیمانندگان] شمشیر ماندگارتر و دارای فرزندان بیشتری است.

کلمه نمی دانم

مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أُدْرِي» أَصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ؛ (3)

هر کس سخن «نمی دانم» را کنار گذارد، هلاک او می رسد.

تدبیر سالمند

رَأَى الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ الْغُلَامِ؛ (4)

تدبیر سالمند نزد من، بهتر از زور [او چالاکی] جوان است. [نیز] روایت می شود. (بهتر از حضور جوان است)

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1122، ح 78.

2- 2. همان، 1124، ح 81.

3- 3. همان، 1124، ح 82.

4- 4. همان، ح 83.

ص: 120

خواب با یقین

هنگامی که شنید مردی از خوارج با صدایی اندوهناک شب زنده داری می کند، فرمود علیه السلام:

نَوْمٌ عَلَىٰ يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ؛ (1)

خواب با یقین، بهتر از نماز گزاردن با شک است.

شیوه دریافت روایت

و فرمود علیه السلام:

إِعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رِوَاهُ الْعِلْمِ كَثِيرٌ

وَرَعَاتِهِ قَلِيلٌ؛ (2)

وقتی خبری شنیدید، از روی تدبّر به آن پی برید (درصدد فهم آن باشید)، نه پی بردن برای نقل کردن؛ چرا که نقل کنندگان علم زیاد و تدبّرکنندگان اندکند.

در توضیح انا لله وانا اليه راجعون

و وقتی شنید، مردی می گوید: «إِنَّا لِلَّهِ، وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (3)، فرمود:

يا هذا إِنَّ قَوْلَنَا: إِنَّا لِلَّهِ إِقْرَارٌ مِّنَّا بِالْمُلْكِ وَقَوْلُنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، إِقْرَارٌ مِّنَّا

بِالْهَلْكِ؛(4)

ای شخص! سخن ما که می گوییم از خداییم، اعتراف ما به فرمان روایی [خدا] و سخن [دیگر] به سوی او باز می گردیم، اعتراف ما به نابودی است.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1130، ح 93.

2- 2. همان، 1130، ح 94.

3- 3. بقره (2): 156. (ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم.)

4- 4. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1130، ح 95.

ص: 121

سودمندترین سخن

ابن عباس رضی الله عنه می گفت: پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سخن هیچ کس مانند سخنی که امیرالمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام برایم نوشت، سود نبردم. و آن سخن این بود:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسْرُهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ وَيَسُوُّهُ فُوتَ مَا لَمْ يَكُنْ

لِيُدْرِكَهُ فَلْيَكُنْ سُرُورَكَ بِمَا نَلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ وَلْيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا

وَمَا نَلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تَكْثُرْ بِهِ فَرَحًا وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا

وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعَدَ الْمَوْتِ؛(1)

اما بعد، گاهی به دست آوردن چیزی که از دست شخص نمی رفت، شادش می کند و از دست دادن آن چه به آن نمی رسید، ناراحتش می نماید؛ پس شادی ات باید برای آن چه از آخرت، [بدان] دست یافته ای و ناراحتی ات برای آن چه، از آخرت خود از دست داده ای، باشد و برای آن چه از دنیایت دست می یابی، زیاد شادمانی نکن و بر آن چه از دنیای تو از دست می رود، بی تابانه غصه مخور و باید همت تو برای پس از مرگ باشد.

در برابر ستایش افراد

وقتی علی علیه السلام را در برابرش ستودند، می فرمود:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ، وَأَغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ؛(2)

خدایا! ما را بهتر از آن چه می پندارند، قرار ده و آن چه را نمی دانند بر ما ببخش.

2- 2. همان، 1131، ح 96.

ص: 122

سه ویژگی برآورده شدن نیازها

می فرمود:

لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِاسْتِصْغَارِهَا لِتَعْظُمَ وَبِاسْتِكْتَامِهَا لِتُنْسَى

وَبِتَعْجِيلِهَا لِتَهْتَأَ؛(1)

برآورده کردن نیازها جز با سه چیز درست نمی شود: به کوچک شمردن آن ها تا بزرگ شود و به پنهان کردن آن ها تا [نزد خود شخص] فراموش شود و به سرعت در انجامشان تا [نزد صاحب حاجت] دل پذیرشود.

آخر الزمان

و فرمود علیه السلام:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقَرَّبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاجِلُ وَلَا يُظَرَّفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا

يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ يَعْدُونَ الصَّدَقَةَ عُرْمًا وَصَلِّهَا الرَّحِمِ مَنًّا وَالْعِبَادَةَ

إِسْتِطَالَه عَلَى النَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ الْإِمَاءِ وَإِمَارَهُ

الصَّبِيان؛ (2)

بر مردم زمانی می آید که در آن، جز سخن چین، مقرب نمی شود؛ و جز بدکار، باهوش [شمرده] نمی شود و جز شخص بانصاف ضعیف [شمرده] نمی شود.

صدقه در راه خدا را زیان، و صله رحم را منت و عبادت را بزرگی بر مردم به حساب می آورند. در این هنگام، فرمان روایی، با مشورت کنیزان و حکم رانی کودکان است.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1131، ح 97.

2- 2. همان، 1132، ح 98.

ص: 123

پیراهن کهنه و فروتنی دل

بر [تن] علی علیه السلام پیراهنی کهنه و وصله شده مشاهده شد. در باره آن با حضرتش گفتگو کردند، فرمود علیه السلام:

يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَتَذَلُّ بِهِ النَّفْسُ وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ؛ (1)

به سبب آن، دل فروتن و نفس آدمی ذلیل می شود و انسان های با ایمان، از آن پیروی می کنند.

امروز، روز کار

إِنَّمَا أَخْشَى عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي إِتِّبَاعَ الْهَوَى وَطُولَ الْأَمَلِ فَإِنَّ طُولَ الْأَمَلِ يُنْسِي

الْآخِرَةَ وَاتَّبَعَ الْهَوَى يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ إِرْتَحَلَتْ مُدْبِرَةً

وَالْآخِرَةَ قَدْ جَاءَتْ مُقْبِلَةً وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ

وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَعَدَاً حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ،

وَالْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَعَدَاً السَّبَاقِ وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ؛(2)

پس از خود بر شما، فقط از پیروی هوای نفس و آرزوی دراز بیم دارم؛ چرا که آرزوی دراز، آخرت را به فراموشی می سپارد و پیروی از هوای نفس، از حق باز می دارد. آگاه باشید! دنیا پشت کرده و کوچ کرد و آخرت، رو کرده و آمد و برای هر کدام از آن دو، فرزندان است؛ پس، از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید؛ چرا که امروز [روز] عمل است و حسابی نیست و فردا حساب است و عملی [در کار] نیست. امروز میدان [مسابقه و تلاش] است و فردا، پیشی گرفتن، و جایزه بهشت و پایان (شخص عقب مانده) آتش جهنم است.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1132، ح 99.

2- 2. همان، 127، خ 42.

ص: 124

دو دشمن متفاوت

إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدَوَانِ مُتَّفَاوَتَانِ وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا

وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا وَهَمَّا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَاشِي

بَيْنَهُمَا كَلِمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ مِنَ الْآخِرِ وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ؛ (1)

به درستی دنیا و آخرت، دو دشمن متفاوت و دو راه مختلفند؛ پس هر کس دنیا را دوست بدارد و او را رفیق خود انتخاب کند، از آخرت نفرت دارد و با آن دشمنی می کند و آن دو، به مانند مشرق و مغربند و حرکت کننده میان آن دو، هر چه به یکی نزدیک شود، از دیگری دور می شود و سرانجام، این دو هووی یک دیگریند.

دوست داران آخرت

نوف بکالی (2) گفت: شبی امیرمؤمنان علیه السلام را دیدم که از بسترش بیرون آمده، به ستارگان نگاه می کرد؛ سپس فرمود: نوف! آیا خوابیده ای یا بیدار؟ گفتم: ای امیرمؤمنان! بیدارم. فرمود علیه السلام:

طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الرَّاعِبِينَ فِي الْآخِرَةِ أُولَئِكَ قَوْمٌ إِتَّخَذُوا الْأَرْضَ

بَسَاطًا وَتُرَابَهَا فِرَاشًا وَمَاءَهَا طَيِّبًا وَالْقُرْآنَ شِعَارًا وَالِدُّعَاءَ دِثَارًا، ثُمَّ قَرَضُوا

الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَام

، يَا نُوْفُ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَام

قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ

السَّاعَةَ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتَجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ

عَشَّارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شَرَطِيًّا أَوْ صَاحِبَ عَرَطِبَةٍ (وهي الطَّنْبُور) أَوْ صَاحِبَ كُوبَةٍ

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1133، ح 100.

2- 2. نوف بکالی، حاجب و از خواص امیرمؤمنان علیه السلام بود که روایاتی را از حضرتش نقل کرده است. (سفینه البحار، ج 2، ص 623)

ص: 125

(وهی الطَّيْلُ)؛(1)

نوف! خوشا به حال پارسایان در دنیا و دوست داران آخرت. آنان گروهی هستند که زمین را فرش، و خاک آن را بستر، و آبش را نوشیدنی گوارا برگزیده و قرآن را جامه زیرین و دعا را پوشش رو انتخاب کرده اند؛ سپس از دنیا دست کشیدند، دست کشیدنی به روش مسیح علیه السلام. ای نوف! داود علیه السلام مانند این ساعت

از شب برخاست و فرمود: این لحظه، ساعتی است که بنده ای در آن دعا نمی کند؛ مگر این که برایش برآورده می شود. جز آن که او باج گیر، یا معاون رئیس قبیله (کسی که اطلاعات مردم را به رئیس می رساند)، یا پلیس یا صاحب عرطبه (تنبور) یا صاحب کوبه (طبل) باشد.

رحمت پروردگار

إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَحَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا

وَنَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نَسِيَاناً فَلَا

تَتَكَلَّفُوهَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُمْ رَحِمَكُمْ بِهَا فَأَقْبِلُوهَا؛(2)

همانا خداوند، واجباتی را بر شما واجب کرد؛ پس آن ها را تباه نسازید و برای شما مرزهایی را مشخص نمود؛ پس از آن ها تجاوز نکنید و شما را از چیزهایی بازداشت، (با انجام آن) به آن ها بی احترامی نکنید و برای شما درباره چیزهایی ساکت شده و آن ها را از روی فراموشی رها نکرده است؛ پس با زحمت متحمل آن ها نشوید. رحمتی از طرف پروردگارتان است که با آن به شما مهربانی نموده؛ پس آن را قبول کنید.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1133 ، ح 101.

2- 2. همان، 1135 ، ح 102.

ص: 126

فرجام ترک دین برای دنیا

لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ

أَضْرَّ مِنْهُ؛(1)

مردم، برای بهبودی وضع دنیای خود، چیزی را از دینشان ترک نمی کنند؛ مگر آن که خداوند، آن چه را ضررش بیش تر است، بر آن ها می گشاید.

نادانی دانشمند

رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَمَعَهُ عِلْمُهُ لَا يَنْفَعُهُ؛(2)

چه بسیار دانشمندی که نادانی اش او را کشته؛ حال آن که دانشش همراه اوست؛ و به او سودی نمی بخشد.

شگفتی های دل

أَعْجَبُ مَا فِي هَذَا الْإِنْسَانِ قَلْبُهُ، وَلَهُ مَوَادٌّ مِنْ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا

فَإِنْ سَنَّحَ لَهُ الرَّجَاءُ، أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ، أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ وَإِنْ

مَلَكَهُ الْيَأْسُ، قَتَلَهُ الْأَسْفُ وَإِنْ عَرَّضَ لَهُ الْغَضَبُ، إِشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ وَإِنْ أَسْعَدَهُ

الرِّضَا نَسِيَ التَّحَقُّطَ وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ، شَغَلَهُ الْحَذَرُ وَإِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ (3)

إِسْتَلْبَثَتْهُ الْغَرَّةُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ، فَضَحَّهَ الْجَزَعُ وَإِنْ أَفَادَ مَالًا، أَطْغَاهُ الْغِنَى

وَإِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَةُ، شَغَلَهُ الْبَلَاءُ وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ، قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ وَإِنْ أَفْطَرَ بِهِ

الشَّبَعُ، كَطَّنَتْهُ الْبِطْنَةُ، فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ؛ (4)

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1135، ح 103.

2- 2. همان، ح 104.

3- 3. الامن ن ل .

4- 4. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1136، ح 105.

ص: 127

شگفت ترین چیز در این انسان، قلب اوست که عناصری از حکمت و اضدادی از مخالف آن حکمت ها را داراست؛ پس اگر امید برایش رخ دهد، طمع او را ذلیل می کند و اگر طمع او را تحریک کند، حرص او را نابود می سازد.

اگر ناامیدی بر او تسلط یابد، اندوه او را می کشد و اگر غضب بر او پدید آید، خشم به او سخت گیرد. اگر خرسندی او را یاری کند، احتیاط را فراموش می کند و اگر ترس او را غافل گیر کند، پرهیز او را مشغول می سازد. اگر کار بر او گشایشی یابد، بی توجهی او را می رباید و اگر مصیبتی به او رسد، بی تابی او را رسوا می سازد. اگر مالی به دست آورد، بی نیازی او را به سرکشی وا می دارد و اگر فقر او را گزد، اندوه او را مشغول می کند. اگر گرسنگی او را لاغر کند، ضعف او را عاجز می نماید و اگر سیری به او زیاده کند، شکم پری با او کاری کند که تنفس بر او دشوار شود. هر کوتاهی، به آن زیان می رساند و هر زیاده روی، تباه کننده آن است.

اهل بیت علیهم السلام

و فرمود علیه السلام:

نَحْنُ النَّمْرَقَةُ الْوُسْطَىٰ بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي؛(1)

ما متکا [/ محل اتکا] ی میانه ای هستیم که عقب مانده به آن ملحق می شود و مبالغه کننده، به سوی او باز می گردد.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1137، ح 106.

ص: 128

برای کوچ، آماده شوید

از سخنان حضرت علیه السلام این است:

تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَأَفْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا

وَأَنْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الرَّزَادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَهُ كَوْدًا وَمَنَازِلَ هَائِلَةً

مَخُوفَةً لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرِّ عَلَيْهَا وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا فِيمَا بِرَحْمِهِ مِنَ اللَّهِ نَجَوْتُمْ مِنْ

فَظَاظِئِهَا وَشِدَّةِ مُخْتَبَرِهَا وَكَرَاهَةِ مَنَظَرِهَا وَإِمَّا بِهَلَاكِهِ لَيْسَ بَعْدَهَا نَجَاهٌ، فَيَأْلَهَا

حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي عَقْلٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حَجَّهً؛(1)

رحمت خدا بر شما! آماده شوید که در [میان] شما برای کوچ، آواز داده شده است. وسایل توقف [در] دنیا را کم کنید و با توشه نیکویی که نزد شما است، [به سوی خدا] باز گردید؛ چرا که روبه روی شما گردنه ای ناهموار [و سخت گذر] و توقف گاه هایی وحشت زا و ترس آور است که ناگزیر باید بر آن ها گذر کرد و نزد آن ها ایستاد؛ پس یا با رحمت خداوندی، از خشونت و سختی تجربه و زشتی نمای آن ها نجات می یابید و یا به واسطه نابودی که پس از آن نجاتی نیست، [کار پایان پذیرد]؛ پس، حسرت بر هر غافل که عمرش دلیل بر علیه او باشد.

وفا همراه راست گویی

الْوَفَاءُ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَلَا نَعْلَمُ نَجَاهًا وَلَا جُنَّةً أَوْفَى مِنْهُ وَمَا يَغْدِرُ مَنْ يَعْلَمُ

كَيْفَ الْمَرْجِعُ فِي الذَّهَابِ عَنْهُ وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ إِتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ

الشَّرَّ، كَيْسًا وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ إِلَى حِسِّ الْحَيْلَةِ، مَا لَهُمْ - قَاتَلَهُمُ اللَّهُ -

قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبَ وَجَهَ الْحَيْلِهِ وَدُونَهَا مَانِعٌ مِنَ اللَّهِ وَنَهْيِهِ فَيَدْعُهَا مِنْ

بَعْدِ قُدْرِهِ وَيَنْتَهِيهِ فُرْصَتَهَا مَنْ لَاجْرِحِهِ لَهُ فِي الدِّينِ؛ (1)

وفا با راست گویی همراه است و رهایی یافتنی و سپری نگه دارنده تر از آن نمی دانیم. کسی که می داند بازگشت چگونه است، در گذر از آن خیانت نمی کند. ما در روزگاری واقع شده ایم که بیش تر مردمانش، شرارت را زیرکی قرار داده، نادانان، آن ها رابه چاره شناسی نسبت می دهند- خدا آن ها را بکشد- آن ها را چه شده است؟ همانا صاحب فکر و آگاه به جابه جایی امور، صورت چاره را در حالی که همراه آن مانعی از امر و نهی الهی هست، می بیند و آن را پس از قدرت [بر انجام آن] رها می کند و کسی که در دین، پرهیزی ندارد، فرصت آن را مغتنم می شمارد.

کار در دنیا

النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانُ: عَامِلٌ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ،

يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلَفُ الْفَقْرَ، وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَيُفْنِي عُمَرَهُ فِي مَنْفَعِهِ غَيْرِهِ،

وَأَخْرُ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بَغَيْرِ عَمَلٍ، فَأَصْبَحَ

مَلَكًا عِنْدَ اللَّهِ لَا يَسْأَلُ شَيْئًا يَمْنَعُهُ؛ (2)

مردم در دنیا دو گونه کار می کنند: کار کننده ای که در دنیا، برای دنیا [کار می کند] و دنیای او، او را از آخرتش بازداشته است و بر کسانی که باقی می گذارد، از فقر می ترسد؛ و از فقر بر خودش آسوده خاطر است؛ پس عمر خود را در سود دیگری تمام می کند. و دیگری که در دنیا برای پس از آن، کار می کند؛

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 126 ، خ 41.

2- 2. همان، 1216 ، ح 261.

ص: 130

پس، آن چه از دنیا برای او (در تقدیر الهی) هست، بدون کار، نزد او می آید؛ در نتیجه در پیشگاه خداوند به صورت فرشته ای در آمده، چیزی نمی خواهد که خدا از او باز دارد.

فاصله میان دو عمل

شَتَان بَيْنَ عَمَلَيْنِ، عَمَلٌ تَذْهَبُ لِدَّتِهِ وَتَبْقَى تَبِعَتُهُ، وَ عَمَلٌ تَذْهَبُ مَوْنَتُهُ

وَيَبْقَى أَجْرُهُ؛(1)

چقدر میان دو عمل فاصله است؟ کاری که لذت آن می رود و زیانش باقی می ماند و کاری که سختی آن می رود و پاداش آن باقی می ماند.

مظلومیت علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

روزی علی علیه السلام سخنی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می گفت که برخی به برخی دیگر نگاه کردند. حضرت علیه السلام فرمود:

مَا زِلْتُ مُذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَظْلُوماً وَقَدْ بَلَغَنِي مَعَ ذَلِكَ أَنَّكُمْ

تَقُولُونَ إِنِّي أَكْذِبُ عَلَيْهِ، وَيُكَلِّمُكُمْ أَتْرُونِي أَكْذِبُ؟ فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ؟

أَعَلَى اللَّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ أَمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؟ وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ

صَدَّقَهُ وَلَكِنْ لَهْجَهُ غِيبْتُمْ عَنْهَا وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا وَعَلِمَ عَجَزْتُمْ

عَنْ حَمَلِهِ وَ لَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ، اذ كَيْلٌ بَغَيْرِ ثَمَنٍ لَوْ كَانَ لَهُ وَعَاءٌ وَلَتَعْلَمُنَّ

نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ؛(2)

از وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (جان شریفش) گرفته شد، مظلوم بوده ام و با وجود این به من رسید که می گوئید من بر او دروغ می بندم. وای بر شما! آیا گمان

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1143 ، ح 117.

2- 2. همان، 166 ، خ 70.

ص: 131

می کنید دروغ می بندم؟ بر چه کسی دروغ بندم؟ آیا بر خدا؟ در حالی که من، اول کسی هستم که به او ایمان آورد. یا بر پیامبر خدا؟ و حال آن که من اول کسی هستم که او را تصدیق کرد؛ اما زبانی است که [هنگام تعلیم پیامبر] از آن غایب بودید و اهل آن نبودید و دانشی است که از برداشتنش ناتوان بودید ولیاقتش را

نداشتید؛ چرا که پیمانہ ای بی بها در اختیار بود؛ [البته] اگر برای آن ظرفی یافت می شد: و به تحقیق خبر آن او درستی سخنانم] را پس از زمانی خواهید دانست.(1)

خواست بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله با او خلوت می کرد و پنهانی سخن می گفت.

اندرز دهنده ها

علی علیه السلام در حال تشییع جنازه ای، شنید مردی می خندد. فرمود علیه السلام:

كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا كُتِبَ وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا وَجَبَ وَكَأَنَّ

الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ، نَبُؤُهُمْ أَجْدَائُهُمْ، وَنَأْكُلُ

تُرَائِهِمْ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظِهِ وَرَمِينَا بِكُلِّ جَائِحَةٍ؛ (2)

گویا مرگ در دنیا برای غیر ما نوشته شده است و مثل این که [رعایت] حق در آن بر غیر ما واجب شده و گویا مرده هایی که می بینیم، مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می گردند. آنان را در گورهایشان می کنیم (3) و میراثشان را می خوریم. همانا هر پند دهنده ای را فراموش کرده، هدف هر مصیبت بزرگی قرار گرفته ایم.

1- 1. ص (28): 88.

2- 2. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1143، ح 118.

3- 3. ترجمه نبوؤهم که در کتاب نبوؤهم آمده است .

ص: 132

زیاده مال و زیاده سخن

و فرمود علیه السلام:

طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ وَطَابَ كَسْبُهُ وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ وَحَسَنَتْ خَلِيقَتُهُ

وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ

وَوَسَعَتْهُ السُّنَّةُ وَلَمْ يَنْسِبْ إِلَى بَدْعِهِ؛(1)

خوشا به حال کسی که در [درون] خود، خوار، و در آمدش پاک، و پنهان او نیکو، و اخلاقش خوب شد. زیاده مالش را انفاق کرد و زیاده زبانش را نگه داشت و بدی اش را از مردم دور داشت. سنت او را در برگرفت [پیرو روش پیامبر شد] و به بدعت نسبت داده نشد.

سید رضی ابوالحسن رضی الله عنه می گوید: عده ای از مردم، این سخن، و سخن پیشین را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده اند.

فرمانبری خدا

و فرمود علیه السلام:

مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِبَلَا عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةً مِنْ غَيْرِ سُلْطَانٍ وَعِنِّي مِنْ غَيْرِ مَالٍ وَطَاعَهُ مِنْ

غَيْرِ بَدَلٍ، فَلْيَتَحَوَّلْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَجِدُ ذَلِكَ كَلَّهُ؛(2)

هر کس، عزت بدون فامیل، و ابهت بدون حکم رانی، و بی نیازی بدون مال، و فرمان برداری بدون بخشش مال می خواهد، باید از خواری نافرمانی خدا به شرف اطاعت او برگردد که همه این ها را خواهد یافت.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1143 ، ح 118.

2- 2. همان، 179 ، خ 79.

ص: 133

پس از جنگ جمل

هنگامی که از جنگ جمل دست کشیده بود، فرمود علیه السلام:

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ، نَوَاقِصُ الْحُضُوظِ،

فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَفَقُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حِيضِهِنَّ وَأَمَّا

نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَلَا شَهَادَةَ لَهُنَّ إِلَّا فِي الدِّينِ وَشَهَادَةُ إِمْرَأَتَيْنِ بَرَجُلٍ وَأَمَّا

نُقْصَانُ حُضُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ؛(1)

ای مردم! زنان ایمانشان ناتمام و عقلشان ناتمام و بهره شان ناتمام است؛ اما ناتمام بودن ایمانشان، دست کشیدن آن ها از نماز و روزه در روزهای عادت ماهانه شان است؛ اما ناتمام بودن عقل آن ها این است که

گواهی آن ها جز در مورد قرض قبول نیست و گواهی دو زن، برابر گواهی یک مرد است؛ اما ناتمام بودن بهره آن ها، چون ارث آن ها نصف ارث مردان است. (2)

پرهیز از زنان بد

و فرمود علیه السلام:

إِتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ

حَتَّى لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ؛ (3)

از زنان شرور بپرهیزید و از خوبان آن ها احتیاط کنید و در کار خوب، از آن ها اطاعت نکنید مبادا در خواهش کار زشت، طمع کنند.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 179، خ 79.

2- 2. لازم به ذکر است همان گونه که در پیش گفتار اشاره شد، توضیح سخنانی این گونه از امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر معصومین علیهم السلام نیاز به مراجعه به اهل فن و کتب تدوین یافته در این مورد دارد .

3- 3. نهج البلاغه، فیض الاسلام، همان .

ص: 134

غیرت مرد و زن

غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيمَانٌ؛ (1)

غیرت زن کفر، و غیرت مرد از ایمان است.

تعریف اسلام

اشاره

لَأَنْسِبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسِبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي. الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَالتَّسْلِيمُ

هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ،

وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ؛ (2)

اسلام را به گونه ای تعریف کنم که هیچ کس پیش از من تعریف نکرده باشد.

اسلام عبارت است از تسلیم، و تسلیم همان یقین است و یقین همان تصدیق [وقبول] کردن است و تصدیق همانا اعتراف و اعتراف، عبارت است از ادا [وپرداخت] کردن، و ادا همان عمل به وظیفه است.

اسلام و ایمان

و فرمود علیه السلام:

قَدْ يَكُونُ الرَّجُلُ مُسْلِمًا وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا، وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا

وَالْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ وَلَا يَتِمُّ الْمَعْرُوفُ إِلَّا

بِثَلَاثٍ؛ تَعَجِيلُهُ وَتَصْغِيرُهُ وَتَسْتِيرُهُ، فَإِذَا عَجَّلْتَهُ هَنَأَتْهُ وَإِذَا صَغَّرْتَهُ عَظَّمَتْهُ وَإِذَا

سَتَرْتَهُ تَمَمَتْهُ؛(3)

گاهی مرد، مسلمان است؛ ولی مؤمن نیست و تا مسلمان نباشد، مؤمن نیست.

ایمان عبارت است از اقرار با زبان، و پیمان با قلب و کار کردن با اندام ها. کار خوب کامل نمی شود؛ مگر با سه صفت: سرعت [در انجام] آن، کوچک شمردن

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1144، ح 119.

2- 2. همان، 1144، ح 120.

3- 3. همان، 1186، ح 218.

ص: 135

آن، و پنهان کردن آن. وقتی آن را سریع انجام دادی، دل پذیرش کرده ای و وقتی آن را کوچک شمردی، بزرگش کرده ای و وقتی آن را پنهان کردی، به پایش رسانده ای.

ویژگی های بخیل و متکبر

عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ الَّذِي اسْتَعْجَلَ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَفَاتَهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ

طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ

وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً وَهُوَ غَدًا جَيْفَةً، وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَ

فِي اللَّهِ وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ

وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ

دَارِ الْفَنَاءِ وَتَارِكِ دَارِ الْبَقَاءِ؛(1)

از بخیل تعجب می کنم که ناداری را که از آن می گریزد، پیش می اندازد، وبی نیازی را که می طلبد از دست می دهد. لذا در دنیا مانند ناداران زندگی می کند، و در آخرت مانند دارایان، از او حساب کشیده می شود و در شگفتم از متکبری که دیروز نطفه ای بود و فردا مرداری است و در شگفتم از کسی که در خدا شک می کند؛ در حالی که آفریده های خدا را می بیند و تعجب می کنم از کسی که مرگ را فراموش می کند؛ در حالی که کسی را که می میرد می بیند و تعجب می کنم از کسی که پیدایش دیگر [قیامت] را انکار می کند؛ در حالی که پیدایش اول را می بیند و در شگفتم از آباد کننده خانه نابودی و واگذارنده خانه جاودانگی.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1145، ح 121.

ص: 136

نتیجه کوتاهی در کار

مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ، ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فَيَمُنْ لَيْسَ لِلَّهِ فِي نَفْسِهِ

وَمَالِهِ نَصِيبٌ؛(1)

کسی که در انجام کار، کوتاهی کند، به اندوه گرفتار می شود و خداوند، به کسی که در جان و مالش برای خدا بهره ای نیست، نیاز ندارد.

دنیا مثل مار است

علی علیه السلام به سلمان فارسی (2) - که رحمت خدا بر او باد- فرمود:

إِنَّ مَثَلَ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ لَئِنْ مَسَّهَا قَاتِلٌ سَمَّهَا فَأَعْرَضَ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا لِقَلِّهِ

مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا فَإِنَّ الْمَرْءَ الْعَاقِلَ كُلَّمَا صَارَ فِيهَا إِلَى سُورٍ أَشْخَصَتْهُ مِنْهَا

إِلَى مَكْرُوهٍ، وَدَعَّ عَنْكَ هُمُومَهَا إِنْ أَيْقَنْتَ بِفِرَاقِهَا؛ (3)

همانا مثل دنیا، مثل مار است. لمس آن نرم، [اما] سم آن کشنده است؛ پس، در دنیا از آن چه تو را شاد کند، دوری کن؛ چرا که آن چه از دنیا با تو همراه باشد، اندک است و مرد عاقل، هر گاه در آن به شادی در آید، دنیا او را از آن شادی به ناپسند کوچ دهد. و اگر یقین به جدایی از آن داری، اندوه هایش را از خود واگذار.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1146، ح 122.

2- 2. کنیه اش ابو عبدالله، غلامی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از مالک یهودی اش خریداری کرد. فردی خیر، فاضل، عالم و زاهد و در درجه اعلای ایمان بود. علی علیه السلام درباره او فرمود: سلمان از ما اهل بیت است. گفته اند: او قبل از رسیدن به پیامبر صلی الله علیه و آله به او ایمان آورده بود. علی علیه السلام در گذشتن او و این که هنگام دفنش حاضر خواهد شد را به او خبر داد. پس از وفات او در مداین، علی علیه السلام برای دفن او حاضر شد و بر او نماز خواند. (سفینه البحار، ج 1، ص 647)

3- 3. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1065، ح 68.

ابتدا و انتهای سرما

تَوَقَّوْا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِالْأَبْدَانِ كَفِعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ،

أَوَّلُهُ يُحْرِقُ وَآخِرُهُ يُورِقُ؛(1)

از سرما در ابتدای آن پرهیزید و در آخرش آن را ملاقات کنید؛ چرا که با بدن ها همان کاری را انجام می دهد که با درختان می کند. اول آن می سوزاند و آخر آن برگ می رویاند.

بزرگی آفریدگار

عَظَّمَ الْخَالِقَ عِنْدَكَ، يَصْغُرُ الْمَخْلُوقُ فِي عَيْنِكَ؛(2)

آفریدگار را نزد خود بزرگ بشمار، آفریدگان در نظرت کوچک می شوند.

سرکشی، پیمان شکنی و حيله

ثَلَاثُ خِصَالٍ مَرَجِعُهَا عَلَى النَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ: الْبَغْيُ وَالنَّكَثُ وَالْمَكْرُ.

قالَ اللهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ (3) وَقَالَ تَعَالَى: فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَيَّ نَفْسِهِ (4) وَقَالَ تَعَالَى: وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ؛(5) سه عادت است که باز گشتش - در کتاب خدا- بر مردم است: سرکشی، پیمان شکنی و حيله.

خداوند متعالی فرمود: «ای مردم، سرکشی شما فقط به زیان خود شما است» و خدای متعالی فرمود: «پس هر کس پیمان شکند، فقط بر زیان خود شکسته است» و فرمود: «و حيله زشت، کسی جز صاحبش را فرا نمی گیرد».

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1146 ، ح 123.

2- 2. همان، 1141 ، ح 124.

3- 3. یونس (10): 23.

4- 4. فتح (48): 10.

5- 5. فاطر (35): 43 ، ر . ک . تفسیر القمی، ج 2 ، ص 210 و بحارالانوار، ج 32 ، ص 107 ، ح 78.

ص: 138

تقوا بهترین توشه

چون علی علیه السلام از صفین بازگشت، بر قبرهای اطراف کوفه درآمد و فرمود علیه السلام:

يا أهل القبور يا أهل التربة يا أهل الغربة يا أهل الوحده يا أهل الوحشه! أما

الدور فقد سکنت وأما الأزواج فقد نکحت وأما الأموال فقد قُسمت. هذا

خبر ما عندنا فما خبر ما عندكم؟ ثم التفت إلى أصحابه فقال: أما لو أذن لهم

في الكلام لأخبروكم: أن خير الزاد التقوى؛(1)

ای اهالی گورها! ای اهالی خاک! ای اهالی دیار غربت! ای اهالی تنهایی! ای اهالی وحشت! اما خانه ها را سکنا گزیدند. همسران، به ازدواج در آمدند، و دارایی ها تقسیم شد. این است گزارش آن چه نزد ما است. گزارش آن چه نزد شما است، چیست؟ سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: آگاه باشید. اگر به آن ها در سخن گفتن اجازه داده می شد، به یقین به شما خبر می دادند که بهترین توشه پرهیزگاری است.

دنیا بازار سودای آخرت

فرمود علیه السلام:

إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَدَارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ

مِنْهَا وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مَصَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ

وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَمَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ

فَمَنْ ذَا يَذُمَّهَا وَقَدْ أَدْنَتْ بَيْنَينَهَا وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا فَمَثَلَتْ

لَهُمْ بِبَلَائِهَا وَشَوْقَتُهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ وَرَاحَتْ بِعَافِيَةٍ وَابْتَكْرَتْ بِفَجْجِعَةٍ

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1147، ح 125.

ص: 139

تَرْغِيباً وَتَرْهِيباً وَتَخْوِيفاً وَتَحْذِيرَافاً فَذَمَّهَا رِجَالٌ غَدَاهُ النَّدَامَةُ وَحَمَدَهَا

آخِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ذَكَرْتَهُمُ الدُّنْيَا فَذَكَّرُوا وَحَدَّرْتَهُمْ فَصَدَّقُوا وَوَعَّظْتَهُمْ

فَاتَّعَظُوا، فَيَا أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرَّ بِغُرُورِهَا بِمَ تَذَمُّهَا؟ أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا

أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ؟ أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أَيْمَصَارِعِ آبَائِكَ

مِنَ الْبَلَى؟ أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟ كَمْ عَلَّلْتَ بِكَفَيْكَ؟ وَكَمْ

مَرَضَتْ بِبَيْدَيْكَ؟ تَبَغَى لَهُمُ الشِّفَاءَ، وَتَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطِبَاءَ لَمْ يَنْفَعِ أَحَدَهُمْ

إِشْفَاقُكَ، وَلَمْ تَسْعَفْ فِيهِ بِطَلَبَتِكَ قَدْ مَثَلَتْ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ وَبِمَصْرَعِهِ

مَصْرَعِكَ؛(1)

به درستی که دنیا، برای کسی که آن را تصدیق کند، خانه راستی و برای شخصی که آن [چه خبر داد] را درک کند، سرای عافیت است، و برای کسی که از آن توشه بگیرد، خانه بی نیازی و برای فردی که پند پذیرد، سرای اندرز است. سجده گاه عاشقان خدا، و محل نماز فرشتگان خدا و جای فرود وحی خدا و محل داد و ستد دوست داران خدا است که در آن [لباس] رحمت الهی به تن کرده [رحمت الهی را به دست آوردند] و در آن بهشت را بهره بردند؛ پس، چه کسی بدش را می گوید؛ در حالی که جدا شدنش را اعلام نموده و به دوری خود، ندا در داد و اهالی اش رامعرفی کرد و با گرفتاری اش [گرفتاری آخرت را] برایشان نمایش داد و با شادی خود آنان را به شادی [واقعی] تشویق نمود شب با تندرستی گذشت و بامدادان مصیبتی نو آورد. [همه این ها] برای تشویق و تهدید و ترسانیدن و بر حذر داشتن [است]؛ پس مردانی فردا با پشیمانی، او را نکوهش می کنند و برخی دیگر در روز قیامت آن را می ستایند. دنیا به یادشان آورد و

آن ها یادآور شدند. بر حذرشان داشت و آن ها باور کردند. به آنان اندرز داد و آن ها پذیرفتند؛ پس ای بدگوی دنیا که به خدعه آن فریب خورده ای! به

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1148 ، ح 126.

ص: 140

چه [علت] بدش را می گویی؟ آیا او را مجرم می شماری یا او تو را مجرم می داند؟ چه وقت تو را سرگردان کرد یا کی تو را فریفت؟ آیا به پوسیدگی جاهای بر خاک افتادن [قبرهای] پدرانت؟ یا به خوابگاه های مادرانت زیر خاک؟ چه قدر با دو کفّت یاری نمودی؟ و چه قدر با دو دستت، مداوا کردی؟

برای آن ها شفا می خواستی و برایشان از پزشکان دارو طلب می کردی [اولی] دل سوزی تو به هیچ کدام سود نرساند و با درخواست در آن [مرض]، امدادی نرساندی. دنیا برای تو با او [وسرنوشتش، آینده] خود تو را مجسم، و با نابودی او، نابودی ات را مجسم کرد.

دارایی و فرزندان

و فرمود علیه السلام:

الْمَالُ وَالْبَنُونَ حَرْثُ الدُّنْيَا وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا

لِأَقْوَامٍ؛(1)

دارایی و پسران، کشت دنیا، و کار نیک، کشت آخرت است و گاه خداوند، این دو را برای گروه هایی جمع کرده است.

دوست داشتن دنیا

مَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا اِلْتَاطَ مِنْهَا بِثَلَاثٍ: هَمٌّ لَا يُعْبَهُ وَأَمَلٌ لَا يُدْرِكُهُ وَرَجَاءٌ

لَا يَنَالُهُ؛(2)

هر کس دلش به دوستی دنیا حریص باشد، با سه چیز از آن همراه شود: اندوهی که کهنه اش نمی کند او همیشه همراه اوست] و آرزویی که به آن نرسد، و امیدی که به آن دست نیابد.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 84 ، خ 23.

2- 2. همان، 1187 ، ح 219.

ص: 141

ندای فرشته

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لِدُوا لِلْمَوْتِ وَأَجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ

وَأَبْنُوا لِلْخَرَابِ؛(1)

خداوند فرشته ای دارد که هر روز ندا می دهد: برای مُردن بزایید و برای نابود شدن جمع کنید و برای خراب شدن بسازید.

خانه گذار

الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ إِلَى دَارٍ مَقَرٍّ، وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا

وَرَجُلٌ إِبْتَعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا؛(2)

دنیا، سرای گذر به سوی خانه اقامت است و مردم در آن دو گونه اند: مردی که [جان] خود را [با پیروی خواهش ها] فروخته؛ در نتیجه، آن را هلاک کرده است و فردی که جانش را [با فرمان برداری از فرامین الهی] خریداری کرده؛ پس آن را آزاد نموده است.

دوستی حقیقی

لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ

وَوَعِيَّتِهِ وَوَفَاتِهِ؛(3)

دوست، دوست نمی باشد؛ مگر این که از برادرش در سه مورد محافظت نماید:

در مصیبتش، در نبودنش، و در مرگش.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1150 ، ح 127.

2- 2. همان، 1150 ، ح 128.

3- 3. همان، ح 129.

ص: 142

دعا، توبه، استغفار و شکر

من أعطى أربعاً لم يُحرم أربعاً. مَنْ أعطى الدعاء، لم يُحرم الإجابة وَمَنْ أعطى التَّوبَةَ لم يُحرم القَبولُ وَمَنْ أعطى الإِسْتِغْفارَ لم يُحرم المغفرة وَمَنْ أعطى الشُّكْرَ لم يُحرم الزَّيَادَةَ وَتَصَدِيقُ ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي

الدُّعَاءِ: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (1) وَقَالَ تَعَالَى فِي الإِسْتِغْفَارِ: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً» (2) وَقَالَ تَعَالَى فِي الشُّكْرِ: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لأزيدنكم» (3) وَقَالَ تَعَالَى فِي التَّوْبَةِ:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ، ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»؛ (4)

هر کس چهار چیز به او داده شود، از چهار چیز محروم نخواهد شد. هر کس توفیق دعا به او داده شود، از اجابت محروم نمی شود، و هر کس به او توبه عطا شود، از قبول [توبه] محروم نخواهد شد و هر کس به او آمرزش خواستن داده شود، از بخشوده شدن محروم نخواهد شد. و به هر کس، شکرگزاری داده شود، از فزونی محروم نخواهد گشت و این مطلب در قرآن تصدیق شده است. خداوند متعالی درباره دعا فرمود: مرا بخوانید [تا] شما را اجابت کنم و خدای متعالی، درباره طلب آمرزش فرمود: و هر کس عمل زشتی انجام دهد یا نسبت به خود ستمی روا دارد؛ سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت. و خدای تعالی، درباره شکرگزاری فرمود: اگر شکر گزارید، حتماً [عطای] شما را زیاد خواهم کرد. و خدای متعالی، درباره توبه فرمود: همانا، توبه از [طرف] خدا، برای کسانی است که به سبب نادانی، کار زشت انجام داده؛ سپس به زودی توبه می کنند؛ پس خداوند برایشان باز می گردد و [توبه آن ها را می پذیرد]. (5)

1- 1. غافر (40): 60.

2- 2. نساء (4): 110.

3- 3. ابراهیم (14): 7.

4- 4. نساء (4): 17.

5- 5. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1151، ح 130.

جهاد زن

و علی علیه السلام فرمود:

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْبَدَنِ

الصِّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ؛(1)

نماز [سبب] نزدیکی هر پرهیزکار [به خداوند]، و حجّ، جهاد هر ناتوان است و برای هر چیز، زکاتی است و زکات بدن، روزه است. و جهاد زن، خوب معاشرت کردن با شوهر است.

جایگزینی

إِسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ، وَمَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ؛(2)

روزی را با صدقه [دادن] پایین آورید، و هر کس به جای گزینی یقین داشته باشد، هدیه را بذل می کند.

اندازه کمک

تُنزَلُ الْمَعُونَةُ عَلَى قَدْرِ الْمُؤُونَةِ؛(3)

کمک به مقدار خرج انسان نازل می شود.

میانه روی

التَّقْدِيرُ نِصْفُ الْعَيْشِ، وَمَا عَالَ إِمْرَأٌ اقْتَصَدَ؛(4)

برآورد کردن [امور]، نیمی از زندگانی است، و کسی که میانه روی کرد،

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1152، ح 131.

2- 2. همان، ح 132.

3- 3. همان، 1153، ح 133.

4- 4. همان، ح 134.

ص: 144

فقیر نشد.

کمی عیال

قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ؛ (1)

کمی افراد تحت تکفل، یکی از دو آسانی [و بی نیازی] است.

دوستی

التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ؛ (2)

نشان دادن دوستی نیمی از عقل است.

اندوه

الهِمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ؛ (3)

اندوه، نیمی از پیری است.

صبر

يُنزَلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ، وَمَنْ ضَرَبَ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَبَطَ

أَجْرُهُ؛ (4)

صبر، به اندازه مصیبت نازل می شود، و هر کس وقت مصیبت، بر ران خود زند، پاداشش تباه می شود.

نماز و روزه واقعی

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الظُّمَأُ وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا

العناء. حَبَّذا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ. عَيَّبُوا الْحُمُقَى بِصِيَامِهِمْ وَقِيَامِهِمْ،

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1153، ح 135.

2- 2. همان .

3- 3. همان .

4- 4. همان، ح 136.

وَاللّٰهُ لَنَوْمٍ عَلٰی یَقِیْنٍ اَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ اَهْلِ الْاَرْضِ مِنَ الْمُغْتَرِّیْنَ؛(1)

چه بسیار روزه داری که از روزه اش برای او جز تشنگی [بهره ای] نیست و چه بسیار نماز خوانی که از نمازش، جز سختی برای او نیست. خواب افراد زیرک و افطارشان چه خوب است. احمقان با روزه و نماز خود [به آن ها] عیب می گیرند. به خدا قسم، خواب با یقین، به حتم بهتر از عبادت فریب خوردگان اهل زمین است.

پرهیز از ربا

لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا فِی مُعَامَلَاتِكُمْ قَوْلًا ذِی فَلَاقِ الْحَبِّهِ وَبِرَّ النَّسْمَةِ لِلرِّبَا اُخْفٰی فِی

هَذِهِ الْاَمَّةِ مِنْ دَبِیْبِ الْاَنْمَلِ عَلٰی صَفَاہِ سَوْدَاہِ فِی لَیْلِهِ ظُلْمَاہِ؛

در داد و ستدهایتان ربا نخورید. قسم به آن که دانه را شکافت و آدمی را به وجود آورد، ربا در این امت، از راه رفتن مورچه بر سنگ سیاه صاف، در شب تاریک، پنهان تر است.

سید رضی رضی الله عنه می گوید: این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل می شود و شگفت نیست که این دو سخن یکی شود و این دو راه با هم بیامیزد؛ چرا که هر دو به یک روشند و از یک منبع برمی گیرند.

دعا و دفع بلا

سُوَسُوْا اِیْمَانَتِكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَحَصَّنُوْا اَمْوَالِكُمْ بِالزَّكَاہِ وَاَدْفَعُوْا الْبَلَاءَ بِالْاَدْعَاہِ؛(2)

با صدقه دادن، ایمانتان را سر و صورت دهید و مال هایتان را با [پرداخت] زکات نگه دارید و بلا را به وسیله دعا دفع کنید.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1154، ح 137.

2- 2. همان، 1154، ح 138.

ص: 146

سفارش به کمیل

از سخنان امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی (1) (به طور کامل) این است:

ابی صالح نقل کرد که کمیل بن زیاد گفت: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام دستم را گرفت و به سوی بیابان بیرون برد. هنگامی که به صحرا رسید، نفس عمیقی کشید؛ سپس فرمود:

يا كُمَيْلُ بنِ زِيادِ! إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَهُ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها فَاحْفَظْ عَنِّي ما أَقُولُ

لَكَ. النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَي سَبِيلِ نِجاةٍ وَهَمَجٌ رَعاعٌ؛ أَتِباعٌ

كُلٌّ ناعِقٍ. يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ العِلْمِ وَلَمْ يَلْجِئُوا إِلى رُكنِ

وَثيقٍ. يا كُمَيْلُ بنِ زِيادِ! العِلْمُ خَيْرٌ مِنَ المَالِ. العِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ

المالَ، وَالْمالُ تَنْقِصُهُ النِّفاقُ وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَي الإِنفاقِ. يا كُمَيْلُ بنِ زِيادِ!

مَعْرِفَةُ العِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ. يَكسِبُ الإِنسانُ الطَّاعَةَ فِي حَياتِهِ وَجَمِيلَ

الأحدوثه بعد وفاته والعلم حاكم والأمال محكوم عليه.

يا كميل بن زيادا! هلكت خزان الأموال وهم أحياء والعلماء باقون ما بقي

الدهر. اعينهم مفقوده وأمثالهم في القلوب موجودة. ها إن هاهنا لعلماً

جمّاً (وأشار إلى صدره) لو أصبت له حملة. بلى أصيب لِقناً غير مأمون

عليه مستعملاً آله الدين للدنيا ومستظهيراً بنعم الله على عباده وبحججه

1- 1. كميل بن زياد نخعی، از بزرگان یاران علی علیه السلام و از اصحاب سرّ حضرتش بود . هموست که دعای مشهور کمیل به او منسوب است . وقتی حجاج مسلط شد، او را خواست . کمیل فراری شد . حجاج هم دستور داد تا بیت المالی که به طایفه کمیل می دادند، قطع شود . کمیل چون این را دید، از پناه گاه خارج شد و خودش را تسلیم حجاج کرد . حجاج هم فرمان داد، سرش را قطع کردند و او را به شهادت رساندند . علی علیه السلام این واقعه را به او خبر داده بود . (سفینه البحار، ج 2 ، ص 497)

ص: 147

على أوليائه، أو منقاداً لحمله الحق لا بصيره له في إغيائه، ينقدح الشك في

قلبه لأول عارض من شبهه؛ ألا لاذاً ولا ذاك أو منهموماً باللذة سلس القياد

للشهوة أو مغرمًا بالجمع والإدخار، ليسا من رعاه الدين في شىء، أقرب

شَبَّهَا بِهَمَا الْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ. كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ. اللَّهُمَّ بَلِّ،

لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ إِلَّا مَا ظَاهِرًا مَشْهُودًا أَوْ خَافِيًا مَعْمُورًا

لَيْتَا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ، وَكَمْ ذَا، وَأَيْنَ أَوْلِيكَ، أَوْلِيكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ

عَدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ قَدْرًا. بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتَهُ حَتَّى يُودِعُوهَا

نُظْرَائِهِمْ وَيَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ

وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَ الْمُتَرْفُونَ وَأَنْسُوا مَا اسْتَوْحَشَ

مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى.

أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالِدَعَاءُ إِلَى دِينِهِ. أَهْ أَهْ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَتِهِمْ.

إِنْصَرَفُ إِذَا شِئْتَ؛(1)

ای کمیل بن زیاد! این دل ها ظروفی است که بهترین آن ها در برگیرنده ترین آن ها است. آن چه را برای تو می گویم، از من به خاطر بسپار. مردم سه دسته اند:

عالم ربّانی و دانشجوی راه نجات و توده سر در گم (/ مگس صفت)، پیروان هر فریاد زنده که با هر بادی متمایل می شوند. از نور علم روشنایی نگرفته و به پایه مطمئنی پناه نبرده اند. ای کمیل بن زیاد! دانش، بهتر از مال است. دانش تو را نگاه می دارد، حال آن که مال راتو پاس می داری. هزینه از دارایی می کاهد؛ در حالی که علم با بخشش، زیاد می شود. ای کمیل بن زیاد! دانستن علم، وامی است

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1154، ح 139 و بحارالانوار، ج 1، ص 189 به نقل از خصال، امالی مفید و تحف العقول .

ص: 148

که در برابر آن پاداش داده می شود. به وسیله آن آدمی در زندگانی اش فرمان برداری پرودگار و پس از مرگش، ذکر خیر را به دست می آورد. دانش، فرمان روا است و بر مال فرمان روایی می شود.

ای کمیل بن زیاد! گرد آورندگان اموال با اینکه زنده اند نابود شده اند [اما] تا روزگار هست دانشمندان زنده اند. جسم هایشان از دست رفته است و مثال های ایشان در دل ها وجود دارد. آگاه باش که به یقین در این جا، دانش انباشته ای است- و اشاره به سینه [شریف] خویش نمود- ای کاش برای آن حمل کنندگانی می یافتم. بله به فردی باهوش غیر مطمئن، که ساز و برگ دین را برای دنیا به کار می برد، و از نعمت های خدا بر ضد بندگان او و از براهینش بر ضد دوست داران او کمک می گیرد، بر می خورم یا کسی که فرمان بردار حاملان حق است؛ در به پایان رساندن آن شناختی ندارد، با نخستین شبهه ای که روی دهد، شک در دل او اثر می گذارد؛ آگاه باش نه این و نه آن [شایسته، این دانش نیستند] یا [به کسانی بر می خورم] که حریص به لذت و رام شهوتند، یا [کسانی] که دل داده جمع و ذخیره کردن [مال] ند، این دو [گروه] از حافظان دین نیستند، نزدیک ترین شبیه به این دو [دسته] چارپایان چرنده اند. این گونه دانش، با مرگ حاملانش می میرد.

آری، خدایا! زمین از کسی که با دلیل برای خدا به پا خیزد- یا آشکارا و در دید یا پنهان و گمنام- تهی نمی شود، تا براهین و نشانه های روشن خداوند باطل نگردد و اینان چه تعداد و کجایند؟ آنان به خدا قسم، در عدد کمترین، و در منزلت بزرگترین اند. خداوند به وسیله آن ها ادله و برهان هایش را- تا آن هنگام که نزد همانندهای خود به امانت گذراند و در دل مانند خود کشت کنند- حفظ

ص: 149

خواهد کرد.

دانش بر اساس بینش حقیقی، به آن ها هجوم آورده است و با روح یقین همراه شده اند.

آن چه را خوش گذران ها سخت می شمارند، نرم یافته اند و به آن چه نادانان از آن وحشت دارند، انس گرفته اند و در دنیا همراه بدن هایی هستند که روح هایشان به آن جایگاه بلند وابسته است. آنان جانشینان خدا در زمینش و دعوت کنندگان به دین اویند. آه، آه، از شوق دیدار آن ها.

کمیل! هرگاه که خواستی، برو.

زبان

المرءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛(1)

مرد زیر زبانش نهفته است [تا سخن نگوید، شناخته نمی شود].

منزلت آدمی

هَلَكَ إِمْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ؛(2)

شخصی که ارزش خود را ندانست، نابود شد.

پایانی شیرین یا تلخ

لِكُلِّ إِمْرِي ۚ عَاقِبَةُ حُلُوِّهِ أَوْ مُرَّةٌ؛ (3)

هر کسی پایانی شیرین یا تلخ دارد.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1159، ح 140.

2- 2. همان، ح 141.

3- 3. همان، 1163، ح 143.

ص: 150

آنچه از دست رود

لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ، وَمَا أَدْبَرَكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ؛ (1)

هر رو آورنده ای، پشت کردنی دارد و هر چه پشت کند، گویی نبوده است.

هدایا آزمایش است

أَكْثَرُ الْعَطَايَا فِتْنَةٌ وَمَا كُلُّهَا مَحْمُودٌ فِي الْعَاقِبَةِ؛ (2)

بیش تر هدیه ها آزمایش است، و همه آن ها پایان پسندیده ندارد.

صبر تلخ

الصَّبْرُ لِإِعْطَاءِ الْحَقِّ مَرًّا، وَمَا كُلُّ لَهُ بِمُطِيقٍ؛(3)

شکیبایی برای دادن حق، تلخ است و همه کس آن را تحمل نمی کند.

پیروزی شکیبا

لَا يَعْدَمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ، وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ؛(4)

کسی که صبر پیشه است، پیروزی را از دست نمی دهد؛ گرچه زمان آن طولانی شود.

پسندیدن کار

الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخِلِ فِيهِ مَعَهُمْ؛(5)

کسی که کار گروهی را پسندد، مانند کسی است که با آنان در آن کار همراه است.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1163، ح 144.

2- 2. دستور معالم الحكم، 119 (به نقل از پی نوشت مصحح).

3- 3. شرح ابن میثم، ج 5، ص 225 (به نقل از پی نوشت مصحح).

4- 4. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1163، ح 145.

5- 5. همان، ح 146.

ص: 151

دو گناه برای هر باطل

عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٌ: إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ، وَإِثْمُ الرِّضَا بِهِ؛(1)

هر کس که در کار باطلی وارد شود، دو گناه دارد: گناه انجام آن، و گناه پسندیدن آن.

درخواست های متفاوت

مَا اخْتَلَفَتْ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَالَّةً؛(2)

[هیچ گاه] دو دعوت با هم اختلاف پیدا نمی کند؛ مگر این که یکی از آن دو گمراهی است.

در حق تردید نکرده ام

مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُنْذُ أَرَيْتُهُ؛(3)

از هنگامی که حق به من نشان داده شد، در آن تردید نکردم.

به من دروغ گفته نشد

مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضَلَّ بِي؛(4)

دروغ نگفتم و به من [نیز] دروغ گفته نشد و گمراه نشدم و به وسیله من [نیز کسی] گمراه نشد.

شروع کننده ستم

لِلظَّالِمِ الْبَادِي غَدًا بِكَفِّهِ عَصَهُ؛(5)

فردا [ای قیامت] برای ستمگر آغاز کننده، دست گزیدن است.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1163 ، ح 146.

2- 2. همان، 1171 ، ح 174.

3- 3. همان، ح 175.

4- 4. همان، 1172 ، ح 176.

5- 5. همان، ح 177.

ص: 152

کوچ

الرَّحِيلُ وَشَيْكٌ؛(1)

کوچ، نزدیک است.

اطمینان

مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ؛(2)

کسی که به آبی اطمینان داشته باشد، تشنه نخواهد شد. [منظور از آب، چشمه هدایت اهل بیت علیهم السلام است].

ایستادن در برابر حق

مَنْ أَبَدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ؛ (3)

هر کس چهره اش را برای حق ظاهر کند [در برابر آن بایستد]، نابود می شود.

عهد و پیمان

إِسْتَعَصِمُوا بِالذِّمِّ فِي أَوْتَادِهَا؛ (4)

به پیمان ها در میخ هایش چنگ زنید [شرایط عهد و پیمان را استوار نمایید].

فرمانبری

عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُونَ بِجَهَالَتِهِ؛ (5)

بر شماست از شخصی فرمان ببرید که در نشناختنش، عذری ندارید.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1172، ح 178.

2- 2. همان، 55، خ 4.

3- 3. همان، 1172، ح 179.

4-4. همان، 1164، ح 147.

5-5. همان، ح 148.

ص: 153

بصیرت و هدایت

قَدْ بَصَّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَقَدْ هُدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ؛(1)

به یقین، اگر چشم باز کنید، شناسایی داده شده اید و اگر هدایت بپذیرید، راهنمایی شده اید.

وصیت امیر مؤمنان علیه السلام

قسمتی از گفتار امیر مؤمنان علیه السلام در پایان عمرش، آن هنگام که ابن ملجم لعنه الله علیه او را ضربت زد:

وَصِيَّتِي لَكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا وَمُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَدْيَ الْعَمُودَيْنِ وَخَلَائِكُمْ ذَمًّا. أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبِكُمْ وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَغَدًا مَفَارِقُكُمْ. إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَكَلِيٌّ دَمِي وَإِنْ أَفْنَى فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَى وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ: «فَاعْفُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»(2)؛(3)

سفارشم برای شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید و سیره محمد صلی الله علیه و آله را از میان نبرید. این دو پایه را به پا دارید؛ [آن گاه] از نکوهش عاری هستید. من دیروز، همراه شما و امروز عبرت شمایم و فردا از شما جدا می شوم. اگر باقی ماندم، من عهده دار خون خود هستم و اگر از میان رفتم، فنا وعده من است. اگر ببخشم، بخشش برای من نزدیکی [به خدای متعالی] و برای شما نیکی است: پس گذشت کنید. آیا دوست ندارید خدا شما را بیامرزد؟

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1164، ح 149.

2- 2. همان، 874، ک 23.

3- 3. نور (24) ؛ 22.

ص: 154

شیوه سرزنش

عَاتِبَ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ أَرَدُّ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ؛(1)

برادرت را با نیکی سرزنش کن، و با بخشش به او، بدی اش را برگردان.

در جایگاه تهمت

مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوْضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنُّ؛(2)

هر کس خودش را در جای تهمت قرار دهد، شخصی را که به او بد گمان شود، نکوهش نکند.

ویژگی فرمانروایی

اشاره

مَنْ مَلَكَ، إِسْتَأْتَرَ؛(3)

آن که فرمان روا شود، [همه چیز را] به خود اختصاص دهد.

خود رأیی

مَنْ إِسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ: (4)

هر کس خود رأی باشد، نابود می شود.

پنهان کردن راز

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ: (5)

هر کس راز خود را پنهان کند، اختیار به دست خود او است.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1165 ، ح 150.

2- 2. همان، ح 151.

3- 3. همان، ح 152.

4- 4. همان .

5- 5. همان، 1166 ، ح 153.

ص: 155

فقر

الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ: (1)

ناداری، مرگ بزرگ تر است.

ادای حق

مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَّدَهُ؛ (2)

هر کس، حق آن که حقش را ادا نمی کند، ادا کند، او را بنده خود ساخته است.

نافرمانی آفریدگار

لِاطَاعَةِ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ؛ (3)

[جایی که] نافرمانی آفریدگار [است] اطاعت آفریده [شایسته] نیست.

پند به یاران

از سخن امیرمؤمنان علیه السلام که یکی از یاران را پند می داد این است:

لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَيُرْجَى التُّوبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ. يَقُولُ فِي الدُّنْيَا

بِقَوْلِ الرَّاهِدِينَ. وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ. إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَإِنْ مَنَعَ

مِنْهَا لَمْ يَقْنَع. يَعْجِزُ عَنِ الشُّكْرِ مَا أُوتِيَ وَيَعْجِبُهُ الزِّيَادَةُ فِيمَا بَقِيَ. يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى

وَيَأْمُرُ بِمَا لَأْيَأْتِي. يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَكَيْسَ مِنْهُمْ وَيُبْغِضُ الْمَذْنِبِينَ وَهُوَ

أَحَدُهُمْ. يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ

وَيُقِيمُ عَلَى مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ لَهُ. تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ

عَلَى مَا يَظُنُّ وَلَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَيْقِنُ. يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَدْنَى مِنْ ذَنْبِهِ وَيَرْجُو

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1166 ، ح 154.

2- 2. همان، ح 155.

3- 3. همان، 1167 ، ح 156.

ص: 156

لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرِ مَنْ عَمَلِهِ. النَّوْمُ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ؛(1)

از کسانی مباش که بدون انجام کاری آرزوی آخرت دارد و با آرزوی دراز، توبه را به تأخیر می اندازد. در دنیا، چون پارسایان سخن می گوید؛ در حالی که کار دوست داران دنیا را انجام می دهد. اگر از دنیا به او داده شود، سیر نمی گردد و اگر از آن باز داشته شود، [به آن چه دارد] قناعت نمی کند. از شکرگزاری داده ها ناتوان است و زیاده ای که باقی است [و به او نرسیده]، شگفت زده اش می کند. [دیگران را از کار بد] باز می دارد؛ [ولی خودش] دست بر نمی دارد، و به آن چه انجام نمی دهد، فرمان می دهد. نیکوکاران را دوست دارد؛ ولی از زُمره آنان نیست. از گنه کاران بدش می آید؛ حال آن که خود، یکی از آنان است.

به سبب زیادی گناهانش، از مرگ بدش می آید. و بر [همان] چیز که به سبب آن، مرگ را بد می شمارد، می ایستد. بر اساس گمانی که می برد، نفسش بر او پیروز می گردد و بر اساس یقینی که دارد بر نفس خود

پیروز نمی شود. بر غیر خود، به کم تر از گناه خود می ترسد و برای خود بیش از [تلاش و] کارش امیدوار است. خواب با توانگران، برای او دوست داشتنی تر از ذکر [خداوند]، همراه فقیران است.

روزهایم را تباه کردند

از گفتار علی علیه السلام این سخن است:

قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَاضَاعُوا أَيَّامِي وَدَفَعُوا حَقِّي وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي

وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مَنَازِعَتِي. لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ. إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1160، ح 142.

ص: 157

لَيْسَ لَهُ؛(1)

خویشاوندی مرا قطع، و روزهایم را تباه کردند و حق مرا پس زدند و مقام بزرگ مرا کوچک شمردند و بر کشمکش با من هم آوا شدند. بر مرد برای به تأخیر انداختن حَقِّش خرده گرفته نمی شود؛ عیب بر کسی است که آن چه را از آن او نیست می گیرد.

فرصت ها

الْفُرْصُ تُتَمَّرُ مَرَّ السَّحَابِ؛ (2)

فرصت ها، مثل عبور ابرها می گذرد.

غرور

الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ؛ (3)

مغرور شدن، از افزونی جلوگیری می کند.

عمر کوتاه دنیا

الْأَمْرُ قَرِيبٌ، وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ؛ (4)

کار [انتقال از این سرا] نزدیک، و همراهی [با دنیا] اندک است.

صاحب چشم

أضَاءَ الصُّبْحُ

لِذِي عَيْنَيْنِ؛ (5)

صبح، بر آن که دو چشم دارد، روشن شد.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1167 ، ح 157.

2- 2. همان، 1096 ، ح 20.

3- 3. همان، 1167 ، 158.

4- 4. همان، ح 159.

5- 5. همان، 1168 ، ح 160.

ص: 158

گناه نکردن

تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ؛(1)

انجام ندادن ناه، آسان تر از توبه خواستن است.

یک وعده خوراک

كَمْ مِنْ أَكْلِهِ مَنَعَتْ (2)

أَكَلَاتٍ؛(3)

چه بسا یک وعده خوراک که از خوراک ها باز می دارد.

دشمن نادانی

النَّاسُ أُعْدَاءُ مَا جَهِلُوا؛(4)

مردم، دشمنان نادانی هایشانند.

نظرهای گوناگون

مَنْ إِسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْأَرَاءِ، عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَأِ؛ (5)

کسی که به نظریه های گوناگون روی آورد، جاهای اشتباه را خواهد شناخت.

خشم برای خدا

مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيَ عَلَى قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ؛ (6)

کسی که نیزه خشم را برای خدا تیز کند، بر کشتن نیرومندان باطل، قدرت خواهد یافت.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1168، ح 161.

2- 2. تمنع ن ل .

3- 3. همان، ح 162.

4- 4. همان، ح 163.

5- 5. همان، 1169، ح 164.

6- 6. همان، ح 165.

ترس از کار

إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَفَعُ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا يُخَافُ مِنْهُ؛(1)

وقتی از کاری ترسیدی، در آن قرار گیر؛ چرا که گرفتاری پرهیزش، بیش تر از ترس آن است.

وسیله ریاست

آلَهُ الرَّئِيسَةِ، سَعَهُ الصِّدْرِ؛(2)

وسیله ریاست، سعه صدر است.

بازداشتن خطا کار

أَزْجُرُ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ؛(3)

با پاداش به شخص نیکوکار، خطا کار را [از عملش] باز دار.

دور کردن بدی

أَحْصُدُ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ؛(4)

بدی را از سینه دیگران، با کندن آن از سینه خود، درو کن.

لجاجت

اللِّجَاجَةُ تَسْلُ الرِّأْيَ؛ (5)

لجاجت، اندیشه را بیرون می کند.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1169، ح 166.

2- 2. همان، ح 167.

3- 3. همان، 1170، ح 168.

4- 4. همان، ح 169.

5- 5. همان، ح 170.

ص: 160

طمع

الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ (1)

طمع، بندگی جاودانی است.

کوتاهی در کار

ثَمَرُهُ التَّفْرِيطُ النَّدَامَةُ؛ (2)

نتیجه کوتاهی [در کار]، پشیمانی است.

بی تابی

مَنْ لَمْ يُنَجِّهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ؛ (3)

هر که را شکیبایی نجات ندهد، بی تابی نابودش می کند.

شکیبایی

اشاره

عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فِيهِ يَأْخُذُ الْحَازِمُ وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ الْجَازِعُ؛

شکیبایی را پیشه خود کنید که دورانیش با آن شروع می کند و بی تاب، به سوی آن بازمی گردد.

خلافت

و در مورد خلافت فرمود علیه السلام:

وَاعْجَبَا أَنْتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَ لَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ؛ (4)

شگفتا! آیا خلافت به سبب همراه بودن [با پیامبر صلی الله علیه و آله] ثابت است، [اما] به سبب همراهی و خویشاوندی [هر دو] ثابت نمی باشد؟

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ح 171.

2- 2. همان، ح 172.

3-3. همان، 1173، ح 180.

4-4. همان، 181.

ص: 161

[به جای همراهی و خویشاوندی]، خویشاوندی و نص نیز روایت شده است.

در این باره، شعری نقل شده است:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ

فَكَيْفَ بِهِذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيِّبَ

وَإِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ

فَعَيْرُكَ أُولَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ

پس اگر با شورا، سرپرست کارهایشان شدی، چگونه بدین سبب؟ حال آن که مشورت دهندگان نبودند و اگر به خویشاوندی، بر دشمنان ایشان دلیل آوردی که غیر تو، به پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارتر و نزدیک تر است.

علی علیه السلام با این سخن، روش [پیمودن] شاه راه [هدایت] را روشن و مخالفان خویش را در تنگناهای دلیل قاطع خود گرفتار کرد.

کیمیای حکمت

از ابوجعفر خواص کوفی که مردی از درست کاران، و در شناخت متشابه قرآن و پیچیدگی های درون آن و بقیه فنونش پیشتاز بود- درباره آن چه در حدیث آمده که «هر کس عبادت خدا را در جوانی (1) خوب انجام دهد، ... خداوند حکمت را هنگام بزرگسالی اش به او عطا می کند» سؤال شد.

1- 1. ترجمه کلمه « شبیته » است که از مصادر دیگر مانند نزهه الناظر و تنبيه الخاطر، 49 و جوامع الجامع، ج 2 ، ص 212 و بحار الأنوار، ج 75 ، ص 456 ، باب 33 ، نوادر المواعظ گرفته شد . در متن شبیته آورده شده است ..

ص: 162

[در پاسخ] گفت: خداوند عزوجل این گونه فرمود: هنگامی که به رشد خویش رسید و کمال یافت، به او حکمت و دانش دادیم؛ (1) سپس خدای متعالی فرمود: و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. (2) وعده حقی بر عهده اوست. آیا نمی بینی علی، امیرمؤمنان علیه السلام را که در کودکی ایمان آورده، مدتی نگذشت که سخن گوی حکیمی شد؟ فرمود علیه السلام:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَأَخَذَ بِحُجْرَتِهِ هَادٍ فَنَجَى. قَدَّمَ خَالِصًا وَعَمِلَ صَالِحًا وَاکْتَسَبَ مَذْخُورًا وَاجْتَنَّبَ مَحْذُورًا. رَمَى غَرَضًا وَأَحْرَزَ عَوْضًا. خَافَ ذَنْبَهُ وَرَاقَبَ رَبَّهُ وَجَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ وَالتَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِهِ.

اغْتَنِمَ الْمُهْلَ وَبَادَرَ الْأَجَلَ وَأَقْطَعَ الْأَمَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ؛ (3)

خدا رحمت کند مردی را که حکمتی را شنید و آن را به خاطر سپرد و دامن راهنمایی را گرفت و نجات یافت. [عمل را] با نیت خالص پیش فرستاد و عمل صالح انجام داد و ذخیره [شدنی] را به دست آورد و از کارهای ممنوع دوری گزید. به هدف تیرانداخت و عوضی به دست آورد. از گناهش ترسید و مراقب پروردگارش شد. شکیبایی را مرکب نجات خود و پرهیزگاری را ساز و برگ مرگ خود قرار داد. فرصت ها را غنیمت شمرد و بر اجل پیشی گرفت. قطع آرزو کرد و از کار [خوب] توشه گرفت.

ابو جعفر پس از آن گفت: آیا سخنی خلاصه تر و نصیحتی رساتر از این کلام دیده ای؟ چطور این گونه نباشد؛ در حالی که علی علیه السلام سخنور و لُقمانِ قریش است؟

1- 1- قصص (28): 14..

2- 2- قصص (28): 14..

3- 3. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 173 ، خ 75 ..

ص: 163

سبکباری

تَخَفُّوا تَلَحُّفُوا؛(1)

سبک بار باشید [به هدف]، خواهید رسید.

شریف رضی ابوالحسن رضی الله عنه می گوید: این سخن چه قدر کوتاه، و سودش زیاد و ارزش آن بزرگ و ژرفایش دور و نورش تابان است.

و پس از این کلام، این سخن علی علیه السلام است:

قیامت

فَخَلَفَكُمْ السَّاعَةُ تَحْدُوكُمْ وَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلَكُمْ آخِرَكُمْ؛(2)

پشت سر شما قیامت است. شما را میراند و همانا با نخستین نفرتان آخرین شما را انتظار می کشد.

گفتار جاهلانه

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحَكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ؛ (3)

در خودداری از گفتن سخن های حکیمانه خیری نیست؛ همان طور که در گفتار جاهلانه خیری نیست.

خزینه داری دیگران

يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِّغَيْرِكَ؛ (4)

فرزند آدم! در آن مقدار که بیش از خوراک خود به دست آوری، انباردار دیگری هستی.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 80 ، خ 21 ..

2- 2. همان ..

3- 3. همان، 1302 ، ح 463 و 1171 ، ح 173 ..

4- 4. همان، 1175 ، ح 183 ..

ص: 164

میل دل

إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالَ وَإِدْبَارًا، فَأَتُوها مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِها وَإِقْبَالِها فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا اكَرِهَ عَمِي؛ (1)

همانا دل ها میل و روی آوردن و [نیز] روی گرداندنی دارند؛ پس، از جانب میل و رو آوردنشان نزد آن ها روید؛ چرا که دل، وقتی به زور [به کاری] وادار شد، نابینا می شود.

هوشیاری

اشاره

النَّاسُ نِيَامٌ، فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا؛(2)

مردم به خواب رفتگانند. وقتی بمیرند، هوشیار می شوند.

هنگامه خشم

و گویند: علی علیه السلام می فرمود:

مَتَى اشْفَى غَيْظِي إِذَا غَضِبْتُ؟ أَحِينَ أَعْجُزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيُقَالُ لِي: لَوْ صَبَرْتَ.

أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيُقَالُ لِي لَوْ عَفَوْتُ؟(3)؛

کی خشم خود را وقت غضب، فروشانم؟ آیا آن هنگام که از گرفتن انتقام ناتوانم که به من گفته شود: ای کاش صبر می کردی یا آن هنگام که بر آن توانایی دارم و به من گفته شود، کاش گذشت می کردی.

کاش می آمرزیدی [نیز] روایت شده است.

2-2. دستور معالم الحکم، 97 (به نقل از پی نوشت مصحح) ..

3-3. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1175 ، ح 185 ..

ص: 165

زباله

و از شعبی نقل شده است که امیرمومنان علیه السلام عبورش به آشغالی در مزبله ای افتاد و فرمود:

هَذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ؛(1)

این چیزی است که افراد تنگ نظر به آن بخل می ورزیدند.

در حدیث دیگری است که علی علیه السلام فرمود: این چیزی است که دیروز بر سرش رقابت می کردید.

شریف رضی، ابوالحسن (مؤلف) می گوید: هر یک از دو سخن، حکمتی است، با پندی روشن و درخششی که سپیده اش گسترده است.

صرف دارایی

لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ؛(2)

آن چه از دارایی ات تو را پند دهد، [از کف] نرفته است.

رضی ابوالحسن (مؤلف) گوید: ومن می گویم سبحان الله! این سخن چه جمله کوتاه [ولی] هدفی بس دراز در میدان حکمت داراست.

خستگی دل

و فرمود علیه السلام:

إِنَّ الْقُلُوبَ تَمَلُّ فَاَبْتَعُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ؛(3)

همانا دل ها خسته می شود؛ پس برای آن ها تازه های حکمت طلب کنید.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1176، ح 186 ..

2- 2. همان، 1176، ح 187 ..

3- 3. همان، 1127، ح 188 ..

ص: 166

فرار از هدایت

قسمتی از سخن آن حضرت علیه السلام درباره گروهی از یارانش که مخفیانه به سوی معاویه می رفتند:

فَكَفَى لَهُمْ غِيًّا وَكَفَى بِذَلِكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا، فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ، وَإِيضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَى وَالْجَهْلِ وَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، قَدْ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ فِي الْحَقِّ أَسْوَهُ فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرِ فَبُعْدًا لَهُمْ وَسَحْقًا؛(1)

برای آن ها گمراهی و برای تو، دل خنکی [همین] بس که گریزشان از هدایت و حق و سرعت گرفتنشان به سوی کوری و نادانی است. اینان، فقط اهل دنیایند که به آن رو کرده اند. دانستند که مردم [نزد ما] در حق [شان] مساوی اند.

[پس] به سوی خودخواهی گریختند [تا سودی به خود اختصاص دهند]. [از رحمت خدا] دور و بعید باشند.

سوء استفاده از سخن حق

و چون سخن خوارج «حکم و فرمانروایی جز برای خدا نیست» (2) را شنید، فرمود علیه السلام:

كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ؛ (3)

سخن حقی است که از آن باطل اراده شده است.

شریف رضی می گوید: این رساترین تعبیر از کار خوارج است؛ هنگامی که شعار و ادعای خوب را با باطن و ضمیری زشت جمع کرده بودند.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1072 ، ح 70..

2- 2. لا حکمَ إِلَّا لِلَّهِ ..

3- 3. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1176 ، ح 189 ..

ص: 167

طبقات پست

و در وصف عموم فرمود علیه السلام:

الْعَوَاءُ هُمْ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا ضُرُّوا (1) وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا (2) فَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ

عَلِمْنَا مَضْرَرَهُ اجْتِمَاعِهِمْ فَمَا مَنَعَهُ إِفْتِرَاقِهِمْ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَرْجِعُ أَصْحَابُ الْمِهْنِ إِلَى مِهْنِهِمْ فَيَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِمْ كَرُجُوعِ
الْبَنَاءِ إِلَى بِنَائِهِ وَالْحَائِكِ (3) إِلَى مَنْسَجِهِ

وَالْخَبَّازِ إِلَى مَخْبِزِهِ؛ (4)

طبقات پست مردم، کسانی اند که وقتی جمع شوند، زیان رسانند، و وقتی پراکنده شوند، سود رسانند. به علی علیه السلام گفتند: زیان جمع شدنشان را فهمیدیم؛ سود پراکنده شدنشان چیست؟ فرمود علیه السلام: پیشه وران، به شغل هایشان بازمی گردند؛ در نتیجه، مردم از آن ها سود می برند؛ مثل برگشتن بنا به ساختمان و بافنده به محل بافتن و نانوا به نانواپی اش.

چهره های هنگام بدی

و نقل شده است که جنایت کاری را در حالی که عده ای اراذل با او بودند نزد حضرتش علیه السلام آوردند؛ علی علیه السلام فرمود:

لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهِ لَاتُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاءٍ؛ (5)

خوش آمد مباد بر صورت هایی که جز هنگام هر کار زشت دیده نمی شوند.

1- 1. غلبوا ن . ل ..

2- 2. لم يعرفوا ن . ل ..

3-3. النسا ج 3. ل ..

4-4. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1177، ح 190..

5-5. همان، ح 191 ..

ص: 168

سپر محکم

هنگامی که علی علیه السلام در مسجد بود، مردی از قبیله مُراد نزد حضرت علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! مواظب باش؛ که در این جا عده ای از قبیله مُراد، قصد ترور تو را دارند. علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلِيًّا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَأَنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ؛(1)

همراه هر انسان، دو فرشته است که از او نگه داری می کنند؛ پس وقتی قَدَر (/ تقدیر الهی) آید، دوفرشته، میان او و قَدَر را خالی می کنند، و اجل به یقین سپری است محکم.

از خطبه علی علیه السلام:

أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا رَاكِبُهَا، وَخَلَعَتْ لُجْمَهَا فَفَقَحَمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ، أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلِّلَ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأَعْطُوا أَرْمَتَهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ؛(2)

آگاه باشید! گناهان، گله اسب های سرکشند. سوارشان [/ گنه کار] بر آن ها حمل شده و لجامشان گسیخته، آن ها را به رو در آتش می اندازند و آگاه باشید! پرهیزکاری، مرکب های رام اند که اهلشان، بر آن ها سوار شده و افسارشان در اختیارشان قرار گرفته است پس آن ها را وارد بهشت می کنند.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1178، ح 192..

2- 2. همان، 67، خ 16 ..

ص: 169

حق و باطل

و بخش دیگری از این خطبه، این کلام است:

حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ فَلَيْتُنْ أَمَرَ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَ وَلَيْتُنْ قَلَّ الْحَقُّ لَرَبِّمَا فَعَلَ (1) وَ لَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ؛ (2)

حق و باطلی هست، و هر کدام بستگانی دارد؛ پس اگر باطل فرمان دهد، از قدیم انجام می شد و اگر حق کم است، بسا انجام [پیروز] شود. و کم است چیزی روی گرداند و پس از آن، روی آرد [حق اگر ضعیف شد، مشکل است قوت یابد].

شراکت

و نقل کردند، هنگامی که طلحه و زبیر به علی علیه السلام گفتند: بر این که شریک تو در این امر [رهبری] باشیم با تو بیعت می کنیم، فرمود علیه السلام:

لَا وَلَكِنَّا شَرِيكَانِ فِي الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعَانَةِ وَعَوْنَانِ عَلَى الْعَجْزِ وَالْأَوْدِ (3)؛

نه، بلکه شما دو شریک در توانمندی و یاری، و بر ناتوانی و سنگینی بار، دو یار هستید.

ستایش کوفه

قسمتی از گفتار امیرمؤمنان علیه السلام در ستایش کوفه:

وَيَحْكُ يَا كُوفَهَ! مَا أَطْيَبَكَ! وَأَطْيَبَ رِيحَكَ! وَأَخْبَثَ كَثِيرًا مِنْ أَهْلِكَ! الْخَارِجُ مِنْكَ بِذَنْبٍ وَالدَّخِيلُ فِيكَ بِرَحْمَةٍ. أَمَا لَا تَذْهَبُ
الدُّنْيَا حَتَّى يَحِنَّ إِلَيْكَ كُلُّ

1- 1. ولعل ن . ل ..

2- 2. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 67 ، خ 16 ..

3- 3. همان، 1178 ح 193 ..

ص: 170

مُؤْمِنٍ وَيَخْرُجُ عَنْكَ كُلُّ كَافِرٍ. أَمَا لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى تَكُونِي مِنَ النَّهْرَيْنِ إِلَى النَّهْرَيْنِ حَتَّى أَنْ الرَّجُلَ لَيَرْكَبُ الْبَغْلَةَ السَّفْوَاءَ
يُرِيدُ الْجُمُعَةَ وَلَا يُدْرِكُهَا؛(1)

ای کوفه! به، چه قدر دل پسندی و چه قدر بوی تو خوش است؛ ولی بسیاری از اهالی تو چه قدر پلیدند. کسی که از تو
خارج می شود، به سبب گناه است و کسی که در تو داخل می شود، به جهت رحمت است. آگاه باش! دنیا تمام نمی شود
تا هر فرد با ایمان مشتاق تو شود و هر کافری از تو بیرون رود.

آگاه باش! دنیا تمام نمی شود تا [وسعت] تو از دو نهر تا دو نهر باشد؛ به طوری که مرد، سوار استر تُندرو می شود و قصد
[شرکت در نماز] جمعه را دارد؛ ولی به آن نمی رسد.

سازش

و فرمود علیه السلام:

المُسَالَمَةُ حَبِيبٌ (2) العِيُوبُ؛(3)

سازش، دوست عیب ها است [باعث پنهان ماندن آن ها می شود].

شباهت افراد به زمان

النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ؛ (4)

مردم به روزگارشان، شباهت بیش تری دارند، تا به پدرانشان.

ولایت نامه ؛ ص 170

1- 1. سفینه البحار، ج 2 ، ص 498 (به نقل از پی نوشت مصحح)..

2- 2. خبُّ ن . ل ..

3- 3. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1090 ، ح 5..

4- 4. الغرر والحکم، ج 2 ، ص 115 (به نقل از پی نوشت مصحح) ..

ص: 171

یاد خدا و مرگ

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ وَبَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنْ هَرَبْتُمْ أَدْرَكَكُمْ وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ وَإِنْ نَسِيتُمْوهُ ذَكَرَكُمْ؛ (1)

ای مردم! بترسید از خدایی که اگر بگویید، می شنود و اگر در دل بگذارید، می داند و پیشی گیرید از مرگی که اگر فرار کنید، به شما می رسد و اگر بایستید، شما را می گیرد و اگر فراموشش کنید، شما را یاد می کند.

کار خیر

لَا يَزْهَدُكَ (2) فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَمْ يَسْتَمْتِعْ

بِشَيْءٍ مِنْهُ؛ (3)

آن که در کار خیر، سپاس گزاری نمی کند، تو را در آن بی رغبت نکند؛ چرا که به یقین، کسی که از آن بهره ای نبرده، از تو تشکر خواهد کرد.

دل مشغولی روزی

يَا ابْنَ آدَمَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ فَإِنَّ يَكُنْ بَقِي مِنْ أَجَلِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ؛ (4)

ای پسر آدم! اندوه روزی را که نزدت نیامده، بر دوش روزی که در آن هستی مگذار که اگر از عمر تو باقی مانده باشد، خدا در آن، روزی تو را می آورد.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1178 ، ح 194..

2- 2. لا يزهدنک ن . ل ..

3- 3. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1179 ، ح 195..

4- 4. همان، 1216 ، ح 259 ..

ص: 172

ظرف دانش

كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ؛ (1)

هر ظرفی، با چیزی که در آن می گذارند، تنگ می شود، مگر ظرف دانش که جادار [تر] می شود.

نتیجه حلم

أَوَّلُ عَوْضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ؛ (2)

نخستین [پاداشی] که انسان بردبار در مقابل بردباری اش دریافت می کند، این است که مردم، یاران او در برابر نادان هستند.

جامه بردباری

أَفْضَلُ رِدَاءٍ يَرْتَدِي بِهِ الْحَلِيمُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ؛ (3)

با ارزش ترین جامه ای که به تن می شود، بردباری است؛ پس اگر بردبار نیستی، خود را به صورت بردباران درآور؛ زیرا کم است کسی که شبیه گروهی شود و از آنان نگردد.

سفارش به امام مجتبی علیه السلام

بخشی از وصیت علی علیه السلام به فرزندش امام ابی محمد حسن بن علی علیه السلام:

يَا بَنِيَّ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتَنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا وَرَأَيْتَنِي أَزْدَادَ وَهَنًا، أَرَدْتُ بِوَصِيَّتِي إِيَّاكَ خِصَالًا مِنْهُمْ: إِنِّي خِفْتُ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي قَبْلَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1179، ح 196 ..

2- 2. همان، ح 197 ..

3- 3. همان، 1180، ح 198 ..

ص: 173

نَفْسِي وَأَنْ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا نَقَصْتُ فِي جِسْمِي أَوْ يَسِيقَنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَىٰ وَفِتَنِ الدُّنْيَا فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ
فَإِنَّ قَلْبَ الْحَدِيثِ كَالأَرْضِ الْخَالِيَةِ، مَا الْقَىٰ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَيَشْتَغَلَ لُبُّكَ لِتَسْتَقْبِلَ
بِجِدِّ رَأْيِكَ مَا قَدَّ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بِغِيْبِهِ وَتَجْرِبِهِ فَتَكُونَ قَدْ كُفَيْتَ مَوْوَنَهُ الطَّلَبِ وَعُوفِيَتْ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ، فَأَتَاكَ مِنْ
ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ وَأَسْتَبَانَ لَكَ مَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا فِيهِ؛

فرزندم! چون خود را سالخورده دیدم و دیدم که بر سستی می افزایم خواستم با وصیتم به تو خصلتهایی را [سفارش کنم]؛
از جمله این که ترسیدم، پیش از آن که آن چه در درون دارم را به تو برسانم، اجل به سویم بشتابد و همان گونه که در
جسم ناقص شده ام، در فکرم، کاستی آید یا بعضی از چیرگی های هوا و فتنه های دنیایی به سوی تو پیشی گرفته، همانند
چارپای سرکش فراری باشی؛ چرا که قلب جوان، مانند زمین خالی است؛ هر چه در آن افکنده شود، می پذیرد؛ پس، قبل
از آن که دلت سخت و عقلت مشغول شود، من به وسیله ادب به سویت پیشی گرفتم تا با اندیشه جزم خود، به پیشباز
مواردی بروی که اهل تجربه با نبودن [در وطن] و [کسب] تجربه تو را از آن بی نیاز می کنند؛ پس، از هزینه یافتن بی نیاز
و از چاره تجربه، معاف گردیدی و از این [راه] آن چه ما نزدش می رفتیم، پیش تو آمد و آن، چیزی که بر ما تاریک بود،
برای تو روشن شد. و از آن ها خصلتها این که:

وَأَعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَامَشَقَّةً، بَعِيدًا وَهَوَلًا شَدِيدًا وَأَنَّكَ لَاغْنَىٰ بِكَ عَنْ حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ وَقَدْرِ بَلَغِكَ مِنَ الزَّادِ، مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ
فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَ ثِقْلُهُ وَبَالًا عَلَيْكَ، وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ مَنْ يَحْمِلُ

ص: 174

لَكَ ذَلِكَ فَيُؤْفِكُ بِه حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ تَغْتَنِمُهُ وَأَعْتَنِمَ مَا أَفْرَضْتَ مَنْ اسْتَفْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ، وَأَعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَمَامَكَ عَقِبَهُ كَوْوداً مَهْبِطُهَا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ، فَارْتَدَّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نَزُولِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مَنْصَرَفٌ، إِعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا إِلَى الدُّنْيَا وَلِلْفَنَاءِ لِلِالْبَقَاءِ، وَأَنَّكَ لَفِي مَنْزِلٍ قُلْعَةٍ وَدَارِ بُلْغَةٍ وَطَرِيقٍ مِنَ الْآخِرَةِ وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ وَلَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ، وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَاكَةِ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا تَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى دُونِعَمَةٍ فَاَفْعَلْ؛

و بدان که در مقابل تو، راهی سخت، و دور، و ترس بسیاری است و تو [در آن راه] از خوب تکاپو کردن و توشه برداشتن به قدری که تو را، با پستی سبک رساند، بی نیاز نیستی؛ پس بیش از توانایی ات، بر پشت خود بر ندار که سنگینی آن، سختی بر تو باشد.

اگر از نیازمندان، کسی یافتی که آن [توشه ات را] برایت حمل کند و در جایی که به آن نیاز داری، به طور کامل به تو بدهد، غنیمتش شمار و وامی را که هنگام بی نیازی به وام گیرنده ات دادی، غنیمت شمار. بدان فرزندم! در پیش روی تو، گردنه ای بد راه قرار دارد که محل فرود آن بر بهشت یا آتش است؛ پس پیش از پایین آمدن برای خود دست و پا کن؛ چرا که پس از مرگ، نه رضایت طلبیدنی و نه به سوی دنیا راه بازگشتی هست.

بدان فرزندم! تو برای آخرت و نه برای دنیا، و برای نابودی، نه برای باقی ماندن آفریده شدی. تو در منزلی عاریه و خانه ای بخور و نمیر و راهی از آخرت هستی.

تو رانده شده مرگی هستی که فرار کننده، از آن رهایی نمی یابد و از دست خواهانش نمی رود. بر حذر باش که مرکب های طمع تو را بلغزند و در

و از آن ها خصلتها این که:

ظَلَمُ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ وَرَبَّمَا كَانَ الدَّاءُ دَوَاءً وَالدَّوَاءُ دَاءً، وَرَبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ. وَغَشَّ المُسْتَنْصِحُ وَإِيَّاكَ وَالإِتِّكَالُ عَلَى المُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ التُّوكَى وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَخَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ. بَادِرِ الفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً. مِنَ الفَسَادِ إِضَاعَهُ الزَّادِ. لِأَخِيرٍ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ. سَيِّئَاتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ. لِاتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقاً فَتُعَادِي صَدِيقَكَ. إِمْحَضُ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَهُ أَخَاكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً تَرْجِعُ إِلَيْهَا. لَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ عَلَى قَطِيعَتِكَ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ وَلَا يَكُونَنَّ عَلَى الإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الإِحْسَانِ. لَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظَلَمٌ مِنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضْرَبَتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ.

وَالرِّزْقُ رِزْقَانُ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ. مَا أَقْبَحَ الخُضُوعِ عِنْدَ الحَاجَةِ وَالجَفَاءُ عِنْدَ الغِنَى. إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثُوكَ. إِسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ فَإِنَّ الأُمُورَ أَشْبَاهُ. لِاتَّكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ العِظَةُ إِلَّا إِذَا أْبْلَغْتَ فِي أَلَمِهِ فَإِنَّ العَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالقَلِيلِ وَإِنَّ البَهَائِمَ لَا تَنْتَفِعُ إِلَّا بِالصَّرْبِ الأَلِيمِ. مَنْ تَرَكَ القَصْدَ جَارَ وَمَنْ تَعَدَّى الحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ وَمَنْ إِقْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ وَرَبَّمَا أَخْطَأَ البَصِيرُ قَصْدَهُ وَأَصَابَ الأَعْمَى رُشْدَهُ. قَطِيعَةُ الجَاهِلِ تُعَدِلُ صِلَةَ العَاقِلِ. إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ، تَغَيَّرَ الزَّمَانُ. نِعْمَ طَارِدِ الهَمِّ اليَقِينُ؛

ستم به ناتوان، زشت ترین ستم ها است و چه بسا درد، دوا، و دارو درد است و چه

ص: 176

بسا غیر خیرخواه، اندرز دهد و کسی که از او اندرز می خواهی، فریبست دهد.

از تکیه بر آرزوها بر حذر باش که سرمایه افراد بسیار احمق است و پاس داری از تجربه ها [مطابق] اندیشه است و بهترین تجربه آن است که اندرزت دهد.

بر فرصت، پیش از آن که اندوه باشد، پیشی گیر. [از آن استفاده کن]، از میان بردن توشه [نوعی] از فساد است.

در کمک کار فرومایه خیری نیست. آن چه برایت تقدیر شده، به زودی نزد تو آید. دشمن دوست را به عنوان دوست انتخاب نکن تا با دوستت دشمنی کرده باشی. برای برادرت اندرز را خالص [و بی آرایش] کن؛ [در نظر او] زیبا باشد یا زشت. اگر خواستی با برادرت قطع رابطه کنی، برای او از سوی خود رشته ای باقی گذار که [هنگام پشیمانی] بازگردد.

برادرت در بریدن از تو، نیرومندتر از تو در برقراری ارتباط با تو نباشد [قبل از این که او ببرد، تو در ارتباط پیش دستی کن] و او در بدرفتاری با تو از خوش رفتاری تو با او قوی تر نباشد [پیش دستی نکند]. ستم ستمگر بر تو بزرگ جلوه نکند؛ چرا که او به زیان خود و سود تو تلاش می نماید و پاداش کسی که تو را خوشحال کند، این نیست که او را ناراحت کنی.

روزی [اورزق] دوگونه است: رزقی که به دنبال آن هستی و رزقی که به دنبال تو می آید؛ پس اگر سراغش نرفتی، نزد تو خواهد آمد. چه زشت است، فروتنی هنگام نیاز و درشتی هنگام بی نیازی. از دنیایت، فقط اندازه ای که با آن اقامت گاه خود [آخرت] را بهبود بخشی به تو تعلق دارد. با آن چه بود، بر چیزی که نبوده، راهنمایی خواه؛ چرا که کارها مانند یک دیگرند.

از آنانی مباش که اندرز سودشان نمی بخشد؛ جز این که در رنج او بکوشی؛ چرا که

هر کس میانه روی را ترک کند، ستم خواهد کرد و هر کس از حق بگذرد، راهش تنگ شود و هر کس به [اندازه] ارزش خود بسنده کند، برای او جاودانه تر است.

چه بسا که بینا در راه میانه [او درست] ش دچار اشتباه شود و نابینا به راه هدایتش برسد. بریدن از نادان، مساوی ارتباط برقرار کردن با عاقل است. وقتی زمام دار تغییر کند، زمانه [نیز] تغییر یابد. بهترین دور کننده اندوه، یقین است.

از آن ها خصلتها، این که:

يَا بَنِي وَإِيَّاكَ وَمُشَاوِرَةَ النِّسَاءِ، فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَعَزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ وَاقْصِرْ عَلَيْهِنَّ، حَاجِبَهُنَّ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ وَلَا تَمْلِكُ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا يُجَاوِزُ نَفْسَهَا فَإِنَّ ذَلِكَ أَنْعَمَ لِبَالِهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ وَلَا تُعْطَى حَتَّى تَشْفَعَ لِعَیْرِهَا وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السُّقْمِ؛(1)

فرزندم! از مشورت با زنان بر حذر باش، چرا که عقیده شان به سوی ضعف و تصمیمشان به سُستی در عمل متمایل است و آنان را به حجاب هایشان محدود کن که این بر ایشان بهتر است و بیرون رفتن آن ها، بدتر از وارد شدن فرد غیر مطمئن بر آن ها نیست و اگر توانایی داری که غیر از تو را نشناسند، این کار را انجام بده، و زن را عهده دار بیش از کارهای خود ننما که این به حال او گوارتر است؛ زیرا زن، گیاهی خوشبو است، نه وکیل دخل و خرج، و به او چیزی مده تا [بدین سبب] واسطه دیگری شود و از غیرت به خرج دادن، جز در جای غیرت بپرهیز؛ چرا که این [کار، زن] سالم را هم به بیماری می کشاند.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 939- 912، خ 31 ..

ص: 178

و ابتدای این وصیت، این سخن حضرت علیه السلام است:

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِي، الْمُقَرَّرِ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمَرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدَّهْرِ، الدَّامِّ لِلدُّنْيَا، السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى، الطَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا، إِلَى الْوَلَدِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسْقَامِ وَرَهِينَةِ الْأَيَّامِ وَرَمِيهِ الْمَصَائِبِ وَعَبْدِ الدُّنْيَا وَتَاجِرِ الْغُرُورِ وَغَرِيمِ الْمَنَايَا وَأَسِيرِ الْمَوْتِ وَحَلِيفِ الْهَمُومِ وَقَرِينِ الْأَحْزَانِ وَنَصْبِ الْأَفَاتِ وَصَرِيحِ الشَّهَوَاتِ وَخَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ؛(1)

از پدری فنا شونده، رونده و اعتراف کننده به زمان، پشت کننده به عمر، تسلیم زمانه، سرزنش کننده دنیا، ساکن خانه های مردگان و فردا کوچ کننده از آن ها، به فرزندی که آرزوی آن چه را به آن نمی رسد، داشته، پیماینده راه نابود شدگان، هدف بیماری ها و گرو روزها و شکار گرفتاری ها و بنده دنیا و سود اگر [سرای] فریب و وام دار نابودی ها و اسیر مرگ و هم قسم غصه ها و همراه اندوه ها، و هدف آفات و زمین خورده شهوت ها و جانشین مرده ها است.

دنیا

بخشی از گفتار علی علیه السلام در وصف دنیا:

مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوْلَاهَا عَنَاءٌ وَأَخْرَاهَا فَنَاءٌ. فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ. مَنْ إِسْتَعْنَى فِيهَا فُتِنَ وَمَنْ إِفْتَقَرَ فِيهَا حَزَنَ وَمَنْ سَاعَاهَا فَاتَتْهُ وَمَنْ قَعَدَعْنَهَا وَاتَتْهُ وَمَنْ أَبْصَرَبَهَا بَصَرَتْهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ؛(2)

چه وصف کنم خانه ای را که آغاز آن سختی و سرانجامش نابودی است. در

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 906 ، خ 31..

2- 2. همان، 181 ، خ 81 ..

ص: 179

حلال آن حساب رسی و در حرامش مجازات است. هر کس در آن توانگر شود، گرفتار و آن کس که در آن نیازمند شود، غصه دار گردد و هر کس برای آن کوشش کند، از دستش می رود و هر کس از [کوشش در] آن بنشیند، به او رو کند، و هر کس بر آن بصیرت پیدا کند، او را بینا، و هر کس متوجه [زینت های] او شود، او را کور می کند.

محاسبه نفس

و از گفتار حضرت علیه السلام این سخن است:

مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَجَحَ وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ وَمَنْ خَافَ امِنَ وَمَنْ اِعْتَبَرَ اَبْصَرَ وَمَنْ اَبْصَرَ فَهَمَّ وَمَنْ فَهَمَّ عَلِمَ وَصَدِيقُ الْجَاهِلِ فِي تَعَبٍ؛ (1)

هر کس از خود حساب کشید، بهره برد و هر کس از آن غافل شد، زیان کرد. هر که ترسید، ایمنی یافت و هر کس عبرت گرفت، بینا شد. هر کس بینا شد، فهمید، و هر که فهمید، دانست و دوست نادان در سختی است.

شریف رضی ابوالحسن، دارای اصالت دو طرف (پدر و مادر) می گوید: و اگر در این بخش که ذکر شد، جز این کلمه پایانی نبود، کافی بود که درخششی نافذ و حکمتی رسا باشد، و شگفت نیست که حکمت از چشمه اش بجوشد و سخنوری در بهار خود شکوفا شود.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1180، ح 199 ..

ص: 180

افزوده ها

اشاره

در آخر نسخه خطی، برگه هایی به خط نویسنده یافتیم که متعلق به کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. گویا کاتب، بر نسخه خطی دیگری آگاهی یافته که این افزوده ها در آن آمده است؛ و آن ها را نوشته و در آخر کتاب قرار داده است. ما نیز آن ها را همین جا قرار دادیم و آن این است:

بخشی از عهدنامه مالک اشتر

وَلْيَكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ لِلَّهِ بِهِ دِينَكَ، إِقَامَهُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ وَوَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ، بِالْغَا مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُنْفَرًّا وَلَا مُضِيًّا، فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ. قَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أَصَلِّي بِهِمْ؟ فَقَالَ: صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَوْعَفِهِمْ وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا؛

... [و برای هر روز، کار همان روز را انجام ده؛ چرا که کار هر روز، مخصوص همان روز است و برای ارتباط میان خود و خدا، بهترین این وقت ها و بیش ترین این قسمت ها را برای خود قرار ده؛ گر چه همه آن ها اگر نیت پاک و زبردستان از آن در آسایش باشند، برای خدا است] (1) و باید برپایی واجباتی که برای خداوند است، از کارهای ویژه ای باشد که با آن دینت را برای خدا خالص می کنی.

پس در شب و روز، بدن خود را برای [عبادت] خدا قرار بده و آن [عملی] را که به وسیله آن به خدا نزدیک می شوی، کامل کن؛ کاملی که شکاف و نقصانی در آن نباشد و هرگاه در نمازت برای مردم [به جماعت] ایستادی، نه بیزار کننده

1-1. از عهدنامه حضرت به مالک اشتر، هنگامی که حضرتش او را به مصر فرستاد که در نسخه خطی فقط این قسمت وجود دارد. (پی نوشت مصحح).

[مردم] باش و نه ضایع کننده [نماز]؛ چرا که در میان مردم، بیمار و حاجتمند وجود دارد.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که مرا به سوی یمن روانه کرد، پرسیدم که با آن ها چگونه نماز گزارم؟ فرمود: مانند نماز ضعیف ترینشان با آنان نماز گزار و با مؤمنان مهربان باش.

وَأَمَّا بَعْدَ هَذَا، فَلَا تُطَوَّلَنَّ إِحْتِجَابَكَ مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ إِحْتِجَابَ الْوَلَاهِ عَنِ الرَّعِيَّةِ، شَعْبَهُ مِنَ الضِّيقِ وَقَلَهُ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ، وَالْإِحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ وَيَقْبَحُ الْحَسَنُ وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَيُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ. إِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكِذْبِ وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا إِمْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَدْلِ فِي الْحَقِّ، فَفِيمَ إِحْتِجَابِكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ أَوْ فِعْلِ كَرِيمٍ تُسْديهِ أَوْ مُبْتَلَى بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا مِنْ بَدْلِكَ، مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مَا لَا مَوْوَنَةَ فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شِكَاةٍ مَظْلَمَةٍ أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ؛

اما بعد از این، پنهان شدن از زیر دستانت را هرگز طولانی نکن؛ چرا که پنهان شدن حاکمان از زیر دستان، بخشی از تنگ گرفتن [به مردم] و کم اطلاعی از امور است و مخفی شدن از آنان [مردم] اطلاع بر آن چه را از آن پنهان بوده اند، قطع می کند؛ در نتیجه، بزرگ نزد آنان کوچک، و کوچک، بزرگ می شود. خوب، بد، و بد، خوب می شود و حق به باطل می آید. همانا حاکم، انسانی است و به کارهایی که مردم از او پنهان می دارند، آگاهی ندارد و بر حقیقت، نشانه هایی نیست که با آن ها، گونه های راست از دروغ شناخته شود.

ص: 183

همانا تو یکی از این دو فرد هستی: یا مردی هستی که جانت برای بخشش در راه حق سخاوتمند است؛ پس پنهان شدن از حق واجبی که ادا می کنی یا کار بزرگوارانه ای که انجام می دهی برای چیست؟ یا گرفتار بازداشتنی که [در این صورت] چه زود، مردم از درخواست از تو آن هنگام که از بخشش ناامید شوند، خودداری می کنند. با این که بیش تر نیازهای مردم به تو، آن هایی است که برای تو سختی ندارد؛ از قبیل شاکیان ستم یا درخواست انصاف در دادوستد.

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً فِيهِمْ إِسْتِثْنَاءً وَتَطَاوُلًا وَقَلَهُ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ فَاحْسِمُ مَادَّةَ أَوْلِيكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَّتِكَ وَخَاصَّتِكَ قَطِيعَةً وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي إِعْتِقَادِ عَقْدِهِ تَضَرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَوْوَنَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالزِّمُّ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَإِقْعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ

فَإِنَّ مَغَبَةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ، وَإِنْ ظَنَنْتِ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا فَأُضْحِرْ لَهُمْ بَعْدَ رِكَ وَأَعْدِلْ عَنْهُمْ ظُنُونَهُمْ بِإِضْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ إِعْذَارًا تَبْلُغُ فِيهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ؛

سپس حاکم، افراد ویژه و دوستان نزدیکی دارد که در میانشان خودخواهی و دست اندازی [به مال دیگران] و کم عدالتی در داد و ستد [رایج] است؛ پس ریشه این [کارها] را با قطع سبب این حالت ها، بکن.

برای هیچ یک از اطرافیان و افراد مخصوص خود، زمین خراجی بدانکن و نباید از تو توقع داشته باشند که قرار دادی را در آبیاری یا کار شراکتی ببندی که به مردم دیگر زیان می رساند و مخارج آن را بر غیر خود تحمیل کنند؛ پس سود بدون

ص: 184

زحمتش برای آنان (نه برای تو) و رسوایی اش در دنیا و آخرت برای تو باشد. و حق را برای کسی که همراه حق است؛ چه بیگانه و چه خویشاوند متعهد باش، و در این کار، بردبار و خواهان پاداش [از خداوند] باش. این [اجرای حق در مورد] خویشان و یاران خصوصی ات به هر نحو تمام شود [به سود یا به زیان] و در برابر آن چه از این کار بر تو گران می آید، سرانجامش را به دست آر، که پایشان پسندیده است و اگر زیردستان به تو گمان بی عدالتی بردند، عذرت را برای آنان آشکار کن و گمان ها [ای بد] ایشان را با آشکار کردن از خود برگردان؛ چرا که در این کار، عذر آوردنی است که به خواسته ات که [همانا] به پا داشتن آنان بر حق است، خواهی رسید.

وَلَا تَدْفَعَنَّ صُلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ لِلَّهِ فِيهِ رِضَى، فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَا لَجُنُودِكَ وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ. وَلِيَكُنْ الْحَدْرَ كُلَّ الْحَدْرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رَبِّمَا قَارِبٌ لِيَتَغَفَّلَ، فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَأَتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحِطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ وَأَرَعْ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَأَجْعَلْ نَفْسَكَ جَنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَتْ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ فِي النَّاسِ أَشَدُّ عَلَيْهِ إِجْتِمَاعًا مَعَ تَفْرِيقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتِيتِ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمَشْرُكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لَمَّا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَدْرِ وَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَلَا تَخَيْسِنَنَّ بِعَهْدِكَ وَلَا تَخْتَلِنَنَّ عَدُوَّكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِيءُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَحَرِيمًا يَسْكُنُونَ إِلَى مَنْعِهِ وَيَسْتَفِيضُونَ إِلَى جِوَارِهِ وَلَا إِدْعَالَ وَلَا مُدَالَسَةَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ وَلَا تَعْقُدْ عَقْدًا تَجُوزُ فِيهِ الْعِلَلُ وَلَا تَعُولَنَّ عَلَى لَحْنِ الْقَوْلِ بَعْدَ التَّكْيِيدِ وَالتَّوَثُّقِ وَلَا يَدْعُونَكَ ضَيْقُ أَمْرِ لَزِمَكَ

فیه

أَعَهْدُ اللَّهُ إِلَى طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

؛(1)

صلحی را که خشنودی خداوند در آن است، و دشمنی به آن فرا می خواند، ردّ نکن؛ چرا که صلح، آرامشی برای سربازان و آسایشی از نگرانی ها و امنیت برای شهرهای توست و باید کمال مواظبت را از دشمنی پس از صلح [با] او داشته باشی؛ چرا که دشمن، بسا نزدیک می آید تا غافل گیر کند؛ پس احتیاط پیشه کن و در این باره، خوش بینی را متهم کن [از آن بپرهیز].

اگر میان خود و دشمنی، پیمانی بستی یا از سوی خود، [جامه] امانی به او پوشاندی، پس [پایه] پیمان خود را بر وفا بگذار و با درست کاری، مراقب عهد خود باش و جانت را برای آن [وعدده ای] که داده ای سپر قرار بده؛ چرا که چیزی از واجبات الهی در میان مردم- با پراکندگی خواست ها و جدایی نظریاتشان- وجود ندارد که اتفاقشان بر آن سخت تر از بزرگ داشت وفای به عهد باشد و مشرکان [نیز] در میان خود (نه مسلمانان) به آن پای بند شدند؛ آن هنگام که نتایج حيله را وخیم یافتند، و هرگز به امان خود خیانت نکن و پیمان را نشکن و به دشمنی خیانت نکن؛ زیرا جز نادان بد عاقبت، کسی بر خدا گستاخ نیست و خدا، عهد و پیمان را آسایشی قرار داده و به واسطه رحمت خود، آن را در میان بندگان گسترده و دژ محکمی قرار داده است که [در سایه] استحکامش آرامش می یابند و در کنار آن بهره مند می شوند و در آن، فساد و خدعه و فریبی نیست و پیمانی که در آن عیبی راه یابد، منعقد نکن و پس از محکم و استوار کردن، بر آهنگ در گفتار [سخن دو پهلوا] تکیه نکن و تنگنای کاری که بر تو در آن [کار] به سبب پیمان الهی لازم می آید، تو را به سوی شکستن ناحق آن [پیمان] نکشاند

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 988 ، نامه 53 ..

ص: 186

چشم

أوفرمود علیه السلام:

الْعَيْنُ وَكَأُ السَّهِّ؛(1)

چشم، بند نشیمن گاه است

و این از استعارات شگفت است. گویا حضرت علیه السلام نشیمن گاه را به ظرف [و چشم را به بند آن ظرف که درش را می بندد، تشبیه نموده که وقتی بند باز شود، ظرف به حال خود نمی ماند (محتوایش خالی می شود).

روشن تر و مشهورتر آن است که این سخن، فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله است و عده ای آن را از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده اند و این را مبرّد در کتاب المقتضب در بخش «اللفظ بالحروف» ذکر کرده است و ما بر این استعاره در کتابمان به نام المجازات و الآثار النبویه سخن گفته ایم.

استقرار دین

در سخنی علی علیه السلام فرمود:

وَ وَلِيَهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَأَسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ؛(2)

حاکمی سرپرست آنان شد؛ پس [خلافت] را به پا داشت و استقامت کرد تا دین استقرار یافت.

روزگار گزنده

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ. يَعْضُّ الْمَوْسِرُ فِيهِ عَلَى مَافِي يَدَيْهِ، وَلَمْ

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1299، ح 458 ..

2- 2. همان، 1300، ح 459 ..

ص: 187

يُؤْمَرُ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: وَلَا تَتَسَوَا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ (1) تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ

وَتُسْتَدَلُّ الْأَخْيَارُ وَيُبَايِعُ الْمُضْطَرَّونَ وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ؛ (2)

بر مردم، روزگاری گزنده آید که در آن، ثروتمند به آن چه در دست دارد، دندان نهد؛ در حالی که به این کار فرمان داده نشده است. خداوند سبحان فرمود: [گذشت و] بزرگواری را در میان خود فراموش نکنید. در آن [زمان]، افراد شرور بالا آمده و برگزیدگان خوار شمرده می شوند، و با افراد ناچار، خرید و فروش می کنند؛ درحالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از معامله با افراد مضطر، نهی کرد.

گزافه گو و اتهام زننده

يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَبَاهِتٌ مُفْتَرٌ؛

دو فرد درباره من نابود می شوند: دوست داری که گزافه می گوید و دروغ گویی که تهمت می زند.

و این سخن، مانند سخن دیگر اوست که فرمود علیه السلام:

يَهْلِكُ فِي مَحَبِّ غَالٍ، وَمُبْغِضٍ قَالَ؛(3)

درباره من دوست داری که زیاده روی می کند و کینه جوی ستیزه گر، نابود می شوند.

1- 1. بقره (2): 237 ..

2- 2. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1300 ، ح 460.

3- 3. همان، 1141 ، ح 113 و 1301 ح 461 ..

ص: 188

توحید و عدل

از علی علیه السلام درباره توحید و عدل پرسش شد. فرمود:

إِنَّ التَّوْحِيدَ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلَ أَنْ لَا تَتَّهَمَهُ؛(1)

توحید آن است که خدا را در پندار نیاوری و عدل آن است که به او بدگمان نشوی.

سخن جاهلانه

و فرمود علیه السلام:

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحَكْمِ كَمَا أَنَّهٗ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ؛ (2)

در خودداری از سخن حکیمانه، خیری نیست؛ همان گونه که در گفتن از روی نادانی، خیری نیست.

دعا برای باران

در دعایی که با آن باران می طلبید، می فرمود علیه السلام:

اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا؛ (3)

خدایا! از ابرهای مطیع بر ما بیار، نه از سرکش هایشان.

و این، از سخن هایی است که فصاحت آن شگفت آور است و آن این که حضرت علیه السلام ابرهای دارای رعد و برق و باد و صاعقه را، به شترهای سرکش که سوارانشان را می اندازند، و ابرهایی را که از این امور

شگفت آور تهی هستند را به شترهای رام که با حال آرامی دوشیده و به راحتی برای سواری استفاده می شوند، تشبیه کرد.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1301، ح 462 ..

2- 2. همان، 1302، ح 463 ..

3- 3. همان، ح 464 ..

زینت در مصیبت

به او علیه السلام عرض شد: ای امیرمؤمنان! کاش [رنگ] موهای سفیدت را تغییر می دادی. حضرت فرمود:

الْخِضَابُ زَيْنَةٌ، وَنَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ؛(1)

رنگ کردن، زیور است و ما گروهی عزا دار هستیم (منظورش عزای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود).

قناعت

و فرمود علیه السلام:

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ؛(2)

قناعت ثروتی است که نابود نمی شود.

برخی این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله [نیز] نقل نموده اند.

عدالت، و پرهیز از ستم

به زیاد بن ابیه (3) هنگامی که او را جانشین عبدالله بن عباس بر فارس و توابع آن

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1303 ، ح 465.

2- 2. همان، 1113 ، ح 54 و 1303 ح 467 ..

3- 3. زیاد بن ابیه (ابو مغیره): فرزند سمیه، ام ابی بکره است که ابوسفیان او را فرزند خود خواند . او در میان اطرافیان علی علیه السلام بود و از طرف ایشان جانشین عبدالله بن عباس بر بصره شد . پس از صلح امام حسن علیه السلام معاویه او را با شهادتی که ابی مریم سلولی به زنا ی ابی سفیان با سمیه داد، برادر خطاب کرد و به طرف خود آورد . از دست او بر شیعیان علی علیه السلام سختی بسیار رفت و سرانجام به نفرین امام حسن علیه السلام در سال 53 ق مُرد . (سفینه البحار، ج 1 ، ص 579).

ص: 190

کرده بود، در گفتاری طولانی که میان آن دو بود و در آن، زیاد را از پیش گرفتن مالیات باز داشته، فرمود علیه السلام:

إِسْتَعْمَلِ الْعَدْلَ وَاحْذِرِ الْعَسْفَ وَالْحَيْفَ فَإِنَّ الْعَسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ؛(1)

عدالت پیشه کن و از ستم و بی عدالتی بپرهیز؛ چرا که ستم، موجب ترک دیار می شود، و بی عدالتی به شمشیر [و قیام] می خواند.

سخت ترین گناهان

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ؛(2)

سخت ترین گناهان، آن است که صاحبش آن را کوچک شمرد.

وظیفه دانشمندان

ما أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا؛(3)

خداوند، از نادان ها [پیمان] نگرفت که بیاموزند تا این که [قبل از آن] از اهل علم [پیمان] گرفت که یاد دهند.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1304 ، ح 468.

2- 2. همان، ح 469 و 1249 ، ح 340.

3- 3. همان، ح 470.

ص: 191

بدترین برادران

شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ؛(1)

بدترین برادران، آن است که برایش در زحمت افتی.

جدایی از برادر مؤمن

إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ؛(2)

آن هنگام که مؤمن برادرش را خشمگین کند، پس، از او جدا شده است.

1- 1. نهج البلاغه، فیض الاسلام، 1305 ، ح 471 ..

2- 2. همان، 1305 ، ح 472 ..

ص: 192

منابع:

قرآن کریم

1- اسد الغابه فی معرفه الصحابه: علی بن محمد الجزری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

2- اعیان الشیعه: ج 9 العلامه السید محسن الامین، دارالتعارف للمطبوعات بیروت.

3- بحارالانوار: العلامه محمد باقر المجلسی، مؤسسه الوفاء بیروت 1403.

4- تفسیر القمی: علی بن ابراهیم القمی، مؤسسه دارالکتاب للطباعه والنشر 1404 ق.

5- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: محب الدین الطبری، دارالمعرفه، بیروت.

6- الرجال: العلامه الحلی، دارالذخائر للمطبوعات، قم 1411 ق.

7- سفینه البحار (1- 2): الحاج الشیخ عباس القمی، انتشارات کتابخانه محمودی.

8- فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام: آیت الله جعفر سبحانی، نشر مشعر، تیر 78.

9- فضائل الخمسه من الصحاح الستة: السید مرتضی الحسینی فیروز آبادی، دارالکتب الاسلامیه، 1408 ق.

10- مجمع البحرين: الشیخ فخرالدین الطریحی، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، 1408 ق.

11- المستدرک علی الصحیحین: محمد بن عبدالله الحاکم النیشابوری، دارالکتب العلمیه، بیروت 1411 ق.

12- معجم البلدان: یاقوت بن عبدالله الحموی، داراحیاء التراث العربی، بیروت 1399 ق.

13- معجم رجال الحدیث: السید ابوالقاسم الموسوی الخوئی، مرکز نشر آثار الشیعہ، قم 1410 ق.

14- مناقب آل ابی طالب: ابی جعفر رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب، انتشارات علامه، قم.

15- من لایحضره الفقیه: للشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، منشورات جماعه المدرسین، قم، 1414 ق.

16- الملل والنحل للامام الشهرستانی: منشورات الشریف الرضی، قم، 1367 ش.

17- نقد الرجال: السيد مصطفى الحسيني التفرشي، مؤسسه آل البيت: الاحياء التراث، 1418 ق.

18- نهج البلاغه: فيض الاسلام، انتشارات، فيض بهمن 1366، و ترجمه های دیگر.

19- وسائل الشيعه: الشيخ محمد بن حسن الحر العاملي، مكتبه الاسلاميه، 1381 ق.

20- هديه الاحباب: محدث حاج شيخ عباس قمي، مؤسسه مطبوعاتي امير كبير 1322 ش.

سایت جامع سربازان اسلام

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم

لبيک یا خامنه ای ، لبيک یا حسين(ع) است